# درسنامه

# امام صادق

(سلام الله علیه)

مرجع عالیقدر آیت الله العظمی
حاج سید صادق حسینی شیرازی


بسم الله الرحمن الرحیم

# درسنامه امام صادق علیه السلام

نویسنده:

آیت الله سید صادق حسینی شیرازی

ناشر چاپی:

یاس زهرا ( سلام الله علیها )

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# درسنامه امام صادق علیه السلام

## مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: درسنامه امام صادق (علیه السلام) / مولف صادق حسینی شیرازی، ۱۳۲۰؛ تدوین زیر نظر گروه ترجمه آثار آیت الله العظمی شیرازی.

مشخصات نشر: قم: یاس زهرا (س) ، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص.

شابک: ۷۰۰۰ریال: ۹-۸۵-۸۱۸۵-۹۶۴؛ ۱۵۰۰۰ریال : چاپ سوم : ۹-۸۵-۸۱۸۵-۹۶۴-۹۷۹

یادداشت: چاپ سوم: اردیبهشت ۱۳۸۶.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: جعفربن محمد(ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ق. احادیث

شناسه افزوده: موسسه رسول اکرم (ص)

رده بندی کنگره: BP۴۵ /ح۵د۴ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۵۳

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۴۹۴۳۸

## پیشگفتار

نامه ای از امام صادق علیه السلام در کتاب های کافی [۱]، وافی و بحارالانوار [۲] آمده است که توصیه های بسیار مهمی برای شیعیان دربر دارد. مرحوم کلینی این رساله را با سه سند ذکر کرده و علامه مجلسی هر سه سند را معتبر دانسته است.

«عن أبی عبدالله انه کتب بهذه الرساله الی أصحابه و أمرهم بمدارستها، و النظر فیها، و تعاهدها، و العمل بها».

آن امام همام قبل از پرداختن به متن نامه چهار دستور در مورد این نامه به شیعیان می دهند، که عبارتند از: مدارست، نظر، تعاهد، و عمل.

«مدارست»، یعنی برای یکدیگر خواندن؛ «نظر» در این جا به معنای تأمل در یکایک کلمات و اندیشیدن در آن است؛ «تعاهد» یعنی تکرار و تجدید عهد کردن و معنای «عمل» هم معلوم است.

آری، امام علیه السلام به شیعیان سفارش می کنند که مطالب این رساله را بارها برای خود و دیگران بخوانند و در آن تأمل نمایند و بدان عمل کنند. نکات مذکور در این نامه ی شریفه به قدری مهم است که رهبر شیعیان این چنین بر حفظ و تکرار و خواندن و عمل به آن تأکید می کنند. شیعیان آن زمان نیز در برابر این توصیه ها چنین کردند:

«فکانوا یضعونها فی مساجد بیوتهم،

فاذا فرغوا من الصلاه نظروا فيها؛ رونوشت

[صفحه ۱۲]

نامه ی امام را در نمازخانه منزل های خود قرار می دادند و وقتی از نماز فارغ می شدند در مضامین آن تأمل می کردند».

براساس سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مستحب است که در خانه جایی به عنوان نمازخانه معین شود. ائمه اطهار این مسئله را رعایت می کرده اند؛ به عنوان مثال، در روایات و تاریخ آمده است هنگام ضربت خوردن حضرت امیر علیه السلام ایشان را به مصلای منزلشان انتقال دادند و این می رساند که آن حضرت در خانه خویش، جایی را بدین منظور اختصاص داده بوده اند. در آن روزگار، شیعیان نیز با تأسی به پیشوایان خود، در خانه هایشان جایی را به عنوان نمازخانه تعیین می کردند. اهمیت نامه ی امام صادق علیه السلام برای آنها به اندازه ای بود که علی رغم کمبود قلم و کاغذ در آن روزگار، نسخه ای از این نامه را در نمازخانه می نهادند و بعد از نماز آن را مطالعه می کردند و این چنین با دل و جان از امر مولای خویش اطاعت می کردند.

امید است ما هم که پیرو آن امام همام هستیم بتوانیم به سفارش های حضرتش عمل کنیم.

[صفحه ۱۳]

## آغاز نامه

### اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم، اما بعد فاسئلوا ربکم العافیه و علیکم بالدعه و الوقار و السکینه [۳]؛ به نام خدای بخشاینده مهربان. از خداوند عافیت بطلبید و بر شما باد طمأنینه و وقار و آرامش.

واقعیت این است که کلمه کلمه ی این نامه ی شریف جای تأمل، توضیح و تدبر دارد، تا مضامین آن در جان و دل مؤمنان رسوخ کند و با تمام وجود به سفارش های امام خود جامه ی عمل بپوشانند.

بعضی از مسائل و اشیاء و افراد همیشه در

یـاد و خـاطره انسـان می مانـد و همیشه بـا آنهـا مـأنوس است؛ مثـل لباس، زمین، دوست، ماشـین و...؛ به عنوان مثال کسـی که مشـکلی برایش پیش آمـده و برای حـل آن به کمـک دیگران نیاز دارد، قبل از هر چیز و هر کس به یاد دوسـتانش می افتـد و تصـمیم می گیرد که پیش آنها رود و از آنان کمک بخواهد. امام صادق علیه السلام نیز سخن خود را با نام و یاد مأنوس ترین و عزیزترین چیز در نزدشان آغاز می کنند. پس از آن می فرمایند: «عافیت را قبل از هر چیز و هر کس، از خدا بخواهید». کلمه ی عافیت در اصل به معنای سلامت بدنی است، اما توسعا در معنای کلی دوری از هر بدی نیز به کار می رود.

[صفحه ۱۴]

## خدا، اولین پناهگاه

اولین درسـی که از نـامه ی امـام صادق علیه السـلام می آموزیم توجه به خـدا در همه حال است. آری، طبق فرمایش امام علیه السـلام، به هنگام گرفتاری و درد و ناراحتی قبل از آن که از دیگران کمک خواسـته شود، ابتدا باید به سراغ خدا رفت و از او کمـک و راه چـاره خواست. اگر بـدهکاری، بیمـاری و یا کمبودی هست، اول بایـد در خانه خـدا رفت و از او چاره خواست؛ برای مثال کسـی که بیمار است اول دعا کند، سـپس به پزشک مراجعه نماید، و در بین راه بداند که خداوند خواسـته است که بیماری او از طریق اسـباب طبیعیماننـد مراجعه به پزشک درمان شود. چنین کسـی نبایـد بیماری اش را به حال خود بگذارد و نماز جعفر طیار بخواند! معنای از خدا خواسـتن این نیست که مسـیر عادی راه ها پیموده نشود، بلکه مراد این است که کارها از خدا

شروع شود. «قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعآؤکم [۴]؛ بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند.» کسی که می خواهد درس بخواند، یا درس بدهد، یا به وعظ و خطابه بپردازد، باید قبل از شروع برای خود دعا کند و از خالق بی همتا و قدرت مطلق کمک بخواهد. بدین منظور دعایی وارد شده است که با این فقره آغاز می شود: «اللهم انی أعوذبک أن اضل او اضل و ازل او ازل و اظلم او اظلم و اجهل او یجهل علی، عز جارک و تقدست أسماؤک جل ثناؤک و لا اله غیرک [۵]؛ بار خدایا، به تو پناه می برم از این که گمراه کنم یا گمراه شوم، بلغزانم یا بلغزم، ستم روا دارم یا مورد ستم قرار گیرم، جهل ورزم یا [نسبت] به من جهل روا داشته شود. [بار خدایا] پناه [گاه] تو [برای پناه خواهان] استوار، نام هایت مقدس، ستایشت بزرگ است و خدایی جز تو نیست.»

خوب است این دعا را قبل از مطالعه بخوانند تا دچار سوء فهم نشوند. تمام دعاها و زیارت هایی که از جانب ائمه علیهم السلام وارد شده، با نام مبارک قادر بی همتا، آغاز شده



است. گاه انسان خیال می کند فلان چیز به مصلحت اوست، حال آن که ضرر بزرگی برای او دارد. و این را فقط خدا می داند و فقط اوست که قدرت مهار و از بین بردن ضررها را دارد.

«و علیکم بالدعه و الوقار و السکینه».

«دعه» گر چه به معنای طمأنینه است اما معنای وسیع تری نیز برای آن گفته اند و آن عبارت است از این که انسان از چیزهایی که می داند برایش ضرر دارد یا احتمال می دهد

ضرر داشته باشد دوری نماید؛ بنابراین از دعه نوعی احتیاط و پرهیز از جایگاه های خطر فهمیده می شود. مرحوم والد [۶] می فرمود: انسان هنگام حرف زدن یا انجام دادن کاری، باید یک لحظه با خود بیندیشید تا اگر فردا در قبر خوابید و از او در این باره سؤال کردند جوابی داشته باشد؛ اگر دید جواب دارد انجام دهد، اما اگر شک داشت که معذور خواهد بود یا نه، انجام ندهد. این گونه فکر کردن در مورد اعمال روزمره از مصادیق «دعه» است.

## معنای وقار و سکینه

«وقار» متعلق به ظاهر آدمی است و «سکینه» مربوط به باطن و درون اوست. به کسی که در هنگام غذا خوردن، گفت و گو، راه رفتن، گوش دادن، نگاه کردن و... آرامش و طمأنینه داشته باشد و می گویند شخص با وقاری است. پس مورد استفاده ی وقار اعضا و جوارح است.

اما آرامش و قرار دل را سکینه می گویند، و در واقع سکینه، وقار و آرامش دل است. لفظ سکینه از ماده ی سکون است و سکون بیشتر برای دل است تا برای ظاهر و بدن. به عبارت دیگر سکون با ظاهر تناسب ندارد؛ چرا که بنا نیست ظاهر انسان آرام باشد. ظاهر انسان به طور مرتب در جنب و جوش است. اما دل حکم وزنه ی سنگینی را دارد که نباید تکان بخورد و پیش آمدهای سخت و ناگوار آن را بلرزاند. سکینه مکمل وقار است و این دو را باید با همدیگر داشت. انسان برای حفظ آبروی خویش سعی می کند وقار داشته باشد. وقتی وقار ظاهری پیدا کرد باید سعی کند در دلش هم آرامش و وقار حاکم گردد که

[صفحه ۱۶]

این همان «سکینه» است. اگر

انسان نتوانـد دلش را تحت تصـرف خود در آورد، وقار ظاهری اش را نیز از دست خواهد داد. از طرف دیگر اگر وقار ظاهری نباشـد، سـکینه ی دل نیز وجود نخواهـد داشت. پس این دو در یکدیگر تأثیر و تأثر دارند و نباید از هیچ کدام آنها غافل ماند. روایتی از حضرت امیر علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

«ما أضـمر أحدکم شـیئا الا و أظهره الله علی صـفحات وجهه و فلتات لسانه [۷]؛ هیـچ کس چیزی را در دل نهان نمی کنـد مگر آن که در سخنان بی تأملش یا در چهره اش ظاهر می گردد.»

اگر انسان نتواند مهار دل خود را به دست گیرد سـرانجام تأثیرات آن ظاهر می شود و همه از آن باخبر می شوند. حتی آنهایی که قوی النفس و با اراده هستند نیز در نهایت درونشان آشکار می گردد، اما دیرتر از دیگران.

«علیکم» اسم فعل و به معنای «الزموا» است. اما در این جا از شیعیان می خواهند که در ظاهر و باطن خود آرامش داشته باشند و البته به کار بستن این دستورها تمرین و جدیت می خواهد و در هر کاری تمرین لازم است.

پس کسـی که می خواهـد درون و بیرون خود را به صـفت آرامش و وقار بیارایـد بایـد بسـیار تمرین کند و تلاش و اسـتقامت فراوانی به خرج دهد.

### محاسبه نفس

محاسـبه ی نفس از بهترین تمرین ها برای کسب وقار و سـکینه است. در اهمیت این کار همین بس که در روایت آمـده است: «لیس منـا من لم یحـاسب نفسه فی کل یوم [۸]؛ آن که هر روز نفس خود را محاسـبه نکنـد از پیروان مـا اهل بیت نیست». و با تمرین و استمرار است که انسان پخته می شود و ظاهر و

باطن خود را آرامش بخشیده، سکون را در وجود خویش حکمفرما می کند.

اهل علم مثالی برای لزوم تکرار و استقامت در مطالعه و تحقیق دارند؛ می گویند: «اما

[صفحه ۱۷]

تری الحبل بتکراره، فی الصخره الصماء قد أثرا؛ آیا نمی بینی طنابی که از لیف خرماست بر اثر تکرار و آمد و رفت بسیار، در سنگ خارا اثر کرده است؟» دلوی که با آن از چاه آب می کشند به یک طناب وصل است، لبه چاه از جنس سنگ، و طناب بسیار نرم است، اما همین طناب نرم آن قدر بر روی این سنگ کشیده می شود و بالا و پایین می رود که در محل تماس خود با سنگ ساییدگی ایجاد می کند. می گویند علم از آن طناب لطیف تر نیست و ذهن دانش پژوه نیز از آن سنگ سخت تر نیست. پس با تکرار و ممارست همه می توانند عالم شوند. دانش پژوهان باید درس ها را بارها مطالعه کنند و بر اثر تکرار، در وجود خویش ملکه سازند.

برای نهادینه کردن صفات خوب اخلاقی نیز باید با نفس همین کار را کرد. آن قدر باید آن را تمرین داد تا صفتی در آن به صورت ملکه درآید. حضرت امام صادق علیه السلام نیز با بیان عبارت «علیکم» درصدد بیان همین نکته اند. باید تصمیم گرفت و عمل کرد. به صرف تصمیم کاری از پیش نمی رود. در همین روایت آمده است که شیعیان این نامه را در مصلای خانه های خود قرار می دادند و هر بار که از نماز فارغ می شدند، آن را مطالعه می کردند. بر اثر عمل به این سفارش ها است که بزرگانی همچون ابن ابی عمیر، و محمد بن مسلم [۹] و دیگران پرورش می یابند.

نباید از سختی کار ترسید،

و باید به خود تلقین کرد که آدم شدن و ایجاد صفات پسندیده در وجود خود ناممکن نیست.

در هیچ کاری نباید احساس ناامیدی به انسان راه یابد؛ زیرا در این صورت موفقیتی به دست نمی آید. سختی کار نباید انسان را به هراس اندازد، اگر ممکن نبود دیگران هم نمی توانستند، اما تاریخ گواهی می دهد که کسانی توانسته اند بر قله های افتخار قدم نهند و

[صفحه ۱۸]

صاحب اخلاق و رفتار اسلامی در حد اعلای آن شوند. این خود، بالاترین دلیل بر امکان تهذیب نفس و کسب فضایل اخلاقی است.

## حکایت

در شهر کربلا دو نفر که سابقه دوستی دیرینه ای با یکدیگر داشتند، بر سر مسئله ای با هم اختلاف پیدا کردند و از همدیگر آزرده شدند. یکی از آنها تصمیم گرفت با دیگری آشتی کند و دوستی خود را از سر گیرد. فردای آن روز با دیدن دوست رنجیده اش سلام کرد، اما جوابی نشنید و دوستش روی خود را از او برگرداند. فردا و روزهای دیگر نیز بر این منوال گذشت تا آن که شش ماه از این ماجرا گذشت. در طول این شش ماه، هر وقت دوست رنجیده خاطر خود را می دید سلام می کرد، اما جوابی نمی شنید. یک روز که طبق معمول به دوستش سلام کرد و انتظار شنیدن جواب نداشت، گل از لب دوستش شکفت و پاسخ داد: علیکم السلام؛ چرا دست بردار نیستی؟ گفت: من به وظیفه ام عمل می کنم و می خواهم طلسم قهر و دشمنی را که بر دوستی چندین و چند ساله مان مستولی گردیده، درهم شکنم و به جای آن دوباره لطف و صفا و دوستی را بنشانم. پس از آن همدیگر را در آغوش کشیدند و

سالیان سال برای یکدیگر دوستان خوبی بودند. آری، انسان می تواند با تمرین و ممارست بر نفس سرکش خود چیره گردد و او را در بند کشد.

## سرانجام نیک

زهیر بن قین [۱۰] کسی است که بنا به گفته مرحوم نمازی [۱۱] در مستدرک سفینه البحار

[صفحه ۱۹]

«تشرف بالسلام من الناحیه المقدسه» یعنی در زیارت ناحیه که منسوب به حضرت ولی عصر است آمده: «السلام علی زهیر بن القین». آری فخر عالم، منجی بشریت بر زهیر بن قین درود می فرستد. مگر زهیر که بود؟ در تاریخ آمده است که او عثمانی بود و با اهل بیت علیهم السلام جنگ و دشمنی داشت. عثمانیه جریانی بود که پس از کشته شدن عثمان به سرکردگی معاویه تشکیل شد و اساس آن بر این عقیده بود که سبب کشته شدن عثمان، علی بن ابی طالب بوده است. عثمانی ها ادعا داشتند اطرافیان علی بودند که عثمان را کشتند. آنان نه تنها علی بن ابی طالب را امام نمی دانستند که با آن حضرت و پیروانش جنگ و دشمنی هم داشتند. زهیر در کوفه یعنی مرکز اصحاب امیرمؤمنان و فرزندان بزرگوار آن حضرت زندگی می کرد، اما با این حال با آنان دشمنی داشت. ولی همین زهیر بن قیس عثمانی به مقام و مرتبه ای می رسد که امام غایب شیعیان بر او سلام می فرستد.

## حکایت عیاشی

یکی دیگر از کسانی که به جرگه دوستداران اهل بیت پیوست عیاشی [۱۲] است. عیاشی عالمی سنی و اهل قلم و بسیار خوش استعداد بود که سه کتاب در باب فضایل خلفا (ابوبکر، عمر، عثمان) و حقانیت آنان نوشت، اما پس از مدتی شیعه شد و در بغداد مدرسه ای بنا نهاد و شاگردان مبرز بسیاری پرورش داد. از شاگردان عیاشی، کشی [۱۳].

[صفحه ۲۰]

نجاشی [۱۴]، دو رجالی معروف را می توان نام برد که کتاب های آنان در رجال باعث توثیق و تحکیم روایات شیعیان شده است

و اگر رجال کشی و رجال نجاشی نبود، هزاران روایت از روایات شیعه بی اعتبار می شد؛ زیرا از راویان این روایات در جای دیگر یاد نشده و تنها منبع توثیق آنان رجال کشی و نجاشی است.

[صفحه ۲۱]

## حیا و پیروی از صالحان

### اشاره

و علیکم بالحیاء و التنزه عما تنزه عنه الصالحون قبلکم و علیکم بمجامله اهل الباطل [۱۵]؛ شما را به حیا و دوری از چیزهایی که شایستگان پیش از شما خود را از آن دور داشتند؛ و نیز خوش رفتاری و مدارا با اهل باطل سفارش می کنم.

حیا صفتی است درونی، که آثارش در ظاهر مشخص می گردد. انسان با حیا به معنای انسان خجول نیست. حیا، عبارت است از این که انسان در مقام تعامل با دیگران متناسب با اخلاق سخن گوید و این صفت پسندیده تا اندازه ای در وجود همه هست. مقداری از حیا خددادی است و اگر شخصی بخواهد آن را در وجود خود بیفزاید از راه اکتساب خواهد توانست. در این فراز نیز حضرت امام صادق علیه السلام از یاران خود می خواهند؛ که بر حیای ذاتی خویش بیفزایند، نه آن که از حیای ذاتی خویش بهره جویند؛ چرا که اگر امام چنین معنایی را اراده می کردند به هیچ عنوان از کلمه «علیکم» بهره نمی گرفتند. چیزی که خدا به ما عطا فرموده و در وجود ما خود به خود هست، دیگر «علیکم» و الزام نمی خواهد، و امر به تحصیل آن بی معنی است. پس لفظ «علیکم» در فرمایش امام حاکی از آن است که نظر مبارکشان بر حیای اکتسابی تعلق گرفته است، نه ذاتی.

البته، در روایات آمده است که «الحیاء یمنع الرزق [۱۶]؛ حیا [ی بی حیا] مانع رزق و

[صفحه ۲۲]

روزی می گردد».

گـاهی حجب و حیـا باعث می شود بعضـی چیزها از دست انسان برود ولی ارزش آنچه خود را به آن مزین نموده است بسـیار بیشتر از چیزی است که از دست می دهد.

ائمه علیهم السـلام همیشه واقعیت ها را برای مردم می گفته اند و به هیچ عنوان سعی نکرده اند مردم را «العیاذ بالله» بفریبند. سر سفره ای که عـده ی زیـادی نشسـته انـد، حق انسـان با حیا پایمال می شود، اما چیزی مهم تر از رزق در اختیارش گذاشـته می شود. در این باره ذکر قضیه ای خالی از لطف نیست.

یکی از نزدیکـان آیت الله میرزا مهـدی شـیرازی، که پیرمرد بسـیار بـا تقوایی بود نقل می کرد: «روزی در حرم امیرمؤمنان علیه السلام مشغول زیارت بودم. آن روز حرم خلوت بود. در حین زیارت مردی هندی آمد و در حرم پنج دیناری پخش کرد [۱۷] که یکی از آنها روی شانه ی من افتاد. خواسـتم آن را با عجله بردارم، ولی یک لحظه با خود فکر کردم آیا در محضر حضرت این عمل کار درستی است یا نه، که ناگهان شخصـی از پشت سـرم آن را از روی شانه ی من برداشت!» گاهی حیا مانع رزق و روزی است، اما با این حال ارزش حیا بیشتر از چیزی است که از دست می دهیم.

حضـرت در ادامه خطـاب به پیروان خود می فرماینـد: ببینیـد انسـان های صالحی که قبل از شـما زنـدگی می کرده انـد، از چه اعمالی خودداری می کرده انـد، شـما هم از آن اعمال دوری کنید. اعمال انسانهای شایسـته را سـرمشق زندگی قرار داده و در اخلاق و رفتار آنان تأمل کنید. پیرو این بخش از سخنان گهربار آن حضرت، مؤمنان باید به مطالعه تاریخ زندگی و شرح حال اولیای الهی بپردازند، و در اعمالشان از آنان

پیروی کنند. گل سرسبد و صالح ترین اولیای الهی و شایسته ترین مخلوقات خدا که باید به آنها تأسی شود، چهارده معصوم علیهم السلام هستند. در مرتبه ی بعدی اصحاب و یاران آن بزرگواران و نیز علمای علوم اهل بیت قرار دارند. اگر کسی مطالعه در احوال گذشتگان و بزرگان و اولیای دین را آغاز نماید، طبیعی است هر روز و هر لحظه مطالب بیشتری، که قبلا با آنها مأنوس نبوده، به چشمش خواهد خورد و نکات تازه تری در می یابد، و اگر این کار ادامه یابد ظرف مدتی



نه چندان طولانی، به دریایی از معارف الهی دست می یازد و اگر آنچه را خوانده است به اجرا درآورد، شکی نیست که خود نیز به جرگه ی صالحان خواهد پیوست. تأسی به اعمال صالحان، خود مایه ی تربیت صالحانی دیگر است.

اهمیت سفارش امام صادق علیه السلام به اندازه ای است که آن را با عبارت «علیکم» به معنای «الزموا» بیان کرده اند و معنای آن چیزی جز لزوم انجام این عمل از سوی پیروان آن حضرت نیست.

## اموری که باید از آنها دوری کرد

اگر برای دانستن اموری که باید از آنها دوری کرد به تاریخ مراجعه کنیم، به ده ها، بلکه صدها مصداق و مثال بر می خوریم که بزرگان از آنها دوری کرده اند. اما در این میان دو مصداق، هوشیاری و توجه بیشتری می طلبد: یکی ریاست و آقایی است و دیگری پول، که از قضا این دو آفت، بیشتر از هر کس دامن گیر اهل علم می شود.

شخصی که روی زمین هموار در حال پیاده روی است، اگر مواظب نباشد و پیش پای خود را نگاه نکند ممکن است به زمین بخورد و جایی از بدنش آسیب ببیند. مسلما یک کوهنَوَرد که در حال پایین آمدن از

کوه است، بیشتر در معرض خطر است و اگر سقوط نماید، ممکن است حتی جان سالم به در نبرد. مثل اهل علم نیز، مثل کوهنورد است و پول و ریاست آنها مثل کوه و ارتفاع هولناک آن می باشد.

بخشی از دعای صباح در وصف نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ آن جا که می فرماید:

«صل اللهم علی الدلیل الیک فی اللیل الألیل، و الماسک من أسبابک بحبل الشرف الأطول، و الناصع الحسب فی ذروه الکاهل الأعبل و الثابت القدم علی زحالیفها فی الزمن الاول [۱۸]؛ خدایا، بر پیامبرت درود فرست که خلق را به سوی تو در شب بسیار تاریک راهنمایی کرد، و از اسباب و وسائلت به بلندترین ریسمان شرافت [که قرآن باشد] تمسک جست؛ همان رسولی که حسب و نسبش بر شانه ی بلند مقام ترین مردان قرار داشت و در

[صفحه ۲۴]

زمان اول (دوره ی جاهلیت) بر لغزشها ثابت قدم و پا برجا بود».

علت ذکر این فقره از دعا در این جا است که کلمه «زحالیف» برای نشان دادن جایگاه خطیر علما و وصف حال آنان بسیار لطیف و گویا است. «زحالیف» جمع «زحلوفه» یعنی جای سر خوردن و لیز خوردن و لغزیدن است؛ مانند اینکه کف کفش انسان صاف باشد و در همان حال تصمیم داشته باشد از یک سراشیبی آکنده از روغن بگذرد چنین جایی را زحلوفه گویند.

آری، علما در میان زحالیف محاصره شده اند، مخصوصا در باب پول و ریاست، بیشتر از دیگران در معرض خطر قرار دارند. پس اهمیت دوری از آفات پول و ریاست برای آنان دو چندان است و از آن جا که پول و مقام بیش از دیگران

به آنان روی می آورد، نباید بگذارند این دو چیز آنها را از راه به در برد.

چه بسیارند عالمانی که پول و ریاست آنها را عوض کرد و گرفتار شدند. آری، برای عمل کردن به مفاد نامه امام صادق علیه السلام و پند گرفتن از سیره صالحان گذشته، باید از مطالعه احوال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام و سپس اصحاب آن بزرگواران شروع کرد؛ اصحابی که اهل علم بوده اند و در کنار خورشید درخشان نبوت و امامت کسب نور کرده اند.

## امام علی و حکومت

در ایام حکومت سید صالحان، امیرمؤمنان علی علیه السلام عده ای از رؤسا می خواستند برای کاری به حضور ایشان برسند. ابن عباس [۱۹] با عجله نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: یا امیرمؤمنان، عده ای از رؤسا قصد شرف یابی به حضور شما را دارند. حضرت که وضع ابن عباس را دید، در حالی که کفشهایش را وصله می زد، در وصف حکومت و بی ارزشی آن فرمود: «و الله لهی احب الی من امرتکم الا أن أقیم حقا أو أدفع باطلا [۲۰]؛ به خدا سوگند این

[صفحه ۲۵]

کفش های کهنه از امارت و ریاست بر شما، نزد من عزیزتر است مگر آنکه حقی را بستانم و باطلی را از بین ببرم». آن حضرت زمانی این جمله را بر زبان آورد که رئیس بزرگ ترین و مهم ترین حکومت روی کره ی زمین بود. چنین چیزی در تاریخ کم نظیر است.

آن بزرگوار کسی است که در رأس بزرگ ترین و پر جمعیت ترین حکومت روی کره ی زمین قرار دارد و در عین حال مشغول پینه زدن کفش هایی است که از لیف خرما درست کرده است.

مسلمانان، در آن زمان ثروتمندترین افراد روی زمین بودند و

حریر، طلا، نقره، خانه های مجلل، غلام و کنیز داشتند.

این یکی از مصادیق «الصالحون قبلکم» می باشد. انسان باید به جایی برسد که ریاست، مقام و ثروت، او را دگرگون نکند و نلغزاند.

باید ریاست در نفس انسان بی ارزش شود، و این کار ممکن است؛ زیرا اگر ممکن نبود به شیعیان توصیه نمی شد. در باب اعمالی که انجام دادن آنها برای انسان های معمولی سخت است، حضرت علی علیه السلام می فرماید: «ألا و انکم لا تقدرون علی ذلک [۲۱]؛ البته شما را یارای آن نیست که چنین کنید.»

این یک واقعیت است. البته حضرت امیر خصوصیاتی داشت که کسب آنها برای انسان عادی محال است. در تاریخ کدام زاهد وجود دارد که فقط یک دست لباس داشته باشد؟ حضرت خود می فرماید:؛ ان امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه [۲۲] و من طعمه بقرصیه [۲۳]؛ پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده است».

آیا کسی وجود دارد که همچون حضرت توان تهیه غذاهای فراوان داشته باشد، اما فقط نان خالی بخورد، و همه ی اموال خود را ببخشد و با این که می تواند لباس های گران

[صفحه ۲۶]

قیمت تهیه کند فقط به دو کهنه جامه اکتفا کند؟

به شخصی گفتند: چرا امام جماعت نمی شوی؟ گفت: من وقتی نماز جماعت می خوانم که نمازم در خانه با نمازم در مسجد فرقی نداشته باشد. اما هنوز نتوانسته ام در خود چنین حالتی ایجاد نمایم. البته نماز جماعت کار خوب و پسندیده ای است و اقامه ی آن بسیار لازم است، اما گاهی اوقات یک مزاحم پیدا می کند و آن چیزی جز غرور نیست. واضح است که داشتن حضور قلب و نیت

سالم در نماز از به جماعت خواندن آن مهم تر است.

انسان باید سعی کند با تلقین به خود، خواهش های نفس را کاهی دهد. درخت را یک دفعه نمی توان از جا کند، اما کم کم و با مرور زمان می شود آن را از ریشه درآورد. حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «خادع نفسک [۲۴]؛ [همان طور که نفس تو را فریب می دهد] تو نیز او را فریب ده». باید این گونه پیش رفت، تا حب ریاست که در خون و پوست و گوشت انسانها ریشه دوانده، کم کم ضعیف گردد.

عایشه دختر ابوبکر بسیار به پدرش شبیه بود و هیچ وقت اظهار ضعف نمی کرد، مگر در جنگ جمل و در مقابل امیرمؤمنان. قدرت معنوی مولای متقیان به حدی بود که چنین فردی که هیچ وقت اظهار ضعف نکرده بود، در آن جا به ضعف و زبونی خود اعتراف نمود.

پس از جنگ جمل، فاتح جنگ که خلیفه ی مسلمانان و امام مؤمنان بود در تأسی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که روز فتح مکه به سران مشرکان فرمود: «اذهبوا فأنتم الطلقاء؛ بروید که شما آزاد شدگانید» نه کسی را اعدام کرد و نه کسی را حبس نمود. عایشه با این که امیرمؤمنان علیه السلام را خوب می شناخت و می دانست هیچ خطری متوجه او نیست، به ضعف و زبونی خویش اعتراف کرد. آری، امیرمؤمنان دارای چنین قدرت و صلابتی بود. علی علیه السلام می فرماید: «و الله ما کتمت و شمه و لا کذبت کذبه [۲۵]؛ به خدا سوگند که هیچ سخنی

[صفحه ۲۷]

را پنهان نداشتم و حتی یک دروغ هم نگفته ام». شیعیان معتقدند که امامان معصومند و علی علیه السلام در

رأس ائمه آنها قرار دارد، اما مسیحیان و یهودیان نیز گفته اند که علی حتی یک دروغ هم نگفته است. آیا در مقابل چنین شخصیتی نباید کمال فروتنی را به خرج داد؟ آیا نباید رفتار او را سرلوحه ی اعمال خود قرار داد؟

مسئله دیگری که باید مواظب آسیب های آن بود و تا جایی که ممکن است از آن دوری کرد، مسئله پول است. توجه به آفت های پول برای همه، خصوصا برای اهل علم مهم است.

سمره بن جندب [۲۶] شخصی بود که چهارصد هزار درهم از معاویه گرفت تا یک روایت جعل کند. وای به حال آنان که برای یکی دو درهم دین خود را می فروشند.

## ابن ابی عمیر

یکی از مصادیق «الصالحون قبلکم» ابن ابی عمیر است که پول او را از راه به در نبرد و در سخت ترین وضعیت فریفته ی پول و ثروت نشد.

او عالمی دینی بود که زندگی اش را از راه کسب و معامله اداره می کرد و از همین راه ثروت زیادی به دست آورده بود. هارون الرشید او را به جرم طرفداری از ائمه به زندان افکند و مدت هفده سال از عمر خود را در زندان گذراند. علاوه بر حبس، به دستور

[صفحه ۲۸]

هارون تمامی اموالش نیز مصادره شد. شیخ طوسی در تهذیب الأحکام نقل می کند که ابن ابی عمیر هنگام آزادی از زندان می گفت: به خدا قسم اکنون حتی محتاج یک درهم هستم. او قبل از آن که به زندان افتد به شخصی مبلغی قرض داد و طی سال هایی که در زندان به سر می برد، این شخص به او بدهکار بود.

پس از آزادی از زندان، شخص بدهکار فهمید که ابن ابی عمیر از زندان آزاد شده و به سختی

روزگار می گذراند. خانه اش را فروخت تا پول ابن ابی عمیر را برگرداند. ابن ابی عمیر مطالبه نکرده بود، اما او دلش سوخت و خانه اش را فروخت تا دین خود را ادا نماید. پول هایی را که از فروش خانه به دست آورده بود، در میان کیسه ای گذاشت و به در خانه ی ابن ابی عمیر آمد. گفت: این پول ها از آن توست. ابن ابی عمیر پرسید: بابت چه؟ گفت بابت بدهی ام. پرسید این پول ها را از کجا آوردی؟ املاک خود را فروخته ای؟ پاسخ داد: نه. پرسید: کسی به تو هدیه داده است؟ پاسخ داد: نه، گفت، پس این پولها را از کجا آوردی [۲۷].

گفت: خانه ام را فروخته ام. ابن ابی عمیر با شنیدن این جمله گفت: به خدا قسم من در وضعیتی به سر می برم که حتی به یک درهم نیز نیاز دارم،اما حاضر نیستم حتی یک درهم از این پول ها را قبول نمایم، و قبول نکرد. اگر ابن ابی عمیر پول ها را می گرفت از جهت شرعی هیچ اشکالی نداشت. چرا که اگر بدهکار خود با رضایت و بدون آن که اجباری در کار باشد، چنین کرد، گرفتن پول از او اشکالی ندارد. فقط یک نکته وجود دارد و آن این است که حضرت امیر علیه السلام می فرماید: «فأحبب لغیرک ما تحب لنفسک و اکره له ما تکره لها [۲۸]؛ آنچه برای خود می پسندی برای دیگری نیز، بپسند و آنچه برای خود ناپسند می داری برای او نیز مخواه». به هر حال ابن ابی عمیر پول ها را

[صفحه ۲۹]

نگرفت و به بدهکار گفت: برو و خانه ات را پس بگیر و معامله را فسخ کن. این روایت را شیخ طوسی در تهذیب و صاحب وسائل با چند سند در

جاهای مختلف از جمله «کتاب القرض والدین» نقل کرده اند.

گفته شد که امام صادق علیه السلام فرموده است: اعمال صالحان قبل از خود را، سرمشق قرار دهید. ابن ابی عمیر یکی از این صالحان است؛ فردی که در عین فقر و درماندگی حاضر نیست برادر مؤمنش، خانه و مسکن خود را برای ادای دین بفروشد. مسئله مال و ثروت بی اندازه مهم است و نباید از آن غافل بود.

## حکایت

یکی از آخوندهای عراقی که حدود چهل سال پیش از دنیا رفت، به کسوت قضاوت درآمده بود. به مناسبتی و در برابر انجام دادن کاری غیر قانونی برای شخصی، پول کلانی گرفته بود. شخص ثالثی از ماجرا اطلاع پیدا کرده بود و از باب نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر به او گفته بود: تو آخوند هستی، حلال و حرامی هم وجود دارد، چرا این پول ها را گرفته ای؟

در جواب گفته بود: «الحلال ما حل فی الکف؛ یعنی هر چه انسان بتواند به دست آورد، برایش حلال است». این آقا علی الظاهر ادیب هم بوده چون در این جا از نظر فنون بلاغی، از صنعت جناس استفاده کرده است، چرا که «حلال» و «حل» با اینکه از یک ماده هستند، اما در معنا متفاوتند. حلال به همان معنای شرعی است و «حل» از ماده ی «حلول» و به معنای قرار گرفتن در جایی است. این قاضی یک آخوند است و ابن ابی عمیر هم یک آخوند!

آیا ابن ابی عمیر از روز اول چنین بوده است؟ خیر، با استمرار و مراقبت به چنین شخصیت و مقام و مرتبه ای دست یافته است.
در باب ریاست و پول و دوری از انواع انحراف سخن

بسیار است و با مطالعه در این زمینه می توان نمونه های بسیاری یافت. باید با دقت و صبر و حوصله، پیام ها و درس های آموزنده ی این حکایت ها

[صفحه ۳۰]

را به کار بست. باید در احوال بزرگانی همچون سید مرتضی [۲۹]، شیخ طوسی [۳۰]، سید بحرالعلوم [۳۱]، مقدس اردبیلی [۳۲] و بسیاری دیگر که در مکتب پر بار تشیع تربیت یافته اند، مطالعه کرد. اینها همه صالحانی هستند که باید رفتارشان سرمشق ما و آیندگان قرار گیرد.

خوب بودن به هیچ وجه به عده ی خاصی منحصر نیست. خداوند فقط امامان معصوم علیهم السلام را استثناهایی قرار داده است که نمی توان به مقام بلندشان دست یافت. اما مقام و منزلت بزرگان دیگر را، منحصر به فرد قرار نداده است. واضح است که دیگران نیز می توانند به مقام و منزلت ابن ابی عمیر دست یابند. بیش از هزار و دویست سال از مرگ ابن ابی عمیر می گذرد اما ماجرای او برای شیعیان مایه افتخار است. ماجرای ابن ابی عمیر، حماسه ی مردانی است که حتی یک لحظه دست از آرمان بلند خاندان رسول علیهم السلام بر نداشتند. البته افتخارات شیعه منحصر به ابن ابی عمیر نیست. در دوران معاصر نیز بزرگانی همچون شیخ عبدالکریم حائری [۳۳]، میرزا محمدتقی شیرازی و حاج

[صفحه ۳۱]

آقا حسین قمی برای شیعه مایه ی افتخارند. خدمتکار حاج آقا حسین قمی گفته بود: من در طول سالیانی که در خدمت این بزرگوار بودم، حتی یک دروغ از او نشنیدم. نه تنها من، بلکه هیچ کس از ایشان دروغی نشنیده است.

اصولاـ خدمتکار بیشترین برخورد و مصاحبت را با آقا دارد و معمولاـ زشت و زیبا را می بیند و به هر حال اگر آقا عیب و ایرادی داشته باشد زودتر

از هر کس می فهمد. با این حال خدمتکار حاج آقا حسین قمی گفته بود: من تا به حال از او دروغی نشنیده ام. آقا حسین قمی مانند ابن ابی عمیر معاصر امامان معصوم علیهم السلام نبوده اما به درجه ای از فضل و کمال و دیانت رسیده که هیچ کس از او دروغی نشنیده است.

آیا دیگران نیز می توانند، چنین باشند؟ امام معصوم علیه السلام فرموده اند: «الخیر عاده و الشر عاده؛ خیر و شر هر دو به عادت بسته است». یکی به کارهای خوب عادت کرده است و دیگری به کارهای شر و شرآفرینی. یکی عادت کرده است که خواهش های نفس خود را برآورده سازد، دیگری به زهد و دوری از دنیا عادت کرده است. هر عملی که انسان آن را تکرار کند، برای او ملکه و عادت می شود.

همان طور که گفته شد ریاست و ثروت بیشتر از دیگر چیزها مورد ابتلای اهل علم است و این گروه بیشتر از دیگران با این دو چیز امتحان می شوند. باید حب ریاست و ثروت را در نفس در هم کوبید. البته به دور از افراط و تفریط. شخص مسئول باید نزد خود و خدای خود، بر حسب ادله ای که به آنها آگاه است، هر جا صلاح بود ریاستش را اعمال نماید و هر جا صلاح نبود از اعمال ریاست خودداری نماید.

### خوش رفتاری با اهل باطل

«و علیکم بمجامله اهل الباطل، تحملوا الضیم منهم [۳۴]؛ با اهل باطل با خوش رفتاری و مدارا رفتار نمائید و ظلم و آزار آنها را تحمل کنید».

«مجامله» گر چه از باب مفاعله است. و در اصل برای کارهایی استعمال می شود

[صفحه ۳۲]

که دو طرفی باشد؛ اما این باب کاربردهای دیگری نیز دارد. از جمله

آن که بـاب مفـاعله گـاه به معنـای تفعیـل نیز می آیـد. در این جـا مجـامله به معنـای تجمیل است، و تجمیل یعنی زیبا برخورد کردن.

از طرفینی بودن مجامله دریافت می شود که اگر انسان با دشـمن به نیکی رفتار کنـد، دشـمن نیز سـرانجام دلش نرم می شود و برخورد خود را با وی تطبیق می دهـد. البته شایـد در ابتـدای کار، اخلاق خوب یک طرفه و فقط از جانب مؤمن باشـد، اما در نهایت با تحت تأثیر قرار گرفتن دشمن، دو طرفه می شود.

حضـرت امام صادق علیه السـلام این درخواست خود را با عبارت «علیکم» بیان فرموده اند؛ یعنی مؤمنان باید ملتزم باشند که با اهـل باطـل برخورد انسـانی و خوبی داشـته باشـند. آری هـدف اصـلی ارسال انبیا و انزال کتب، چیزی غیر از هـدایت گمراهان نیست و این مهم با اخلاق زیبا، بسیار بهتر عملی می گردد.

ناگفته نمانـد که ممکن است عـده ای این فرمایش فرزند رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم را حمل بر جواز تعطیل امر به معروف و نهی از منکر یـا به عبـارتی «مـداهنه» کننـد. اما بین «مجامله» و «مـداهنه» فرق بسـیار است؛ مجامله که معنای آن گفته شد، بسـیار مورد تأکید قرار گرفته است و اما با لفظ «علیکم» مؤمنان را به پایبندی بر این دستور فراخوانده است آن هم مجامله بـا انسـان های گمراه و اهل باطل، مؤمنان و برادران دینی که جای خود دارنـد. وقتی امام صادق علیه السـلام ما را به مجامله با اهل باطل سـفارش می کنـد، با مؤمنان و حتی مردم عادی به طریق اولی بایـد چنین رفتار کنیم و باید بیشتر از اهل باطل با آنها جانب مجامله - بلکه مؤاخات و

خدمت و احسان – را نگاه داریم.

آنچه در فرمایش امام اهمیت بیشتری دارد، این است که سفارش آن حضرت درباره ی انسانهای بد و ملحد و مشرک و کافر است، که مذهب باطل دارند و چیزی به نام اخلاق پسندیده و مجامله نمی شناسند تا به آن پایبند باشند. آنها در مقابل این اخلاق نیک برخورد درستی نخواهند داشت، و مسلما در ابتدای کار مهربانی و اخلاق نیکو یک طرفه

[صفحه ۳۳]

است. این دیگر از باب «هل جزآء الاحسان الا الاحسان [۳۵]؛ آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟» نمی باشد، بلکه از باب «و یدرءون بالحسنه السیئه [۳۶]؛ و بدی را با نیکی می زدایند» می باشد. کافر بدی می کند، اما مؤمن جواب نیکو می دهد. این زیبائی، ناشی از ذات زیبای اسلام است. ولی «مداهنه» از دهن و به معنای نرمش به خرج دادن است. آن گاه که در بدن انسان، زخمی پدید آید آن را روغن مالی می کنند. همچنین به کسی که لباس حق را بر تن باطل کند می گویند: تدهین و مداهنه کرد. «مداهنه أهل الباطل» یعنی کارهای اهل باطل را توجیه کردن، که کار بسیار مذموم و منفوری است. در روایت آمده است:

«خدای متعال به حضرت شعیب علیه السلام وحی کرد: صد هزار نفر از امت تو را نابود می کنم که چهل هزار نفر از آنها از اشرارند. عرض کرد: پروردگارا، چهل هزار نفر گناه کارند، چرا شصت هزار نفر دیگر بمیرند؟ خدای متعال فرمود: زیرا آنان عمل گناهکاران را توجیه می کنند». [۳۷].

این شصت هزار نفر گناهکار نبودند، اما در مقابل گناه آن چهل هزار نفر ساکت ماندند و کارهایشان را توجیه می کردند. مثلا می گفتند فلانی که گناه می کند

جوان است، گرفتار است، مریض است و از این قبیل توجیهات...

در قرآن کریم نیز به تـدهین اشاره شـده است: «ودوا لو تـدهن فیـدهنون [۳۸]؛ [ای رسول خـدا، گناهکاران] دوست دارنـد در مقابـل گنـاه آنهـا نرمش به خرج دهی تـا آنهـا نیز نرمش به خرج دهنـد». امـا آن جـا که قـادر متعال خطاب به رسول خود می فرمایـد: «فبمـا رحمه من الله لنت لهم [۳۹]؛ پس به برکت رحمت الهی بـا آنـان نرم خو و پر مهر شـدی»؛ «لنت» دیگر «تـدهین» نیست، بلکه مجامله است و مراد از «لهم» در این جا مؤمنان نیست،

[صفحه ۳۴]

بلکه منافقان و کافران است. خدای متعال خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: به سبب رحمت خداست که شما با اینها به نرمی رفتار می کنید. اینها بد بودند و بدی می کردند، اما شما با آنها رفتار نیکو داشتید؛ آنها نیت بد داشتند، اما شـما نیت نیکو داشتید؛ آنها به شـما نفرین می کردند، اما شـما برایشان دعا می کردید. آری، نهایت مجامله و نیکی در حق گمراهان آن جا متبلور می شود که رسول خدا در حق قومی که او را سنگ می زنند و به او اهانت می کنند، طلب هدایت می کند و می فرماید: «اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون [۴۰]؛ خدایا قوم مرا هدایت کن چرا که آنها نادانند».

«لاـ یعلمون» به این معنا نیست که معذورنـد؛ به عبارت دیگر این «لا یعلمون» در گفتار حضـرت از باب «رفع ما لا یعلمون [۴۱] «نیست؛ بلکه به معنای «موزور» و از باب وزر است. یعنی خدایا، قوم مرا نجات ده تا در بدی نمانند.

بسیاری هم، با همین برخورد رسول اکرم صلی الله علیه

و آله و سلم اصلاح شدند و ایمان آوردند. اهل باطل نباید تا آخر عمر در باطل بمانند. باید هدایت شوند و بهترین راه برای هدایت آنان برخورد خوب مؤمنان و اهل اصلاح با آنان است. آن هم نه یک بار و دو بار، بلکه ده ها بار.

### پیامبر، بهترین الگوی مجامله

در آن زمان که قدرت مسلمانان رو به فزونی گذاشته بود و اموال و افراد بسیاری در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشت، هنگامی که از کنار یک یهودی عبور می کرد به او سلام می کرد و احوالش را می پرسید. وقتی با خبر شد یکی از آنها مریض شده است، جویای احوالش شد و به عیادتش رفت و سرانجام آن یهودی با ایمان از دنیا رفت، حال آن که یهودیان بیشتر از نصارا در مقام انکار رسالت آن حضرت بر می آمدند.

باید با اهل باطل مجامله کرد اما این مجامله برای مؤمنان عواقبی دارد از این رو است که امام علیه السلام می فرماید:

[صفحه ۳۵]

«و تحملوا الضیم منهم؛ آزار و اذیت آنان را تحمل کنید.»

«ضیم» یعنی ظلم و اذیت. بنا به فرموده امام علیه السلام مؤمنان باید ظلم و اذیت اهل باطل را تحمل نمایند.

انسان گمراه با یک برخورد خوب درست شدنی نیست و به قول معروف با یک گل بهار نمی شود. باید بارها و بارها در مقابل گردن کشی و گستاخی کافران نرمش و لطافت به خرج داد، شاید بر اثر این نرمش ها به راه بیایند و دست از عصیان و سرکشی بردارند. بین علما معروف است که می گویند: «حذف المتعلق یفید العموم». برای روشن شدن این اصطلاح از مثالی بهره می گیریم: خداوند متعال در قرآن

کریم می فرمایـد: «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان [۴۲]؛ خداونـد بنـدگان خود را به رعایت عدل و احسان امر می کند.» در این آیه ی شـریفه متعلق احسان حـذف شـده و نوع احسانی که بنـدگان باید انجام دهند معلوم نیست. پس در این صورت، احسان سفارش شده، همه احسانها را در بر می گیرد. پس اگر متعلق و نوع حکم خواسـته شده روشن نباشد، حکم فراگیر خواهد بود. در این فرمایش گهربار امام صادق علیه السـلام نیز متعلق مجامله حذف شده و نشان می دهد که همه انواع مجامله مطلوب امام است.

## اصول مجامله

اصول مجامله در سه چیز است: ۱. مجامله در نیت؛ ۲. مجامله در قول؛ ۳. مجامله در عمل.

مجـامله در نیت، یعنی این که انسـان نه تنهـا برای خود و مؤمنـان، بلکه برای همه ی ابنـای بشـر حتی برای اهل باطل، نیت خیر داشته باشد.

مرحوم علامه ی مجلسی [۴۳] در جلدهای آخر بحار، در باب اعمال شب قدر مطلبی به

[صفحه ۳۶]

این مضـمون از سـید بن طاووس [۴۴] نقـل می کنـد: «شب قـدری، بـا خود گفتم چه عمـل و عبـادتی انجام دهم که از همه ی عبادت ها بالاتر باشد و چه دعایی کنم که از همه ی دعاها افضل باشد. آیا برای فقرا دعا کنم؟ یا برای مریض ها شفا بخواهم؟ یا از خـدا بخواهم حوائج مؤمنان را برآورده نماید؟ دیدم فقرا، با فقر خود می گذرانند، و فقرشان هم همیشـگی نیست. مریض هـا نیز در حال امتحاننـد و خـدا آنها را شـفا خواهـد داد. مؤمنان نیز از گوهر ایمان برخوردارنـد و این بالاترین نعمتی است که خدا به آنها عطا فرموده است. پس هر حاجت دیگری داشته باشند مهم نیست. ناگهان به ذهنم رسید آنهایی که بیش

از همه به دعای من در این شب احتیاج دارنـد کافران و مشـرکانند؛ چرا که آنها با سـر آمـدن عمرشان دچار عـذابی ابـدی می گردند که خلاصی از آن برایشان امکان ندارد. پس به دعا برای هدایت مشرکان مشغول شدم و از خدا خواستم که مشرکان و کافران را هدایت کند و به آنها توفیق دهد تا مؤمن شوند.»

سید بن طاووس بسیار جلیل القدر است تا جایی که بعضی از مسائلی که ایشان و جد مادری شان، ورام بن ابی فراس [۴۵] نقل کرده انـد، به غیر از گفته این بزرگواران هیـچ مدرک و دلیلی ندارد، اما به دلیل اطمینان و اعتمادی که فقها و علمای شـیعه به این بزرگواران داشـته انـد، فرموده ی آنان را به منزله مدرک شـرعی تلقی کرده و براساس آن فتوا صادر کرده اند. به هر حال ممکن است سید بن طاووس این نحو دعا کردن را از روایت ها فراگرفته باشد و چنین عملی واقعا مستحب باشد.

نقل شده است روزی که مشرکان مکه، پیامبر اکرم را سنگ زدند و آن حضرت را

[صفحه ۳۷]

دنبال کردنـد، پیامبر رو به درگاه الهی کرد و فرمود: «اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون [۴۶]؛ خدایا قوم مرا هدایت کن چرا که ناداننـد». در جواب این همه اذیت و آزار، از خـدا خواست که کافران و مشـرکان مکه را هـدایت کنـد و حتی از ناحیه آنها به درگاه خداوند عذر آورد و فرمود: «انهم لا یعلمون».

معلوم نیست مراد پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم جهل واقعی باشد. ممکن است معنای «لا یعلمون» و جهل در این جا تجاهل باشد مانند آیه: «و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم [۴۷]؛ پیامبر را

انکار می کنند حال آنکه در دل یقین دارند.» معنای «لا یعلمون» جهل قصوری و جهل مرکب نیست بدین معنا و با این حال بر باطل خویش پا فشاری می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای چنین کسانی دعا می کند و از خدا هدایت چنین افرادی را می خواهد در آیات و روایات نیز از «سفه» به جهل تعبیر شده است. معلوم نیست که جهل به معنای ندانستن واقعی باشد، بلکه شاید در جاهائی مثل «اذ أنتم جهلون [۴۸]؛ وقتی که نادان بودید» – که در آن نسبت جهل به برادران یوسف داده شده – مقصود آن باشد که آنها مرتکب کار جاهلانه شدند.

خلاصه این که یک نوع مجامله، مجامله در نیت است، به این معنا که باید در دل برای اهل باطل نیت زیبا داشت و برای آنها دعا کرد. مؤمن باید برای پیروان مذاهب باطل و ادیان و خطوط منحرف دعا کند، چون که این ها نیز انسانند و خدا آنها را برای هدایت شدن خلق کرده است. «الا من رحم ربک و لذلک خلقهم [۴۹]؛ مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده، و برای همین آنان را آفریده است». مجامله در نیت تحمل نمی خواهد چون امری نفسانی است، اما مجامله در قول و عمل تحمل می خواهد و طی آن مؤمنان باید با صبر و حوصله در برابر رفتار زشت و ناپسند اهل باطل، در قول و عمل با مجامله رفتار کنند.

سخت ترین مرحله ی مجامله عملی است. در این مرحله مؤمن باید حاجت

[صفحه ۳۸]

کسانی را برآورده نماید که چه بسا با وی دشمنی نموده و برایش مشکل ایجاد کرده اند. این، کار بسیار

مشـکل و طاقت فرسایی است و آمادگی روحی بسیار بالایی می خواهد. بزرگان دین به ویژه ائمه اطهار علیهم السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، بسیاری از گمراهان را با همین روش هدایت کردند. شخصی به حضرت باقر علیه السلام ناسزا گفت و العیاذ بالله نام مادر آن حضرت را به زشتی برد. در آن زمان اگر کسی چنین فحشی به دیگران می داد، سزایش قتل بود و چه بسیار کشت و کشتارها که بر سر چنین دشنام هایی به راه می افتاد، اما امام باقر علیه السلام به نرمی و لطافت جواب او را دادند و اهانت او را نادیده گرفتند. آن فرد نیز پشیمان و آگاه شد و ایمان آورد. آیا حیف نبود که این انسان مسلمان نشود و راهی جهنم گردد؟ آیا حیف نبود که حر بن یزید ریاحی به جهنم برود؟

حر بن یزید ریاحی به دنیا ثابت کرد که انسان در لحظه ی آخر می تواند از همه چیز بگذرد. او برای کسانی که می گویند نمی توانیم یا نتوانستیم توبه کنیم حجت است. حر انسانی عادی نبود، بلکه از نظر ثروت و مقام اجتماعی نزد خلیفه وقت احترام بسیاری داشت اما - با آن که می دانست که اموال و موقعیت خود را از دست خواهد داد - به یک باره از همه چیز گذشت. واقعا اگر کس دیگری به جای امام حسین علیه السلام بود در مقابل عذرخواهی حر چه جوابی می داد؟ شاید می گفت: حال که کار از کار گذشته و ما را اسیر کرده ای، دیگر چه جای توبه است؟ حال که باعث شدی این همه مصیبت بر خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و

سلم وارد آید، دیگر توبه چه فایده ای دارد؟

اگر حر توبه نکرده بود - با توجه به این که او باعث شده بود اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به چنگ لشکر یزید بیفتند - به یقین، بار گناهش بسیار سنگین تر از دیگران بود. باید این رفتارها سرمشق قرار گیرند. باید با خود بیندیشیم که در برابر کار ناپسند دیگران و عذرخواهی آنان چه کنیم؟

## مالک اشتر، الگوی مجامله و گذشت

در مجموعه ی ورام بن ابی فراس ماجرایی بین شرح درباره مالک اشتر نخعی نقل شده است: روزی مالک اشتر نخعی، فرمانده ی ارتش بزرگ ترین کشور روی زمین، در حالی که



پیراهنی از کرباس بر تن داشت و عمامه ای از بقیه پارچه ی پیراهنش بر سر بسته بود از جایی می گذشت. شخصی برای خوشامد دیگران و تفریح و خنده یک هسته خرما یا ریگی (بندقه) به طرف او پرتاب کرد، مالک اشتر او را دید، اما توجهی نکرد و به راهش ادامه داد. پس از رفتن مالک مردم به آن شخص گفتند: آیا فهمیدی او که بود؟ گفت: نه. گفتند: او فرمانده ی ارتش اسلام و یار و یاور امیرمؤمنان علی علیه السلام است. وای به حالت! چرا این بی حرمتی را مرتکب شدی؟ با شنیدن این سخن لرزه بر اندام آن مرد افتاد و به دنبال مالک دوید تا آن که او را در مسجد در حال عبادت دید. در گوشه ای منتظر ماند تا نماز مالک اشتر تمام شد. پس از آن به پای او افتاده معذرت خواهی کرد که او را نشناخته است. مالک اشتر سوگند یاد کرد که من به مسجد نیامدم، مگر این که خواستم برای تو دعا کنم.

باید

توجه داشت مالک اشتر نخعی، فرمانده ی دلاور و شجاع لشکر علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه مسلمانان، زمانی با چنین لباس ساده ای از بازار عبور می کند که فرمانده ی لشکر معاویه در دیباج و زر می غلطد و در مقابلش صدها نفر تعظیم می کنند و اگر کسی جسارتی به مراتب کم تر از این، در حق او می کرد، سزایش اعدام بود. فرمانده ای با عظمت و بزرگوار چون مالک در مقابل این گستاخی چه زیبا و با لطافت پاسخ می دهد و چنین با گذشت و بزرگواری با او برخورد می کند. مجامله در عمل این گونه است.

اگر دیگری به جای مالک اشتر بود می گفت: نباید مردم را بی تربیت بار آورد. این که امروز به مالک اهانت کرد، فردا به امیرمؤمنان علیه السلام اهانت می کند. باید چنین و چنان کرد تا دیگران عبرت بگیرند.

اما این حرفها و فکرها چیزی جز خط معاویه و عمر نیست. البته، اصل کلی در این مقام آن است که انسان با افراد نادان با مجامله رفتار کند اما گاهی لازم است خلاف این اصل عمل کرد که در آن موارد اندک نیز باید تابع دستور اهل بیت علیهم السلام بود.

مالک اشتر به گفته مورخان، پیامبر خدا را درک کرده و از آن حضرت حدیث شنیده بود؛ در یکی از جنگها خطاب به لشکر امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: حدود صد تن از شما از «بدریین» هستید و در جنگ بدر شرکت داشتید. و لذا مالک از صحابه ی رسول

[صفحه ۴۰]

خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شمار می آمد. مرد عمل، زهد، و جهاد بود و در عین نیرومندی با اهل باطل مجامله می کرد و این داستان، نمونه ای از مجامله او با

اهل باطل است.

شیعیان می تواننـد مالک اشتر را به عنوان انسان کاملی که در مکتب اهل بیت علیهم السـلام پرورش یافته به دنیا معرفی کنند و به او افتخار نمایند. کشوری که حضـرت امیرمؤمنان علیه السلام بر آن حکومت می کرد حدود پنجاه کشور امروز را در بر می گرفت که یکی از آنهـا ایران است. عراق، حجـاز، یمن، مصـر، از مرز چین گرفته تـا قلب اروپـا، و از قلب اروپا تا وسط آفریقا همه و همه جزو کشـور اسـلام بوده است. آری فرمانـده ی ارتش چنین کشور پهنـاوری بـا فردی گسـتاخ این گونه بزرگوارانه رفتار می کند. مالک قسم خورد که این کار تو باعث گردید من به مسـجد بیایم و برای هدایت تو دعا و اسـتغفار کنم. تو کار بدی کردی و نامه ی اعمال خود را سیاه کردی و گناهی به گناهانت افزودی. من از تو گذشتم، خدا از تو بگذرد.

این رفتارها را باید آموخت؛ زیرا تا این تعالیم بلند را نیاموزیم توان به کار بستن آنها را هم نخواهیم داشت.

[صفحه ۴۱]

## تقوا و جایگاه آن

### اشاره

فاتقوا الله و کفوا ألسنتکم الا من خیر [۵۰]؛ پارسایی پیشه کنید و زبان خود را جز از سخن نیک باز دارید.

تقوا از «وقایه» به معنای حـذر کردن، دوری جسـتن و احتیاط آمـده است. برای مثال شخصـی که در حال راه رفتن در جای بی خطری است شایـد چنـدان لزومی نداشـته باشد که احتیاط کند. اما آن که مشـغول رانندگی است باید احتیاط و «وقایه» داشـته باشـد، چه رسد به این که در خیابان شـلوغ و پر ترددی رانندگی کند. با این اوصاف اگر کسـی بخواهد در حال رانندگی، هم صحبت کند و هم ببیند ماشینهایی که از کنار او

عبور می کننـد از چه نوع و مـدلی هسـتند، به آسـانی در معرض هلاـکت قرار می گیرد. در امور اخروی نیز چنین است، آنکه تنها بار مسئولیت خود را بر دوش دارد و در راه آخرت طی طریق می کند، مانند شخصی است که در حال پیاده روی است. ما آنکه علاـوه بر خود، مسـئولیت دیگران را نیز بر عهـده دارد و صـاحب نعمتهای بیشتری است بایـد بیشتر احتیاط کنـد و تقوای بیشتری داشته باشد.

فلسـفه خلقت بشـر آن است که در بهشت بـا اولیاء و انبیا هـم نشـین گردد، این هم نشـینی جز با تقوا پیشه کردن و تقویت جنبه های معنوی در وجود بشر، میسر نمی گردد.

[صفحه ۴۲]

## دشواری های تقوا و اجتهاد

تقوا مانند اجتهاد [۵۱] مراتبی دارد. هزاران نفر کوشـش می کننـد تا به مرتبه ی اجتهاد برسـند ولی از بین آنها عده ی کمی به این مقام دست می یابنـد. از بین صـدها مجتهـد نیز که کوشـیدند به مقام اعلمیت برسـند در گذشـته و حال فقط شـمار اندکی موفق شده اند. خدا می داند چه موانعی برای رسیدن به مقام اعلمیت وجود دارد. بسیاری با وجود تلاشـهای فراوان نتوانسـتند شروط اعلمیت را فراهم کننـد و بسـیاری شـروط آن را فراهم کردند اما از بین هزار مانع، یک مانع بر سـر راهشان ماند و موفق نشدند.

ممکن است انسـان در طول سـال ده هـا تصـمیم بگیرد، اما به دلایلی از انجام دادن آنها باز مانـد. اگر در طول سال در برابر هر تصمیمی که موفق به انجام دادن آن نشویم یک نقطه بر روی کاغذ بگذاریم، شاید در پایان سال با کاغذی سراسر سیاه مواجه شویم.

تقوا نیز کلمه ای است که به سادگی می توان درباره آن داد سخن داد ولی در عمل کار بسیار

دشوار و طاقت فرسایی است. بسیاری از مردم دوست دارند تقوا داشته باشند ولی فقط عده کمی برای تحصیل آن تلاش می کنند و از این میان عده بسیار کم تری موفق به تحصیل آن می شوند؛ زیرا بسیاری از کسانی که می خواهند با تقوا باشند و عزمشان را در این راه جزم می کنند، به درستی نمی دانند در این راه با چه موانعی برخورد می کنند و چه مشکلاتی در پیش رو دارند. برای کسب تقوا علاوه بر تصمیم واقعی، همت بالا و اراده محکم، باید موانع تحصیل آن را نیز بشناسیم و از خدای متعال و اهل بیت علیهم السلام بخواهیم ما را در این راه یار و کمک کار باشند. در حقیقت توفیق الهی و عنایت اهل بیت علیهم السلام حکم مهر و امضای نهایی را دارد و کامل کننده شروط تقوا است. البته توفیق الهی نیز تا حدی بستگی به اطاعت اوامر الهی از جانب ما دارد. در غیر این صورت نقطه های سیاه در طول زندگی آن قدر زیاد می شود که سراسر عمر را به تباهی می کشاند و باعث هدر رفتن کارهای خوب می شود، خداوند فرموده است:

[صفحه ۴۳]

«ثم کان عقبه الذین أساؤا السوأی أن کذبوا بأیات الله و کانوا بها یستهزءون [۵۲]؛ آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود؛ [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می گرفتند.»

## بررسی اعمال

حساب و کتاب دنیا بسیار دقیق و نظم دنیا خدشه ناپذیر است. خورشید با این که هزاران بار از کره ی زمین بزرگ تر است و حرارت آن به بیش از ده هزار درجه ی سانتیگراد می رسد، در طول هزاران هزار سال یک ثانیه زودتر یا دیرتر طلوع و غروب نکرده

است. قرآن کریم می فرمایـد: «و أنبتنا فیها من کل شـی ء موزون [۵۳]؛ و از هر چیز سـنجیده ای در آن رویانـدیم». ولی دنیا با این عظمت و با این نظم و انتظام، نزد خداونـد به انـدازه ی یک بال پشه ارزش نـدارد «ان الدنیا لا تساوی عندالله جناح بعوضـه [۵۴]؛ دنیا در نزد خدا به قدر بال پشه ای ارزش ندارد». در این عبارت گفته نشده که دنیا به اندازه ی دو بال پشه ارزش ندارد؛ چرا که دو بال پشه به درد خود پشه می خورد و با آنها پرواز می کنـد دنیا حتی به انـدازه یک بال پشه نزد خدای متعال ارزش نـدارد. آیا خـدای متعال که این دنیای بی ارزش را تا این حـد با نظم و دقت اداره می کنـد، در کار آخرت دقت به خرج نمی دهد؟

یکی از آیاتی که تأمل و تدبر بسیاری می طلبد این آیه است: «و بدالهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون [۵۵]؛ و آنچه تصور [ش را] نمی کردند، از جانب خدا برایشان آشکار می گردد».

آنچه از تفاسیر و آیات قبل و بعـد از این آیه بر می آیـد این است که وقتی انسانها می میرند و وارد جهان آخرت می شوند و دقت آنجـا را می بیننـد در حیرت میماننـد، چرا که هرگز گمـان نمی کردنـد، آخرت و حسـاب و کتاب اعمال آنها تا به این حد، دقیق باشد.

در آخرت حلال دنیا حساب دارد، چه رسد به حرام آن. خدای متعال بعضی از

[صفحه ۴۴]

چیزها را حلال کرده و اجازه استفاده از آنها را داده است، اما معنای اجازه این نیست که حساب و کتاب ندارد؛ بلکه حلال نیز حساب و کتاب دارد، اما در محاسبه ی آن اذیت و آزار نیست،

و کلمه به کلمه باید جواب داد.

ائمه اطهار علیهم السلام و اولیای الهی به ما گفته اند که باید از عدل خدا بترسیم. خدا هیچ گاه ظلم نمی کند اما اگر عدل الهی در آخرت نمایان شود، هیچ کس را یارای آن نیست.

تنها راه برای در امان ماندن انسان ها از عذاب آخرت، تقوا پیشه کردن در دنیا است.

تقوا حقیقتی است که هزاران درجه دارد که هر کدام با دیگری از جهات گوناگونی متفاوت است. در یک ماشین سواری، باید صدها شرط و جزء به هم پیوسته باشد، تا ماشین توان حرکت داشته باشد و درست کار کند. ممکن است از هزاران ماشین که خراب می شود هر کدام به علت متفاوتی خراب شده باشد. وقتی چیز ساده ای چون ماشین این همه اجزا و شروط داشته باشد، امر مهمی چون تقوا که به واسطه آن می توان هم نشین امیرمؤمنان و ائمه اطهار علیهم السلام شد، جای خود دارد.

امام هادی علیه السلام می فرمایند: «الدنیا سوق ربح فیها قوم و خسر الآخرون [۵۶]؛ دنیا بازاری است که عده ای در آن سود می برند و عده ای دیگر ضرر می کنند». آنها که اجناس خود را با مشورت اهل فن خریده اند زیان کمتری می بینند و بیشتر سود می کنند. باید در بازار دنیا به توصیه های خبرگان این بازار، که انبیا و اولیای الهی اند گوش فرا داد و تقوا پیشه کنیم تا دچار زیان اخروی نگردیم. البته، استثناهایی در دنیا وجود دارد که آن هم براساس حساب و کتاب است و از نظم خاص خود پیروی می کند. خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: «و الذین ءامنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمن ألحقنا بهم ذریتهم و مآ ألتنهم من عملهم من شی ء [۵۷]؛

و کسانی که ایمان آورده انـد و فرزنـدانشان در ایمان از ایشان پیروی کرده اند فرزندانشان را به ایشان ملحق سازیم و چیزی از عملشان نمی کاهیم».

ممکن است فردی چون پدر و مادر یا اجداد و نزدیکان او به درگاه الهی قربی داشته یا

[صفحه ۴۵]

دعایی کرده انـد موفقیتی پیـدا کنـد و این موفقیت بر اثر عمل نیک اجداد نصـیب او شده باشد. اما چنین مسائلی اسـتثنا است و قانون کلی این است: «و أن لیس للانسان الا ما سعی [۵۸]؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست».

زیارتی از امام هادی علیه السـلام خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که خواندن آن در روز عید غدیر مستحب است و مرحوم شـیخ عبـاس قمی آن را در مفاتیـح الجنان تحت عنوان زیارت مخصوصه ی حضـرت امیر در روز غـدیر آورده است. حجم این زیارت بیشتر از دعای کمیل است و اگر آن را دایره المعارف حضـرت امیر علیه السـلام بخوانیم سـخن گزافی نگفته ایم. آن حضرت می فرماید:

«قد یری الحول القلب وجه الحیله و دونها حاجز من تقوی الله فیدعها رأی العین و ینتهز فرصتها من لا حریجه له فی الدین [۵۹]؛ مردم کار افتاده و زیرکی هستند که می دانند در هر کاری چه حیلت سازند، ولی امر و نهی خدا سد راه آنها است. اینان با آن که راه و رسم حیله گری را می داننـد و بر آن تواناینـد، گرد آن نمی گردنـد. تنها کسانی که از هیـچ گناهی پروایشان نیست، همواره منتظر فرصتند تا در کار حیلتی به کار برند.»

«حول القلب» یکی اصـطلاح خاص عربی است. همیشه دو جزء این اصـطلاح با هم استعمال شده است و شاید جایی پیدا نشود که «حول» یا «قلب»

به تنهایی ذکر شده باشد. کلمه «حول» از ماده «حول» و به معنای حیله و چاره اندیشی است. کلمه «قلب» نیز از ماده «قلب» و گرداندن است و این اصطلاح را درباره کسی به کار می برند که هم حیله را خوب بلد است و هم تقلب امور را می فهمد. حضرت می فرماید چه بسا کسی می داند که چگونه سر مردم کلاه بگذارد و چگونه صحبت کند که مردم را فریفته خویش نماید، اما دیوار محکمی در مقابل او است که نمی گذارد چنین عملی از او سر زند و این دیوار محکم چیزی جز تقوای الهی نیست. چنین کسی به خوبی می تواند مقاصد دنیایی و شهوانی خود را برآورده نماید، اما ترس از عدل خدا جلودار او است. «فیدعها رأی

[صفحه ۴۶]

العین» با این که می بیند مطامع دنیوی از دستش می رود اما آن را رها می کند. این رأی العین به معنای دیدن با چشم نیست، بلکه به معنای حدس زدن و دیدن با چشم بصیرت است؛ مثل آنکه درباره ی شخصی که دارد شاخه ی زیر پای خود را می برد می گویند می بینیم که از روی درخت افتاده است. در چنین حالتی هنوز این اتفاق نیفتاده، اما انسان می داند که می افتد و آن قدر این حدس و گمان قوی است که در حکم دیدن با چشم است.

«و ینتهز فرصتها من لا-حریجه له فی الدین» اما کسی که درد دین و خداپرستی ندارد آن کار ناروا را دنبال می کند. امیرمؤمنان علیه السلام خلافت مشروط را رها کرد. [۶۰] اما عثمان دنبال آن را گرفت و خیال کرد که برنده ماجرا شده است. آن که دین دارد فریب و نیرنگ و ظلم و ستم

را ترک می کند، اما آن که دین برایش بازیچه ای بیش نیست دین را وسیله رسیدن به اهداف دنیوی خود قرار می دهد.

## امام علی و تقوا

تقوا را بایـد از امیرمؤمنان علیه السـلام آموخت. با این که هیـچ کس ماننـد آن حضـرت لیاقت خلافت مسـلمانان را نـداشت و خلافت هم به آن حضـرت رو آورده بود، ۲۵ سـال از خلافـت دور مانـد، چرا که نمی خواست حتی یک لحظه از تقوای الهی دور باشد. وقتی عبدالرحمن بن عوف به حضـرت گفت: «ابایعک علی کتاب الله و سـنه رسوله و سیره الشیخین [۶۱]؛ به شرطی بـا تو بیعت می کنیم که به کتـاب خـدا و سـنت رسول و سـیره ی شـیخین عمـل کنی»، چون امام سـیره ی شـیخین را باطل می دانسـتند فرمودند: «بل علی کتاب الله و سـنه رسوله صـلی الله علیه و آله و سـلم و اجتهاد رأیی [۶۲]؛ کتاب خدا و سـنت رسول خدا را می پذیرم، اما سیره ی شیخین را نمی پذیرم و به اجتهاد خود عمل می کنم».

[صفحه ۴۷]

امیرمؤمنـان علیـه السـلام از دنیـا و آنچـه در آن است بالاـتر و بزرگ تر است، بلکه این قیـاس جسـارت به سـاحت مقـدس آن حضـرت است. درست ماننـد آن است که بگوییم فلاـن مرجع تقلیـد از پشه بزرگ تر است! هر چنـد این سـخن حقیقت دارد، چنین قیاسـی با شأن آن مرجع تقلید سازگار نیست و توهین تلقی می گردد. قیاس امیرمؤمنان با دنیا و با تمام نعمت هایش فقط به علت کمی معلومات ما است؛ چرا که اگر از دنیا و نعمت های آن چیزی بالاتر سـراغ داشتیم آن حضـرت را به آن قیاس می کردیم؛ کسی که در عین لیاقت رهبری جامعه، ۲۵ سال از عمر شریف خود را صرف کشاورزی و چاه

کنـدن و بیل زدن کرد. به راستی اگر جز ماجرای زنـدگی آن حضـرت هیـچ دلیلی بر بی ارزشـی دنیا نزد خـدا وجود نداشت، همین یـک دلیـل برای اثبـات بی ارزشـی دنیـا نزد خـدا کـافی بود. اگر دنیا برای ذات اقـدس الهی ارزش می داشت، دنیا برای بالاترین بندگانش چنین با زحمت سپری نمی شد. در احوال آن حضرت نقل شده است که در طول سال فقط یک بار گوشت میـل می فرمود آن هم در روز عیـد قربان. منطق علی علیه السـلام این بود که رئیس مسـلمانان بایـد در امور معیشتی با ضـعیف ترین مسلمانان مساوی باشد. از این رو در روز عید قربان که همه گوشت نصیبشان می شد گوشت می خوردند.

روزی امیرمؤمنان وارد منزل شدنـد و به وی جگر سـرخ کرده به مشام مبارکشان رسـید. پرسـیدند: این چیست؟ عرض کردنـد: بسـتگان یکی از همسـران شـما شتری نحر کرده و قـدری گوشت و جگر آن را برای همسـرتان هـدیه فرسـتاده اند. حضـرت با کمال متانت فرمودند گوارا باد.

آنان که می خواهنـد اوج تقوای حقیقی را بنگرنـد به علی علیه السـلام که حق مطلق است بنگرند. ایشان با آن که خویشـتن را ملزم کرده بودنـد که در سال یک بار بیشتر گوشت نخورنـد، این امر را حتی بر نزدیک ترین بسـتگانشان تحمیل نمی کردنـد. البته ناگفته نماند که اگر همسـر ایشان به آن حضـرت اقتدا می کرد کار پسندیده ای بود، اما علی علیه السلام در این خصوص امر نمی کرد و فشار نمی آورد، بلکه می فرمود: گوارا باد. به دنبال این فرمایش، همسـرشان تا زنده بود هیچ وقت مریض نشـد و حتی یک بار هم به سر درد معمولی گرفتار نشد.

[صفحه ۴۸]

متقی شدن نیاز به آموزش و آگاهی دارد و ملاک تقوا ائمه

اطهارنـد. در غیر این صورت و بـدون شـناخت تقوای حقیقی چه بسـا کار خوبی بـد پنداشـته شود یا کار ناپسـندی در جامه ی پسندیده ای جلوه کند. اما اگر اعمال آن بزرگواران الگوی ما قرار گیرد، دیگر چنین اشتباهاتی رخ نخواهد داد.

امـام کسـی را مجبور نمی کنـد که از او تبعیت نمایـد. شاگردان مکتب او نیز به وی اقتـدا می کننـد. در حالات یکی از علمای زاهد آمده است که خودش در کمال زهد و تقوا زندگی می کرده، اما هیچ گاه بر اهل خانه و نزدیکانش سخت نمی گرفته و هیچ کاری را بر آنها تحمیل نمی کرده است. شاید گاهی اوقات نصـیحتی می کرد، اما در چیزی که جزو واجبات نیست، هیچ گاه اصـرار و الزام نمی کرد. در جایی که خـدا الزام نکرده، بنده خدا هم نباید الزام نماید. این خود یک مسـئله شـرعی است و عموم مردم به آن مبتلایند و موظفند این مسئله را هر چند در رساله های عملیه نیامده، بیاموزند.

هیـچ کس حق نـدارد انجـام مسـتحبات و ترک مکروهـات را بر اطرافیـان خود الزام کنـد، مگر از باب تربیت. پس اگر الزام به کاری غیر واجب، مقدمه ی امر واجبی همچون تربیت باشد جایز است و الا جایز نیست.

کسـی حق ندارد فرزند خود مجبور به خواندن نماز شب یا نماز غفیله و یا گرفتن روزه ی مستحبی نماید. در این زمینه حتی به اندازه ی یک اوقات تلخی هم حق ندارد. شخصـی می گفت: من خودم گاهی روزه ی مسـتحبی می گیرم و فرزندانم را نیز به این کار تشویق می کنم، اما آنها توجهی نمی کننـد از همین رو با آنها قهر کرده ام. آیا چنین قهری جایز است؟ بنـده خدا حق ندارد، چیزی را که خدا

واجب نکرده واجب کند.

در روایت آمده است: «و جعل لکل شی ء حدا و جعل علیه دلیلا یدل علیه و جعل علی من تعدی ذلک الحد حدا [۶۳]؛ خداوند برای هر چیزی حد و حدودی قرار داده است و هر کس از این حدود تجاوز کند نیز حد و کیفر معینی دارد».

دین اسلام آن قدر دقیق است که اگر قرار باشد هشتاد ضربه شلاق به کسی بزنند نباید

[صفحه ۴۹]

آن را به ۸۱ ضربه تبدیل کرد و اگر کسی چنین کند آن یک ضربه ی اضافه را به خودش خواهند زد. جایی که لازم است شلاق را از وسط آن بگیرند و حد جاری کنند باید این گونه باشد و در غیر این صورت قصاص خواهد داشت.

مرحوم حاج آقا حسین قمی از مراجع تقلید عصر حاضر است. ایشان هر روز از کربلا به زیارت امیرمؤمنان علیه السلام در نجف می شتافتند، روزی شیخ محمد خراسانی که از منبرهای معروف آن زمان بود، حاج آقا حسین قمی را در صحن مطهر مرتضوی ملاقات کرد. آن بزرگوار که از لحاظ سنی از حاج آقا حسین قمی بزرگ تر بود، بدون آن که قصد اهانت داشته باشد به آقا حسین فرموده بود: آقا، وظیفه شما این نیست که هر چند روز یک بار به نجف بیایید. مرحوم حاج آقا حسین قمی نیز فرموده بود: چشم، و به نصیحت ایشان عمل کرده بود؛ چرا که دیده بود حرف درستی می زند. تقوا چیزی جز این نیست. رعایت حدود و وظایف، تقوا است. البته، در راه کسب تقوا محاسبه ی نفس و استقامت لازم است. خدای متعال لطف کرده و به مؤمنان نعمت ایمان ارزانی کرده است. آنها

نیز در عوض باید بکوشند هر روز مقداری از شیطان فاصله بگیرند. خدا بر شیعیان منت نهاده و نعمت ائمه اطهار علیهم السلام را به آنها داده است که یک پارچه نور و مشعل هدایتند. دیگران جز مشتی خرافات چه دارند؟ شیعیان بر سر حوض اهل بیت علیهم السلام مهمان خواهند بود و این بزرگ ترین نعمتی است که خدا به آنها ارزانی داشته است، نعمتی که اگر همه درخت های روی زمین تبدیل به قلم، و تمام آب دریاها مرکب می شد و جن و انس می نوشتند هم چنان نمی توانستند ارزش و مقدار آن را بنویسند. حتی دیگر ادیان حتی یک هزارم افتخارات شیعیان را هم ندارند.

## حکایت آدم و حوا در تورات

در تورات که کتاب آسمانی یهودیان دنیا است، قصه حضرت آدم و حوا چنین نقل شده است:

خدا حضرت آدم و حوا را به بهشت برد و به آنها گفت: از نعمت های اینجا استفاده کنید و فقط از این درخت دوری کنید. اگر از ثمره ی این درخت بخورید فورا می میرید.

[صفحه ۵۰]

آنها ابتدا از آن درخت نخوردند، اما بعد شیطان نزد آنها رفت و گفت: چرا از ثمره ی این درخت نمی خورید؟ گفتند: چون خدا فرموده است نخورید. گفت: آیا می دانید چرا خدا شما را از خوردن ثمره این درخت منع کرده است؟ گفتند: خدا فرموده اگر از ثمره این درخت بخورید می میرید. شیطان گفت: خیر، چنین نیست. این درخت، درخت معرفت است و خدا چون خودش معرفت دارد و نمی خواهد دیگران معرفت پیدا کنند، به شما اجازه ی خوردن میوه های این درخت را نداده است. اکنون شما لخت و عور هستید عورت شما پیدا است و این عیب است، اما چون معرفت ندارید نمی فهمید. اگر از

میوه ی این درخت بخورید می فهمید. آنها نیز از میوه ی آن درخت خوردند و پس از آن به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: چرا ما این چنین هستیم؟ چرا عورتمان پیدا است؟ و بدین ترتیب درک و معرفت پیدا کردند. خدا نیز فرمود: حال که از ثمره ی آن درخت خوردید بهشت دیگر جای شما نیست.

نتیجه این داستان این است که العیاذ بالله خدا به آدم و حوا دروغ گفت، اما شیطان راست گفت. خدا نمی خواست آنها بفهمند که لخت بودن عیب است و نمی خواست معرفت پیدا کنند، اما شیطان حقیقت را برای آنها روشن ساخت! این حرفها و بدعتها در حال حاضر به عنوان دین در دنیا مطرح است.

[صفحه ۵۱]

## نقش زبان در سعادت و شقاوت انسانها

### اشاره

و ایاکم أن تذلقوا ألسنتکم بقول الزور و البهتان و الاثم و العدوان [۶۴].

مبادا زبانتان را به گفتار دروغ و تهمت و گناه و دشمنی آلوده سازید.

«ایاکم» در این روایت نهی نیست بلکه تحذیر است؛ به این معنا که حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: ای مؤمنان، مواظب باشید که زبان شما نلغزد و مرتکب گناه نشود چرا که انسان در معرض اشتباه و فراموشی است و باید همیشه هوشیار و مواظب باشد.

«ذلاقت» به معنای فصاحت و زبان آوری و «زلاقت» به معنای لغزش است.

عبارت بعد از «ایاکم» اگر «تزلقوا» باشد، معنای عبارت این است که از این که زبانتان به لغزش دچار گردد، و قول زور و بهتان بر آن جاری گردد حذر کنید، اما اگر «تذلقوا» باشد، یعنی خوش زبانی هایتان را در قول زور و بهتان قرار ندهید.

کنترل زبان نسبت به تقوا مانند آب است نسبت به زندگی. همان طور که بدون آب زندگی ناممکن

است بدون بازداشتن زبان از گناه به دست آوردن ملکه تقوا ممکن نیست. اگر زبان کنترل گردد جلو بسیاری از گناهان گرفته می شود. انسان ها همان طور که با دست و پا و چشم و گوش خود گناه می کنند با زبان نیز مرتکب گناه می شوند، اما اگر تمام گناهان اعضای بدن را با هم جمع کنند به اندازه ی گناهان زبان نمی شود.

امام زین العابدین علیهم السلام می فرماید: ان لسان ابن آدم یشرف علی جمیع جوارحه کل صباح

[صفحه ۵۲]

فیقول کیف أصبحتم فیقولون بخیر ان ترکتنا... [۶۵]؛ هر روز صبح زبان از اعضای بدن می پرسد: حال شما چطور است؟ آنها جواب می دهند که اگر تو بگذاری حال ما خوب است...» زبان منشأ گناهان بزرگی چون دروغ، غیبت و تهمت است. زبان ممکن است باعث دگرگونی حق و باطل شود، و حق را باطل جلوه دهد و لباس حق بر تن باطل پوشاند. این زبان است که باعث می گردد یزید بن معاویه خلیفه مسلمانان شناخته شده، و امام حسین علیه السلام خارجی و سرکش معرفی گردد.

## بنی امیه و اسلام

حسین بن علی بن ابی طالب، سبط پیامبر، فرزند زهرا و علی و کسی است که اگر نبود، بنی امیه در همان آغاز، بساط اسلام را برچیده بودند و امروزه دیگر نامی از اسلام و مسلمانی وجود نداشت، و کسی شهادتین را بر زبان جاری نمی کرد. این مسئله خود بحث بسیاری می طلبد و روایات و مطالب گوناگونی در مورد آن وجود دارد، که این مقال برای پرداختن به آن مناسب نیست، اما همین قدر بدانیم که اگر حسین علیه السلام نبود، امروزه از اسلام نشانی نبود. یکی از مراجع تقلید قبل از هر نماز سلامی خدمت ابی عبدالله علیه السلام عرض می کرد

و می گفت: این نمازهـایی که مـا می خوانیم همه از برکت خون سیدالشـهدا علیه السـلام است و اگر حسـین علیه السـلام نبود پیـامبر آخرالزمان نیز ماننـد هزاران پیامبر دیگری می شـد که حتی اسم بعضـی از آنها در سـینه تاریـخ نمانـده است. می گویند خدای متعال برای هدایت ابنای بشر ۱۲۴ هزار پیامبر فرستاده است، اما از این همه فقط نام چند تن در تاریخ آمده است.

نه یزیـد و نه پـدر و نه جـدش حتی یک لحظه هم به اسـلام و پیامبر ایمان نیاورند. ابوسـفیان پیوسـته می گفت: «تلقفوها تلقف الکره [۶۶]؛ حکومت را چون گوی از دست دیگران بربایید». معاویه پدر یزید نسـبت به رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم و بنی هاشم دائما

[صفحه ۵۳]

می گفت: «دفنا دفنا [۶۷]؛ به خـدا قسم کاری می کنم که نام [بلند] شان در دل خاک تیره به کلی مدفون گردد و به کم تر از این کار رضایت نخواهم داد».

و خود یزید می گفت:

«لعبت هاشم بالملک فلا

خبر جاء و لا وحی نزل [۶۸].

بنی هـاشم بـا حکومت بـازی کردنـد. نه خبری از آن دنیـا آمـده و نه وحیی در کـار است [بلکه همه این سـخنان دروغی بیش نیست]».

بنی امیه با شـهادت حسـین بن علی علیهماالسـلام گمان می کردند خیال خام خود را تحقق بخشـیده و کار اسـلام را یک سـره کرده اند. اما اراده ی خدای متعال بر این تعلق گرفت که با ریخته شدن خون آن حضـرت درخت اسلام بارور شود و نام پیامبر آخرالزمـان تـا ابـد بر صـفحه روزگار نورافشانی کنـد و راه و آیین او و فرزنـدان گرامی اش که از هر قول زور و بهتان به دور است، باقی بماند.

### تصمیم و استقامت

انسان ها در طول زندگی با هزاران پستی و

بلنـدی مواجه می شونـد و به دست گرفتن مهـار زبـان در چنین جاهـایی تصـمیم و اسـتقامت می خواهـد. بایـد کم کم خود را عادت دهیم که هر سخنی از دهانمان خارج نشود. آن که روی منبر نشسته و مشغول وعظ و خطابه است، دقت می کند تا مبادا حرف نادرستی بگوید. انسان ها نیز باید مانند واعظی که حواس خود را شش دانگ جمع می کند تا سخن نادرستی از دهانش خارج نشود، پیوسته به هوش باشند تا کلام ناروایی بر زبانشان جاری نگردد. باید در زندگی تصمیم بگیریم که هرگز به دروغ و تهمت آلوده نشویم. خـدای متعال در وجود همه انسان ها قـدرت خودداری از دروغ و تهمت را قرار داده، اما این کار همان طور که گفته شد تصمیم و اراده و استقامت می خواهد و جوهره ی هر کاری تصمیم است.

[صفحه ۵۴]

حضـرت علی علیه السلام می فرماید: «من طلب شیئا ناله أو بعضه [۶۹]؛ انسان هر چه بخواهد یا به آن می رسد یا به بخشـی از آن دست می یابد».

بـا تصـمیم و اسـتقامت انسـان به جایی می رسـد که می توان او را پیرو واقعی ائمه اطهار علیهم السـلام خوانـد. در چنین حالتی انسان به درجه ای رسـیده است که هرگز با فرمایش آن بزرگواران مخالفت نمی کنـد و مصـداق این فقره از زیارت وارث می گردد: «و التارک للخلاف علیکم [۷۰]؛ بدون هیچ نافرمانی، مطیع شمایم». هر قدر درک و علم انسان بالاتر رود و به قله ایمان نزدیـک تر شـود، ارزش بیشـتری می یابـد و اگر توانست در آن ارتفـاع خود را نگه دارد، کـارش اهمیت بیشـتری می یابـد. از سوی دیگر، در چنین موقعیتی لغزش هایش نیز بسیار خطرناک تر و بدتر است. در روایت آمده است: «زله العالم تفسد

عوالم [۷۱]؛ گمراهی عـالم، گمراهی عـالم است». همـان طور که عـالم می توانـد بـاعث نجـات مردم گردد می توانـد آنهـا را هلاک نماید. چه کسـی مردم را علیه امام حسـین علیه السـلام بسـیج کرد؟ علمای خود فروش و پست مانند شـریح قاضـی فتوا دادنـد که آن حضـرت مهدورالـدم است. اغلب مردم از عالمان پیروی می کنند و این عالم است که می تواند مردم را به سوی نیکی یا بدی رهنمون شود. زبان عالم می تواند میلیون ها نفر را از جهنم نجات دهد یا راهی جهنم سازد.

امام حسـین علیه السـلام روز عاشورا، در گرما گرم جنگ، با صـدای بلنـد گریه کردند؛ کاری که آن حضـرت در جنگ های پیشـین انجام نداده بود. نه او و نه برادر و نه پدرش هیچ کدام در میدان محاربه چنین کاری نکرده بودند، اما وجود مقدس آن حضرت در معرکه ی جنگ با صدای بلند گریه کرد، چنین کاری مرسوم نبوده و نیست و برخلاف قوانین جنگ است. اما چرا گریه کردند؟ در روایات جواب این پرسـش نیامده است، اما عده ای گفته اند که امام به حال دشمنان خود که بنا بود به جهنم بروند گریه کردند. آن بزرگوار می دید که عده ی

[صفحه ۵۵]

زیادی از مردم از سر ناآگاهی یا برای به دست آوردن مطامع ناچیز دنیایی راهی جهنم هستند و به حال آنان گریه کردند. آن قدر غفلت و تباهی بر سر این لشکر زبون و ذلیل سایه افکنده بود که حتی نگذاشتند نصیحت های جگر گوشه ی رسول خدا به گوش همگان برسد و هنگامی که آن حضرت در مقابل اهل کوفه ایستادند و خواستند آخرین سخن خود را بازگو نمایند و حجت را تمام کنند، عده ای بر طبل کوبیدند

تا مردم نتوانند سخنان آن حضرت را بشنوند. اما در عین حال عده ای با شنیدن سخنان آن حضرت توبه کردند و در همان لحظه در رکاب سید الشهداء علیه السلام جان خود را فدا نمودند.

## اثم و عدوان

«اثم» و «عدوان» دو واژه ای هستند که در قرآن گاه به تنهایی [۷۲] و گاه با هم ذکر شده اند [۷۳] اما در آن جاهایی که با هم آمده اند بعضی از مفسران احتمال داده اند عطفی که بین آنها است، عطف تفسیر است؛ چرا که اثم، یعنی گناه و عدوان، و از حد گذشتن. بنابراین، هر اثمی عدوان هم هست. [۷۴] برخی نیز احتمال داده اند که اگر عدوان پس از ماده ی اثم بیاید به معنای گناه بی اندازه است.

امام صادق علیه السلام در این بخش از سخنان خود می فرماید «اثم» و «عدوان» را ترک کنید؛ چرا که اگر یک پا لغزید پای دیگر نیز به راحتی می لغزد. انسان معصیت اول را با ترس و لرز انجام می دهد، اما ارتکاب معصیت دوم و سوم راحت تر است و اگر هم چنان ادامه دهد کارش به جایی می رسد که هرگز از ارتکاب معصیت ناراحت نشود.

[صفحه ۵۷]

## سکوت، گذرگاه تجهیز

### اشاره

و علیکم بالصمت الا فیما ینفعکم الله به من أمر آخرتکم و یأجرکم علیه [۷۵]؛ سکوت اختیار کنید مگر در کارهایی که مربوط به آخرت باشد و خدا به سبب آنها به شما پاداش دهد.

امام علیه السلام در این بخش از سخنان خویش به شیعیان دستور می دهد که دهان خود را ببندید و سخن مگویید، مگر در اموری که برای آخرت شما نفعی در برداشته باشد؛ یعنی حتی فواید دنیوی را در چهار چوب آخرت بنگرید و از دایره ی آخرت وارد امور دنیوی شوید. عمل به این دستور بسیار مشکل است و زحمت فراوان می خواهد اما غیر ممکن نیست. چه بسیار سخن ها که از دهان انسان بیرون می آید و پس از آن گوینده در می یابد که هیچ

نفع دنیوی یا اخروی برایش در برنداشته است.

امام علیه السلام سفارش می فرمایند که جز در جایی که پای امر اخروی و اجر در میان است، سکوت پیشه کنید. باید دانست که امور اخروی به دو گونه اند: یا مانند نماز خواندن، مستقیما اخروی هستند و یا با واسطه و به نحو غیر مستقیم به آخرت مربوط می شوند و قبل از آن که به آخرت مربوط باشند از امورات دنیایی اند. به عنوان مثال در روایت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «المؤمن یأکل بشهوه أهله و المنافق یأکل أهله

[صفحه ۵۸]

بشهوته [۷۶]؛ مؤمن براساس میل خانواده اش غذا می خورد، ولی کافر خانواده اش طبق میل او غذا می خورند». یکی از علامات مؤمن این است که می کوشد طبق میل خانواده اش غذا بخورد. نباید در امور مربوط به غذا به خانواده امر و نهی کرد؛ چرا که این کار از خصلت های منافقان است.

کلمه «اهل» در زبان عربی به کسانی اطلاق می شود که تحت تکفل شخص قرار دارند و در خانه او به سر می برند، خواه زن و بچه باشند یا بستگان دورتر نظیر پدر، مادر، خواهر، برادر و حتی پسر عمو و پسر دایی. نقل شده است که هارون عباسی روزی از حضرت کاظم علیه السلام پرسید: عائله شما چند نفر است؟ امام فرمودند: پانصد نفر، حال آن که عده زن و بچه ی آن امام همام بسیار کم تر از این رقم بود. اما، حضرت نوکرها و کلفت ها و بستگان تحت تکفل خود را نیز به حساب آورد. کلمه شهوت در این روایت برخلاف معنای فارسی آن، به معنای غریزه ی جنسی نیست، بلکه غریزه ی جنسی فقط یکی از

مصداق های شـهوت است، در زبان عربی به همه خواسـته های نفس شـهوت اطلاق می شود. در روایت آمده است: «من أكل التمر علی شـهوه رسول الله اياه لم يضـره [۷۷]؛ اگر کسـی چون رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم خرما را دوست داشـت خرما بخورد، خـدا زیان خرما را از او بر می دارد». شـهوت در این جا به معنای اشـتها و دوست داشـتن آمـده است. به هر حال مؤمن بایـد طبق میل خانواده غـذا بخورد و این نوع غـذا خوردن، ثواب هم دارد و چه نیکو است که شـخص در عین حالی که غذا میل می نماید در نامه ی اعمالش ثواب ثبت گردد.

پس در چنین جاهـایی، امور دنیـایی با واسـطه و غیر مسـتقیم به امر اخروی منتهی می گردنـد و مؤمن در عین حال که، غـذا یا خرما می خورد، ثواب هم می برد.

[صفحه ۵۹]

## سکوت و سخن گفتن

انسـان به طـور طـبیعی دوست دارد سـخن بگویـد و دربـاره امـوری که دوست دارد بـا دیگران گفت و گو کنـد. سـخن گفتن کارآمدترین ابزار برای معرفی شخصیت انسان ها و تمایلات آنان است، اما باید از این قوه در جهت درست استفاده نمود و در جایی که لازم است آن را به کار بست.

سکوت بـا قطع نظر از ملازمات زمانی و مکانی کار پسـندیده ای است، اما در برخی موارد صـحبت کردن لازم است؛ مثلا اگر در یـک جمع علمی کسـی مطلـبی می دانـد که دیگران نمی داننـد، این جـا دیگر جـای سـکوت نیست و بایـد سـخن گفت تا دیگران اسـتفاده نمایند. هم چنین در باب امر به معروف و نهی از منکر، صحبت کردن از لوازم کار است و گاهی بدون سخن گفتن امر به معروف

و نهی از منکر تحقق نمی یابد. در چنین جاهایی نه تنها سخن گفتن اشکالی ندارد، بلکه سکوت حرام و سخن گفتن واجب است. همانطور گاهی سکوت کردن واجب می شود. برای مثال اگر ظالمی از انسان نشانی مظلومی را بخواهد، واجب است سکوت اختیار شود تا جان مظلوم محفوظ بماند.

محمد بن ابی عمیر از یاران امام موسی بن جعفر علیه السلام و از محدثان بزرگ امامیه بود که در زمان هارون الرشید به سختی شکنجه و زندانی شد. او به دستور هارون الرشید هفده سال از عمر خود را در زندان سپری کرد و تمام اموالش مصادره گردید. بلاهایی که بر سر ابن ابی عمیر آمد در طول تاریخ بنی العباس سابقه ندارد. تمام این شکنجه ها برای آن بود که هارون از او اسم یاران حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را می خواست ولی او از افشای نام آنان خودداری می کرد. کافی بود ابن ابی عمیر اسم کسی را بگوید تا آن شخص کشته شود. خود ابن ابی عمیر می گوید: روزی زیر شکنجه به قدری به تنگ آمده بودم که نزدیک بود نام شیعیان را بر زبان آورم، یک دفعه محمد بن یونس بن عبدالرحمن [۷۸] را دیدم که به من می گفت: «یا محمد بن أبی عمیر، أذکر موقفک بین یدی الله؛ ای محمد بن ابی عمیر، روزی را به یادآر که باید در برابر خدا بایستی». از این سخن نیرو گرفتم و اقرار نکردم. آری ابن ابی عمیر

[صفحه ۶۰]

شکنجه را تحمل کرد و دم بر نیاورد؛ چرا که سکوت در آنجا واجب بود.

مختصر این که نفس سکوت پسندیده است، اما اگر پای مسئله مهم تری به میان آمد حکم عوض می شود و گاهی سکوت حرام، و

گاهی واجب می شود، اما در غیر این موارد و در جاهایی که نه سکوت واجب است و نه صحبت کردن، سکوت پسندیده است. نباید کلام را بدون استفاده ی اخروی هدر داد. گاهی هدف از سخن گفتن خودنمایی و ارضای شهوت سخن گفتن است. شهوت سخن به مراتب از شهوت جنسی قوی تر است.

گاهی دانشمندی برای فخرفروشی به سخن گفتن در مسئله ای می پردازد و داد سخن می دهد، اما دریغا از یک جو ثواب که پس از خستگی فراوان نصیبش گردد. تأمل در سخن گفتن، وقت گیر نیست. گاهی باید یک ثانیه تأمل کنیم و از خودمان بپرسیم: آیا این سخن که می خواهم بر زبان آورم، به درد آخرتم می خورد یا نه؟ بزرگان ما این نکته را رعایت می فرمودند و در بسیاری از مواقع علی رغم میل باطنی سکوت اختیار می کردند.

نقل شده است که پدر شیخ عباس قمی [۷۹] به مسجد امام حسن عسکری علیه السلام رفته بود. در آن مسجد واعظی منبر می رفت و داستان های کتاب منازل الآخره، نوشته ی شیخ عباس قمی را از روی کتاب برای مردم می خواند و افراد زیادی پای منبر او حاضر می شدند. روزی پدر شیخ عباس به شیخ می گوید: ببین فلان واعظ که در مسجد امام حسن عسکری علیه السلام منبر می رود، چه زیبا موعظه می کند، تو نیز از او یاد بگیر و سعی کن مثل او منبر بروی. شیخ عباس قمی چیزی نمی گوید و پدرش چندین بار این سخن را تکرار می کند. مرحوم شیخ حتی یک بار هم نگفت آن که تو در پای منبرش حاضر می شوی، به سبب خواندن کتاب من منبرش چنین رونقی گرفته است.

[صفحه ۶۱]

### دشواری سکوت

کنترل شهوت سخن گفتن، از کنترل

شهوت جنسی سخت تر است. سکوت اختیار کردن در چنین حالتی به مراتب سخت تر از آن است که جوان مجردی با زن زیبایی در یک اتاق خلوت با هم باشند و شهوت خود را مهار کند. این سخن چیزی است که با تجربه ثابت می شود. مرحوم شیخ عباس قمی منبری نبوده است، اما گاهی بزرگان و مراجع او را دعوت می کرده اند تا در منزل آنها منبر برود. از مراجعی که بارها شیخ را برای منبر دعوت می کرده اند می توان مرحوم حاج حسین قمی [۸۰] را نام برد که قبل از جریان کشف حجاب و در مشهد (۱۳۱۳ ش) از شیخ دعوت می کرد تا در منزل او منبر برود. مقام معنوی شیخ عباس بسیار بالا- بوده و سخنان او در شنوندگان تأثیر عجیبی داشته است. مرحوم سید شهاب الدین مرعشی نجفی [۸۱] برای بنده نقل می کردند که پای منبر شیخ عباس نشسته بودم. دیدم ایشان صحبت می کردند و اهل علم گریه می کردند.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:؛ احسبوا کلامکم من أعمالکم [۸۲]؛ سخنان خود را جزء اعمالتان به حساب آورید» یعنی همان طور که روزه، حج، زنا و ظلم در نامه اعمال ما نوشته می شود، و از اعمال انسان به شمار می آید، بدو خوب زبان نیز جزء اعمال است. در مقابل ناسزا در نامه ی عمل ما گناه، و در مقابل موعظه ی دیگران ثواب نوشته می شود.

[صفحه ۶۲]

مرحوم والد [آیت الله میرزا مهدی شیرازی قدس سره] می فرمودند: وقتی می خواهید تصمیم به انجام کاری بگیرید، ببینید وقتی که شما را در قبر می گذارند و شما می مانید و تنهایی قبر، آیا به پاس آن کار به شما آفرین می گویند یا نه. اگر دیدید در تنهایی

قبر برای انجام دادن آن کار تحسین می شوید، آن را انجام دهید و در غیر این صورت آن را انجام ندهید. واقعا این جمله در پیچ و خم های زندگی، برای من بسیار ارزشمند و کارگشا بود و برکت های زیادی برایم به دنبال داشت.

ناگفته نماند دعوت به سکوت در این جا نباید باعث سکوت نا به جا شود و بر ممدوح بدون همیشگی سکوت حمل شود. مؤمن باید خانواده اش را نصیحت کند. قرآن کریم می فرماید: «یاأیها الذین ءامنوا قوا أنفسکم و أهلیکم نارا و قودها الناس و الحجاره [۸۳]؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ ها است حفظ کنید». زن و بچه آدم مرجع تقلید و عارف نیستند. باید با آنها به سادگی گفت و گو کنیم و احکام و آداب و اخلاق اسلامی را برای آنان در قالب قصه و تمثیل بیان نماییم. در روایت آمده است که خدای متعال در برابر گفت و گوی مرد با خانواده اش، برایش ثواب تسبیح می نویسد.

در روایت آمده است: «الندامه علی طول الصمت مره واحده خیر من الندامه علی کثره الکلام مرات [۸۴]؛ اگر آدمی یک بار بر سخن نگفته ای پشیمان شود بهتر از آن است که بارها از پر سخنی پشیمان شود».

پیرمردی می گفت: پنجاه سال پیش با عیالم مشاجره کردم. او چیزی گفت و من جواب خیلی زشتی دادم. اکنون پس از پنجاه سال، هر وقت برایش ناراحتی پیش می آید، صدایش را بلند می کند که تو همان مردی هستی که پنجاه سال پیش فلان حرف را زدی. آن پیرمرد می گفت: کاش آن سال چنین سخنی بر زبان نمی آوردم.

ممکن

است انسان ها به دنبال سکوت دچار پشیمانی شوند، اما پشیمانی به دلیل

[صفحه ۶۳]

سکوت بسیار کم تر اتفاق می افتد تا پشیمانی به دلیل بر زبان آوردن یک سخن.

## حکایت

مرحوم شیخ محمود عراقی [۸۵] که از شاگردان مبرز شیخ انصاری [۸۶] بوده است در قسمت پایانی کتاب دارالسلام قصه هایی را با ذکر سند در احوال فقها و علما آورده است که سند بعضی از آنها شیخ انصاری و ملا احمد نراقی [۸۷] است. یکی از این ماجراها مربوط به میرزای قمی است که شیخ انصاری عصر او را درک کرده است؛ چرا که شیخ انصاری متولد ۱۲۱۴ قمری است و میرزای قمی به سال ۱۲۳۱ چشم از جهان فروبست؛ به عبارت دیگر وقتی میرزای قمی رحلت کرد، شیخ جوانی هفده ساله بود. این قصه به موضوع مورد بحث چندان ارتباط ندارد، اما از آن جا که می گویند میرزای قمی بسیاری از کراماتی که به دست آورده از آن رو بوده که به زبانش پر و بال نداده است، ذکر آن خالی از فایده نیست.

شیخ محمود عراقی در کتاب دارالسلام آورده است که شخصی از راه دریای عمان عازم حج بود. در بین راه همیان پول خود را درآورده بود و داشت محاسبه می کرد که چقدر از

[صفحه ۶۴]

پول هایش خرج شده و چقدر مانده است. در همین حال متوجه می شود که شخصی از طبقه بالای کشتی او را می پاید. چند لحظه بعد همان شخص از بالای کشتی شروع به داد و فریاد کرد که همیان پول مرا دزدیدند، پلیس کشتی آمد و پرس و جو را آغاز کرد. او نشانی و مشخصات همیان این زائر بیت الله الحرام را به

آنها داد، که رنگش چنین است و این مقدار پول داخل آن است. آن زائر دید دقیقا مشخصات همیان او را می دهد و می خواهد از این طریق پول هایش را به چنگ آورد. با خود گفت: خدایا، چه کار کنم؟ الآن است که مرا به جرم دزدی دستگیر کنند و پول هایم را نیز از دست بدهم و چه بسا به مجازات برسم. این بود که گفت: یا امیرمؤمنان، این پول های من نزد شما امانت باشد، و پول ها را به دریا انداخت مأمورها همه را گشتند تا نوبت به او رسید. او را نیز تفتیش کردند، اما چیزی پیدا نکردند. از این رو شخصی را که در طبقه فوقانی کشتی بود به جرم این که تهمت زده است به مجازات رساندند. اما مجازات او هیچ فایده ای به حال این زائر بی نوا نداشت؛ زیرا پول هایش را از دست داده بود. با هزار بدبختی به حج رفت و در راه بازگشت، به نجف اشرف و حرم امیرمؤمنان علیه السلام رفت و عرض کرد: یا امیرمؤمنان، ما به شما اعتقاد داریم. من همیان خود را به رسم امانت به شما سپردم و اکنون هم آن را از شما می خواهم. شب حضرت علی علیه السلام را در عالم رؤیا دید که به او فرمودند: به قم برو و امانت خود را از میرزای قمی بگیر. از خواب بیدار شد. میرزای قمی را نمی شناخت، اما به طرف قم حرکت کرد. به قم که رسید، از مردم پرس و جو کرد که میرزای قمی کیست و خانه اش کجاست؟ گفتند: مرجع تقلید است و خانه اش در فلان محله قرار دارد. خدمت میرزا رسید و ماجرا را

برایش نقل کرد. میرزای قمی نیز همان همیان را از زیر عبایش درآورد و به او داد. وقتی آن را باز کرد، دید پول ها دست نخورده است.

میرزای قمی نیز مثل دیگران، انسانی معمولی بود، اما با زحمت و پشتکار به این مقام رسیده بود. گفته اند خیلی از چیزهایی که به دست آورده بود، از راه سکوت و نگه داشتن زبان بوده است. انسان باید قدرت نگه داشتن زبان را کسب کند و مهار زبانش را به دست بگیرد. متأسفانه مهار زبان اغلب مردم در دست زن و بچه و برادر و خواهر و مشتری

[صفحه ۶۵]

است و انسان باید با تمرین مهار زبانش را در دست خودش بگیرد.

میرزای قمی که به این مقام رسیده بود، چنین نبود که اصلا سخن نگوید. بلکه میرزا درس می گفته، بحث می کرده، و ریگ هم در دهانش نبوده است. ریگ دهان، عقل انسان است.

در روایت آمده است که انسان باید «هش» و «بش» یعنی دارای چهره ی گشاد باشد. لازم نیست همیشه ساکت باشد، اما باید کاری کند که سخنانش به درد آخرت بخورد. البته صحبت کردن در مورد دنیا هم گاهی اوقات خوب است و علاوه بر منفعت دنیایی، منافع اخروی نیز در بر دارد. برای تحصیل معاش باید سخن گفت و با دیگران ارتباط یافت. کسب روزی به اندازه ای که انسان در مقابل دیگران دست نیاز دراز نکند از فضایل است و ثواب دارد و اگر مؤمنی این کار را انجام دهد طلب دنیا نیست، بلکه طلب آخرت است. شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من دنیا را دوست دارم. حضرت فرمودند: امور دنیوی و پول را برای چه

می خواهی و آن را دوست داری؟ گفت: یابن رسول الله، می خواهم با پول صله رحم کنم، صدقه دهم و آبروی خود را حفظ نمایم. حضرت فرمودند: این پول درآوردن کسب دنیا نیست، بلکه کسب آخرت است [۸۸].

کسب مسائل معنوی نیز مانند کارهای دنیایی به تمرین و کوشش نیاز دارد. تزکیه نفس واجب عینی است و موعظه به تنهایی برای تزکیه نفس کافی نیست. البته، به موعظه باید به عنوان مقدمه واجب نگریست و هم چنان که می دانیم مقدمه واجب، واجب است.

[صفحه ۶۷]

## ذکر و انواع آن

### اشاره

و اکثروا من التهلیل و التقدیس و التسبیح و الثناء علی الله و التضرع الیه و الرغبه فیما عنده من الخیر الذی لا یقدر و قدره و لا یبلغ کنهه أحد فاشغلوا ألسنتکم بذلک [۸۹]؛ خدا را بسیار به یگانگی و پاکی بستایید و تسبیحش گویید و ستایشش کنید و به درگاهش زاری کنید و از آن خیر و خوبی که در نزد اوست و قدرش کس نداند و دست کسی به حقیقتش نرسد فراوان بخواهید.

«اکثروا» یعنی زیاد بگویید. اکثار و زیاد انجام دادن کار یک امر مشکک است و نسبت به افراد و مواقع فرق می کند. تهلیل و تقدیس و تسبیح، یعنی بر زبان ذکر خدا را جاری کردن.

بر زبان آوردن اسماء حسنای الهی، مدح خداوند است. هزار اسم از این اسما در دعای جوشن کبیر آمده است. معروف است که می گویند، خداوند متعال هزار و یک اسم دارد که هزار تای آن در دعای جوشن کبیر آمده و یک اسم دیگر، که همان اسم اعظم باشد از غالب مردم مخفی است. اما چنین حصری صحیح به نظر نمی رسد. چرا که در

دعاهای دیگر، غیر از دعای جوشن کبیر اسم های دیگری از اسماء حسنای الهی آمده است، که در دعای جوشن کبیر نیست.

[صفحه ۶۸]

معنای دقیق و معادل فارسی «تضرع» [۹۰] خیلی معلوم نیست. برخی تضرع را به معنای زاری کردن دانسته اند، ولی تضرع با زاری تفاوت دارد و زاری از لوازم تضرع است. تضرع، یعنی خواستن با مسکنت و با احساس احتیاج. گاهی اوقات انسان خواسته ای دارد که چندان برایش ضروری و سرنوشت ساز نیست مثلا می خواهد مسافرت برود، اگر مقدمات فراهم شد می رود، اگر هم نشد نمی رود و این نرفتن خیلی برایش اهمیت ندارد. در مقابل، گاهی انسان در سختی و تنگنا است و خواسته مهمی دارد که اگر برآورده نشود، بیچاره می شود در این وضعیت، اگر علی رغم تلاش و تکاپو نتیجه نگیرد دست بردار نیست و دوباره دست به کار می شود و تلاش و پافشاری می کند تا به خواسته اش برسد. به چنین حالتی تضرع می گویند. امام صادق علیه السلام از شیعیان می خواهد به درگاه الهی تضرع نمایند.

«و الرغبه فیما عنده من الخیر» و مؤمنان باید به خیرهایی که در نزد کریم بی همتا وجود دارد رغبت نشان دهند. اما چه چیزهایی نزد خداوند وجود دارد: «الذی لا یقدر قدره و لا یبلغ کنهه أحد». کسی نمی تواند به عمق و کنه خیرهایی که نزد خدای متعال وجود دارد پی ببرد؛ چرا که این دیگر از امور دنیایی نیست که ابعاد آن معلوم باشد. حتی انبیا نیز نمی دانند کنه و عمق خیرهایی که نزد خداوند وجود دارد چقدر است.

مرحوم سید عبدالله شبر [۹۱] در کتاب مصابیح الأنوار فی حل مشکلات الأخبار، آورده است که از یکی از معصومین علیهم السلام

پرسیدند: حد و حدود خیری که نزد خدا است چقدر است؟ حضرت فرمودند: احدی نمی داند.

## ثواب ذکر

حضرت سلیمان در عصر خویش صاحب حکومتی بود که هیچ چیز از سیطره ی قدرتش خارج نبود. هیچ کس قبل و بعد از او به چنین حکومتی نرسیده و نخواهد رسید. سلیمان بر بشر، پرندگان، حیوانات وحشی، اجنه و شیاطین حکومت می کرد، و چنین حکومتی به قول خود حضرت سلیمان، به هیچ کس نخواهد رسید؛ چرا که او از خدای متعال چنین

[صفحه ۶۹]

خواست: «رب اغفرلی و هب لی ملکا لا ینبغی لأحد من بعدی [۹۲]؛ پروردگارا مرا ببخشا و ملکی به من ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد». از دایره ی ملك و پادشاهی سلیمان، فقط سرزمین سبأ خارج بود که آن هم جزوش شد. روزی سلیمان از جایی عبور می کرد. با خود گفت: خداوند لطف بزرگی در حق من کرده که حکومتی با این وسعت در اختیارم نهاده است. ناگهان باد صدایی را به گوش سلیمان رساند که می گفت: ثواب یك «سبحان الله» گفتن از تمام این حکومت تو بیشتر است.

از این جا معلوم می شود که در آخرت چه حسرتی گریبان گیر انسان هایی می شود که اوقات فراغت خود را با یاد خدا و گفتن سبحان الله پر نکرده اند؛ چه رسد به این که خدای ناکرده زبان به چیزهایی آلوده کرده باشند که سؤال و جواب در پی دارد. امام صادق علیه السلام می فرماید: زبان خود را به تسبیح مشغول کنید، هم چنین در روایت آمده است: «اذا قال العبد سبحان الله سبح معه مادون العرش [۹۳]؛ وقتی بنده ای تسبیح می گوید مادون عرش همه با او تسبیح می گویند».

## تسبیح موجودات

لباسی که بر تن انسان ها است، قلمی که بر روی کاغذ می لغزد، سنگ، کوه، چشمه، دریا،

مار، ماهی، مرغ، خروس، همه و همه تسبیح گوی پروردگار بی همتایند. خدای متعال می فرماید: «یسبح لله ما فی السموات و ما فی الأرض [۹۴]؛ آنچه در زمین و آسمان ها است خدا را تسبیح می گویند».

برخی از عرفا این آیه و صدها روایت مرتبط با این مضمون را تأویل کرده و گفته اند این تسبیح، تسبیح تکوینی است. چنین تأویلی خلاف ظاهر روایات است. البته، به طور کلی نفی نمی کنیم، اما اینجا، مسئله کاملاـ روشن است و نیازی به تأویل نیست. مراد از این آیه، آن است که همه موجودات چه جاندار و چه بی جان تسبیح حضرت حق را

[صفحه ۷۰]

می گویند: «و ان من شی ء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم [۹۵]؛ و هیچ چیز نیست، مگر این که در حال ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیح آنها را در نمی یابید». «شی ء» لفظ عامی است که از نظر لغت شامل هر چیزی می شود. هر چند در حاشیه ی ملا عبدالله آمده است که «امر» عام تر از شی ء است، اما ظاهرا شی ء عمومیت بیشتری دارد. به ویژه با «ان» نافیه که در این آیه همراه شی ء آمده است، شاید این آیه از آن عام هایی باشد که تخصیص نخورده باشد و مشمول قانون «ما من عام الا و قد خص» [۹۶] نباشد. بعضی از عام ها هستند که تخصیص نخورده اند؛ مثل «ان الله علی کل شی ء قدیر [۹۷]؛ خدا بر هر کاری توانا است» در آیه «و ان من شی ء الا یسبح بحمده» نیز حکم عامی داریم که تخصیص نشده است. حتی شیطان هم تسبیح خدا می گوید و این هیچ منافاتی با بد بودن شیطان ندارد؛ چرا که بسیاری از بندگان

هستند که مولایشان را می شناسند و بر مالکیت او اعتراف دارند، اما در عین حال از فرمانش سرپیچی می کنند. همه موجودات و مخلوقات تسبیح می گویند، «ولکن لا تفقهون»، اما انسان ها تسبیح آنان را نمی فهمند. فقه در لغت به معنای فهم آمده است. «لا تفقهون» یعنی شما تسبیح آنان را فهم نمی کنید. این تسبیح، تسبیح حقیقی است؛ یعنی در واقع می گویند: «سبحان الله»، اما انسان ها تسبیح گفتن آنها را در نمی یابند.

«یسبح لله ما فی السموات و ما فی الأرض الملک القدوس العزیز الحکیم [۹۸]؛ آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدایی را که مالک پاک ارجمند فرزانه است، تسبیح می گویند».

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: تعداد ملائکه چقدر است؟ حضرت فرمودند: «اکثر من عدد التراب [۹۹]؛ بیشتر از ذرات خاک». تعداد دانه های یک مشت خاک بسیار زیاد است، چه رسد به ذرات تمام خاک های زمین که از شمار بیرون است. آن وقت تمام این

[صفحه ۷۱]

ذرات خاک و فرشتگان تسبیح خداوند را می گویند. انسان ها نیز باید تسبیح بگویند.

در هر حال و در هر جا تسبیح گفتن خوب است. حضرت موسی به خدا عرض کرد: خداوندا، در بعضی جاها حیا می کنم ذکر تو را بگویم. خدای متعال فرمود: در هر حال مرا یاد کن [۱۰۰] فقها گفته اند: مکروه است قرآن را با خود دستشویی ببرد، اما ذکر خدا در آن جا هم مستحب است. هیچ گاه نباید فرصت را از دست داد، حتی ساعات حضور در دستشویی و رختخواب نیز فرصت مناسبی برای ذکر گفتن است. حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: «هرگاه پدرم را می دیدم زبانش به سقف دهان چسبیده بود»؛ یعنی همیشه «لا اله الا الله»

می گفت. در وقت ادای جمله ی «لاـ اله الاـ الله» لب هـا روی هم نمی آیـد. «لا اله الا الله» چهار لام دارد و در هنگام گفتن آن زبان به کام می چسبد. اگر این ذکر زیاد تکرار شود دهان خشک می شود. حال کسـی که می خواهـد به نعمت های بهشـت برسد اگر زبانش مانند امام باقر علیه السلام خشک شود چه اشکالی دارد.

آنچه در زیر عرش الهی است تسبیـح می گوینـد، حال زیر عرش الهی چه موجوداتی قرار دارد فقط خود خـدا می دانـد و اگر کسـی صـد سال هم تحقیق کنـد نمی توانـد دریابد که چه چیزهایی زیر عرش الهی است. انسان به راستی موجودی ضـعیف و کوچـک است و بـا این که بزرگ ترین و بالاترین مخلوق خـدا است و خداونـد درباره ی خلقت او فرموده است: «فتبارک الله أحسن الخلقین [۱۰۱]؛ آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است»، اما در عین حال نسـبت به دسـتگاه الهی بسـیار کوچک است.

## آثار ذکر

یکی از آثار ذکر دائم، انقطاع و انفصال روح انسان از دنیا است. انسان ها به دنیا تعلق خاطر دارند، اما اگر همیشه به یاد خدا و قیـامت باشـند، به این درک می رسـند که نعمت هـای این دنیـا دائم و مانـدنی نیست و این دنیـا امتحانی بیش نیست. در قرآن آمده

[صفحه ۷۲]

است: «یومئذ یتفرقون [۱۰۲]؛ آن روز [مردم] پراکنـده می شونـد» روز قیامت بین پدر و فرزند، برادر و برادر جدایی می افتد و هیچ کس به فکر دیگری نیست.

جمله «لا اله الا الله» به طرق و اشـکال گوناگون معنا شده و در روایات هم معنای یکسانی از آن نیامده است، چرا که این کلمه دارای ابعاد مختلف معنایی است. خود لفظ «اله» نیز معنای متعددی دارد

و به معنای معبود، پناه، و امید آمده است. خداوند پناهگاه همگان، تنها ملجا و پناهگاه، و اساس تمام علت ها است. اما انسان ها از این معنا غفلت می کنند. مرحوم شیخ عبدالزهرا کعبی شبی در مورد کلمه لا اله الا الله سخن می گفت. می فرمود: «آدم با زبان می گوید لا اله الا الله، اما به هنگام گرفتاری، به سراغ همه می رود مگر خدا. آدم مقروض وقتی می خواهد قرضش را ادا کند، از همه کمک می خواهد مگر خدای متعال. چنین کسی مؤمن است و به خداوند ایمان دارد، اما هنگامی که به او می گویند: آیا در خانه ی خدا هم رفتی یا نه، می گوید: یادم نبود. چرا به یاد خدا نبوده است؟ از یاد بردن خدا نه تنها بهانه و حجت مناسبی نیست بلکه دست کم شخص را سزاوار عتاب می سازد. شخصی از دوستش گله کرد که فلانی، چرا سراغی از ما نمی گیری؟ گفت: یادم نبود. گفت: اگر این را بر زبان نمی آوردی بهتر بود؛ چرا که معلوم می شود من در دل تو جایی ندارم، و الا یادت نمی رفت.

حتی آنهایی که دائم الذکرند گاهی اوقات زبانشان ذکر می گوید، اما دل جای دیگری سیر می کند، و از صد ذکر که می گوید، نود و نه تای آن با دلی مشغول گفته می شود.

نقل شده که عالمی مشکلی داشت که برای حل آن به امیرمؤمنان علی علیه السلام متوسل شد. چهل روز به حرم آن حضرت رفت و متوسل شد، اما حاجتش برآورده نشد، روز چهلم در حرم نشسته بود که ناگاه شخصی از عامه مردم آمد و از حضرت امیر علیه السلام حاجتی خواست، فورا حاجتش برآورده شد. آن عالم ناراحت شد، اما گله

نکرد و به خانه رفت. شب امیرمؤمنان را در خواب [۱۰۳] دید. حضرت از او پرسیدند: چه

[صفحه ۷۳]

می خواهی؟ گفت یا امیرمؤمنان، چهل روز است که در پی حاجتی به حرم شما می آیم. حضرت فرمود: من از بین این چهل روز، فقط امروز تو را دیدم. از خواب بیدار شد و فهمید حضور قلب نداشته است.

## حضور قلب

باید با حضور قلب از خدا و ائمه علیهم السلام درخواست کرد. در روایت آمده است: انسانی که با زبان دعا می کند، اما دلش جای دیگری است، دعایش مستجاب نمی گردد. یکی از علما می گفت: من در نماز مطالب منبر را آماده می کنم! چنین شخصی نماز می خواند، ولی دلش در تب و تاب منبر است. انسان وقتی «الله اکبر» می گوید یا به ذکر رکوع و سجده مشغول است دست کم باید متوجه معنای آن باشد. البته نباید گذاشت که کار به وسواس بکشد. شیطان حربه های زیادی دارد و بسیاری از افراد را از راه دین و احتیاط از راه به در می برد. نقل شده است که عالمی مشغول نوشتن کتابی ضد شیطان بود. دوست این عالم در عالم رؤیا شیطان را دید و به او گفت فلان کس می خواهد کتابی درباره تو بنویسد و تمام حیله های تو را بر ملا کند. با تمام شدن این کتاب تو رسوا می شوی. شیطان خندید و گفت: خودم به او گفته ام این کتاب را بنویسد! گفت: چطور ممکن است؟ این کتاب علیه تو است. گفت: من هر کاری کردم که او را از راه به در برم نتوانستم، تا این که این اندیشه را به ذهنش آوردم که آدم ملا و با سوادی است و اگر

در مورد شیطان و بدی های او کتابی بنویسد همگان به علم او پی خواهند برد و از این طریق می تواند خودش را معرفی کند. او هم با این تلقین ها نوشتن کتاب را آغاز کرد. البته این دلیل نمی شود من و شما هم کتاب ننویسیم، تا نکند بخواهیم از این راه علم خود را به دیگران نشان دهیم. مرحوم صاحب عروه الوثقی [۱۰۴] فرموده اند: شیطان عده ای را از این راه بی دین و از فضایل دور می سازد و عده

[صفحه ۷۴]

دیگری را هم به این بهانه که نکند نیت بدی داشته باشند. یکی از استادان بنده، زمانی که پیش ایشان درس می خواندیم، مجرد بود و حجره نشینی می کرد. یک روز خدمتش رسیدم. ظهر که شد دیدم به نماز جماعت نرفت و در حجره نماز خواند. پرسیدم: شما چرا نماز جماعت نمی روید؟ گفت: راستش را بخواهی ائمه جماعت را نمی شناسم. آن روز در نجف دست کم صدها امام جماعت عادل وجود داشت که عدالت عده ای از آنها قطعی بود، اما شیطان این بنده خدا را از توفیق نماز جماعت محروم کرده بود. شیطان عده ای را وادار می کند که کتاب ننویسند و فعالیت های مفید دیگر انجام ندهند، با این بهانه که نکند نیتشان خراب باشد.

ذکر گفتن بسیار به مؤمنان کمک خواهد کرد، ولی ذکری مقام انسان را بالا می برد که با توجه و حضور قلب همراه باشد.

## فوائد ذکر

جمیل بن دراج [۱۰۵] در صحیح خود از حضرت امام صادق علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که در شب معراج عده ای از ملائک را دیدم که مشغول ساختن خانه های مجللی از خشت های طلا

و نقره انـد. گـاهی کـار می کننـد و گاهی دست نگه می دارنـد. از آنها پرسـیدم: چرا دست از کار می کشـید؟ گفتنـد: منتظر مصالح می مانیم. پرسیدم: مصالحی که با آنها این قصرها را می سازید چیست؟ گفتند: ذکر «سبحان الله، الحمدلله، لا اله الا الله و الله اکبر». و این خانه ها برای کسانی ساخته می شود که این ذکرها را می گوینـد. وقتی مصالـح نمی رسـد، ما دست نگه می داریم و منتظر می مانیم تا دوباره مصالح به ما برسد.

حضرت امام صادق علیه السلام به شیعیان امر می کنند که در ذکر گفتن اکثار کنند و بسیار ذکر بگویند.

[صفحه ۷۵]

## حکایت

پیروان برخی از ادیان تحریف شده گفته اند: خدا پسر دارد! زن دارد! بر الاغ سوار می شود! و... سـبحان الله یعنی این که خدا منزه است از این نسبت های ناشایست که بدو می بندند.

نقل شده است که ابن جوزی روی منبر گفته است: اسـئلونی عن الله ما خلا الذکر و اللحیه، یعنی غیر از آلت تناسلی و ریش از دیگر اعضای خداوند هر چه می خواهید از من بپرسید، از چشم خدا، از پای خدا، از دندان خدا، از بینی خدا و...، فقط این دو را بلد نیسـتم. واقعا این یاوه گویی ها و ادعاها، علاوه بر اسائه ادب حاکی از بی عقلی نیز هست و خداوند از این نسبت ها منزه است. قدوس، یعنی خدا از همه ی پلیدی ها دور است. ذکر خدا بر قیمت انسان ها می افزاید.

ذکر خـدا و اکثار نیز دو نوع است، یک نوع آن در تزکیه نفس مـدخلیت دارد و روح عدالت را در انسان زنده می کند که در این صورت واجب عینی است؛ زیرا افراد باید سعی کنند دل خود را همیشه آماده پذیرش حق کنند. اما گاهی

انسان به عنوان یک کار مستحبی می خواهد ذکر بگوید که این کار بسیار پسندیده و لازم است.

ناگفته نماند ذکر گفتن، اگر با کار مهم تری تداخل و تزاحم نداشته باشد خوب است؛ چرا که بعضی از کارها مانند کسب علم، از ذکر گفتن فضیلت بیشتری دارند. اباصلت از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که بهترین اعمال یاد گرفتن علوم ما و آموختن آن به دیگران است. بنابراین اگر امر بین طلب علم و ذکر گفتن دائر شد، مسلما طلب علم مقدم است. گاهی اوقات طلب رزق و روزی نیز از ذکر و عبادت اهمیت بیشتری دارد. در روایات آمده است که امام صادق علیه السلام احوال کسی را پرسیدند و فرمودند: فلانی کجاست؟ گفتند: وضع کاسبی اش خوب شده و احتیاج ندارد خودش در مغازه بایستد، شاگردی در مغازه گذاشته و خودش صبح تا شب در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز می خواند. امام صادق علیه السلام فرمودند: به او بگویید سر کسب و کارش برگردد و کاسبی کند. اگر خودش احتیاج ندارد با اموال خود صله رحم کند و به فقیران کمک کند و این کار بهتر است. این در حالی است که در روایات آمده است: «با فضیلت ترین مکان ها برای نماز خواندن مسجد الحرام و مسجد النبی است». غرض این که انسان نباید برای رسیدن به مستحبات، واجبات و کارهای مهم تر را از دست بدهد.



## دوری کردن از حرص

### اشاره

و ایاکم أن تشره أنفسکم الی شی ء مما حرم الله علیکم فانه من انتهک ما حرم الله علیه هاهنا فی الدنیا حال الله بینه و بین الجنه و نعیمها و لذتها و کرامتها القائمه الدائمه لأهل

الجنه أبد الآبدین [۱۰۶]؛ مبادا شیفته چیزی شوید که خدا بر شما حرام کرده است؛ زیرا هر کس پرده حرمت خدا را در این دنیا بدرد خدا میان او و بهشت و نعمت ها و خوشی و مقام ارجمند و پایدار و پیوسته آن جا که برای اهلش مقرر شده برای همیشه جدایی می افکند.

«ایاکم» یعنی بپرهیزید، حذر کنید، دوری کنید. «شره» به معنای حرص و مرتبه ای بالاتر از آن است. علامه مجلسی در تفسیر شره عبارت های مختلفی همچون «شده الحرص» و «اسوء الحرص» بیان کرده اند. وقتی نفس انسان دلخواه خود را مطالبه می کند و در درون انسان رغبتی نسبت به آن چیز پیدا می شود، به دنبال به دست آوردن آن می رود. در این حالت انسان دچار حرص شده است و اگر مطیع خواسته نفس باشد و به این وضعیت ادامه دهد حرص او شدیدتر شده، تبدیل به شره می شود.

البته، این تفاسیر و تعابیر گاهی سبب، مسبب، لازم و یا ملزوم حرصند و گرنه خود حرص یعنی این که انسان نعمت های الهی را بیشتر از حد نیاز برای خویشتن بخواهد.

[صفحه ۷۸]

ناگفته نماند خدای متعال وجود انسان را با مجموعه ای از شهوات و روحانیت در آمیخته است. به علت وجود شهوت در درون انسان، طبیعتا خواسته هایی فرا روی او قرار می گیرد. این خواسته ها اگر در حد معمول و منطقی باشند و قوام زندگی به آنها بستگی داشته باشد، حرص نیست. چرا که شهوت خوراک، شهوت آسایش، شهوت جنسی و شهوت هایی از این قبیل از لوازم ادامه حیاتند و بقای نسل بشر به اینها بستگی دارد و کسی که غذا نخورد و آب نیاشامد، سرانجامی جز مرگ در انتظارش

نخواهـد بود. کسـی که غریزه جنسـی اش را ارضـا نکنـد و شـهوت خود را در این زمینه اشـباع نکنـد دچـار بیماری می گردد. خواسـته هـای نفس در این حـد و انـدازه حرص نیست، بلکه از ضـروریات قـانون زنـدگی است. شارع مقـدس نیز ارضای این نیازها را در حد معقول تایید کرده است.

## نعمت های خداوند

گـاهی در روایـات به مطـالبی دربـاره چگونگی اسـتفاده از نعمت هـای خـدای بزرگ بر می خوریم؛ به عنوان مثال در روایت آمـده است: «من أكل التمر علی شـهوه رسول الله اياه لم يضـره [۱۰۷]؛ هر کس چون پیـامبر خرمـا دوست داشت خرما بخورد، ضرر خرما گریبان گیر او نخواهد شد».

آری، در روایـات آمـده است که رسول گرامی اسـلام خرما را دوست می داشـتند. پیامبری که در طول عمر خویش حتی یک بار هم شـکم خود را از غذا سـیر نکردند، خرما را دوست داشـتند. درباره حضـرت امیر علیه السـلام نیز آمده است که خرما را دوست داشـتند و از آن میل می فرمودنـد تا قوای تحلیل رفته بدنشان باز آید. به هر حال برآوردن نیازهای طبیعی انسان در حد لازم و ضروری نه تنها حرص نیست، بلکه در روایات از آن به قناعت تعبیر شده است؛ یعنی انسان در این حالت به مقدار مورد نیاز قانع است.

یکی از علمـای اخلاـق می گویـد: «هر چیزی که به دست انسان می رسـد معنایش این نیست که مال خود او است و حتما باید آن را مورد استفاده قرار دهد». انسان نباید پول و

[صفحه ۷۹]

غـذا و دیگر نعمت هـایی که به دست او می رسـد همه و همه را به تنهایی مصـرف کنـد. اگر کسـی بخواهـد هر آنچه دارد به تنهایی بخورد دچار سوء هاضمه و عواقب ناگواری می شود

و می میرد. نباید فکر کند هر چه پول در اختیار دارد مال اوست.

پول و خوراک و نعمت های دیگر که اکنون در اختیار آدمی است امتحانی بیش نیست. باید معلوم شود از این عزت و نعمتی که خداوند به انسان عطا فرموده چگونه استفاده می کند و آیا همه را برای خود می خواهد یا به فکر همنوعان نیز هست. نعمت ها و امکاناتی که در اختیار انسان قرار گرفته اگر از ضرورت و مقدار نیاز او بیشتر باشد و آن را فقط صرف خود نماید دچار حرص گردیده است. این حرص اگر ادامه یابد و مهار نشود کم کم به «شره» تبدیل می شود. حضرت در این بخش از نامه مبارکشان مؤمنان را از شره باز داشته و فرموده اند: «ایاکم أن تشره أنفسکم الی شی ء». فعل تشره، در این جا با «الی» متعدی شده است. در روایات گاهی این فعل با «علی»، و در بیشتر جاها با «الی» متعدی شده است. در کلام بلیغ «الی» بر انتهای غایت دلالت می کند و مثال معروف آن این جمله است: «سرت من الکوفه الی البصره». در این صورت معنای روایت این است که نهایت و غایت حرص و زیاده طلبی شره است. اما اگر با علی متعدی شود، شاید به این جهت باشد که در حالت شره نوعی سلطه و سطوت خفته است. کسی که به جای پانصد گرم غذای مورد نیاز بدنش، ششصد یا هفتصد گرم غذا بخورد در واقع مبتلا به نوعی سلطه طلبی و چیرگی خواهی است.

در جایی که به «الی» اختصاص دارد، استفاده از «علی» معنا نخواهد داشت، همچنان که در جمله «سرت من الکوفه الی البصره» نمی توان به جای

«الی»، «علی» نهاد؛ چون شخصی که از شهری به شهر دیگر می رود، بر آن شهر تسلط ندارد. اما اگر همین شخص که از کوفه به بصره می رود حاکم بصره باشد، استفاده از «علی» بلامانع است و «سرت» با «علی» متعدی می شود.

در این کلام نورانی آمده است: «أن تشره أنفسکم» و فعل «شره» به نفس نسبت داده شده است. در واقع این نفس اماره است که انسان را به شره می اندازد. نوع انسان ها معمولا

[صفحه ۸۰]

از شره در امان نیستند و از این نظر بین عالم و غیر عالم فرقی نیست. حتی آن که دارای درجات بالای علمی است از این مسئله در امان نیست، و باید این مشکل را حل نماید. شره در انسان ها به گونه های متفاوت نمود می یابد: یکی در غریزه جنسی شره دارد، دیگری در غذا خوردن، و آن یکی در خواب و استراحت. این صفت در افراد گوناگون متفاوت است.

در کتاب های روایی و اخلاقی همچون حلیه المتقین و بحارالانوار، حد و مرز هر یک از این غرایز به تفصیل بیان شده است. به طور کلی می توان گفت در هر غریزه اگر پا از حد نیاز طبیعی بدن فراتر نهاده شود، انسان دچار حرص می گردد و اگر این حرص مهار نشود و شدت یابد به شره منتهی می شود. شره نیز دنیا و آخرت انسان را تلف می کند، و به کوتاه شدن عمر و نزدیک شدن اجل می انجامد. در روایات آمده است: «کل داء من التخمه ما خلا الحمی [۱۰۸]؛ همه بیماری ها به جز تب از پر خوری و سوء هاضمه است.»

کسانی که پر خوری می کنند و هنوز غذای قبلی هضم نشده، غذای دیگری را

به معده خود تحمیل می کنند، در نتیجه ی سوء هاضـمه و مرض های ناشی از آن به مرگ زودرس دچار می گردند. همچنین افراط در غریزه جنسـی منتهی به جنون می گردد. جوانی در همسایگی ما زنـدگی می کرد که انسان خوب و صالحی بود ولی متأسـفانه بر اثر این کار، کم کم دچار حواس پرتی شد و کارش به جنون کشـید. از قضا پدر و مادر خوبی هم داشت. بندگان خـدا جوانشـان را برای عوض کردن آب و هوا و بهبود به تفریحـات گوناگونی می بردنـد. اما طاقت نیاورد و مرد. همان گونه که گفته شـد حـد و مرز تمام غریزه ها در روایات معین شده است. و نباید در برآورده کردن غرایز و شـهوات گوناگون زیاده روی کرد.

«ایاکم أن تشره أنفسکم الی شی ء مما حرم الله علیکم».

کلمه «شـی ء» در این جمله نکره در سیاق نفی است و افـاده عموم می کنـد، هر چنـد ادات صـریح نفی قبل از آن قرار نگرفته است؛ ولی معنـای جمله، معنـای منفی است. «ایاکم» یعنی «احـذروا»؛ از ارتکاب اعمالی که خداونـد حرام کرده دوری نماییـد. مبادا حرص و

[صفحه ۸۱]

طمع و در نهایت شره شما را به ارتکاب اعمال حرام وادار کند.

«فـانه من انتهکک ما حرم الله علیه هاهنا فی الـدنیا حال الله بینه و بین الجنه و نعمیها و لـذتها و کرامتها القائمه الـدائمه لأهل الجنه أبد الآبدین».

«انتهاک»، یعنی پاره کردن پرده. خداوند پیرامون انسان ها حدود و پرده هایی قرار داده است. این حد و حدود دیوار نیست که عبور از آن غیر ممکن باشد، بلکه مانند پرده هسـتند در این بخش امام علیه السلام می فرمایند از ارتکاب محرمات الهی دوری کنید، نگاه حرام، گوش دادن به حرام، لمس

حرام، فکر حرام، همه و همه حریم هایی هستند که نباید انسان به هیچ یک از این ها نزدیک شود.

مرحوم شیخ انصاری در مکاسب تمام اینها را ذکر کرده انـد. در اینجا محرمات الهی به پرده تشبیه شده اند که مؤمن نباید این پرده ها را بدرد و مرتکب حرام گردد. استفاده از کلمه انتهاک در این روایت، نوعی استخدام است، و استخدام از اقسام مجاز بـه شـمار می رود. آن کـه مرتکب محرمـات می شـود و پرده دری می کنـد خداونـد بین او و بهشت دیـوار نفوذناپـذیری قرار خواهد داد.

کسـی که با اسـتفاده از قـدرت و اختیار خـدادادی حدود الهی را بشـکند و حرمت نگاه ندارد، در روز قیامت خداوند بین او و بهشت دیوار نفوذناپذیری ایجاد می کند: «فضرب بینهم بسور [۱۰۹]؛ در این هنگام میان آنها دیواری زده می شود».

انسان می توانـد خود را از بالای یک برج بیست طبقه پایین بیانـدازد و برای این کار قـدرت تکوینی دارد، اما شـرع به او گفته است که چنین کاری را مرتکب نشود. این جا شارع با گفتن این مطلب مانع ایجاد کرده و پرده ای قرار داده است.

در این روایت سه وصف برای بهشت ذکر شـده است که شـره بـاعث از دست دادن آنها می شود: نعیم، لـذت، کرامت. نعمت های بهشتی لذت می آورد و لذت همراه و مصـحوب کرامت است. ولی دنیا چنین نیست و هیچ کس تا به حال در دنیا این سه امتیاز را یک جا نداشته است. حتی حضرت سلیمان علیه السلام که خداوند او را استثنا قرار داده و همتایی برای او



قرار نداده است، قدرت و نعمت هایی که در اختیار او بود، این اوصاف را نداشت؛ چرا که نعمت های این جهان با نعیم

جاودان آن جهان قابل مقایسه نیست. نعمت های این دنیا مانند صحت، غذاهای لذیذ و گوارا و تفریح، گاهی اوقات وجود دارند، اما با لذت همراه نیستند؛ به عنوان مثال شخصی را تصور کنید که در حال میل کردن بهترین و خوشمزه ترین غذاها است، اما فکرش مشغول دادگاهی است که پیش رو دارد. چنین کسی در حال استفاده از بهترین نعمت های دنیایی است، اما از این نعمت ها کم ترین لذتی نمی برد.

یکی از تجار بزرگ می گفت اهل علم از دنیایشان لذت بیشتری نسبت به ما می برند، چون صبح نان و پنیر و چای شیرین ساده ای می خورند و لذت هم می برند، اما میز صبحانه ما آن قدر شلوغ و دارای غذاهای متنوع است که نمی دانیم از کدام یک از آنها میل کنیم. اگر بخواهیم سر همان میز شش کیلو غذا در معده جا بدهیم می توانیم، اما هیچ وقت از خوردن صبحانه لذت نمی بریم؛ چرا که اول صبح دل مشغولی های ما نیز شروع می شود. چون رادیو همزمان با وقت صبحانه قیمت اجناس را اعلام می کند و ما هم در حال خوردن صبحانه گوش می دهیم. تا می گوید قیمت فلان چیز سقوط کرد ما با خود می گوییم ای وای! چقدر ضرر کردیم. ای کاش، دیروز این قلم جنس را فروخته بودیم! و مرتب در حال فکر و خیال هستیم. آری، نعمت های دنیا این چنین است و گاهی انسان از داشتن آنها لذتی نمی برد، اما نعمت های بهشت چنین نیست و با کامل ترین لذت ها همراه است. آیا حیف نیست آن نعمت های ابدی را با لذت چهار روزه دنیا عوض کنیم؟ چهار روز دنیا در مقابل میلیاردها سال بهشت! در بهشت علاوه بر نعمت و

لذت، کرامت نیز هست. گاهی ممکن است در دنیا انسان از سلامت و بهترین نعمت ها برخوردار باشد، اما در جامعه ارزش و احترام نداشته باشد، حال یا در واقع انسان بی ارزشی باشد و یا محیطی که در آن قرار داد برای او احترام قائل نباشد.

کرامت امتیازی است که هیچ چیز جایش را پر نمی کند. از این گذشته نعمت، لذت، و کرامت دنیایی، روزی تمام می شود و جاوید نیست، ولی بهشت نعمت هایش با لذت و کرامت همراه است و تمام شدنی نیست.

[صفحه ۸۳]

حضرت می فرمایند شره پیدا نکنید تا از این نعمت های ابدی محروم نگردید. شخصی برای من نقل می کرد که روزی سر سفره فلان شخصیت سیاسی در عراق افراد زیادی از جمله سید صالح حلی که از منبری های معروف بود، مهمان بودند. روی این سفره غذاهای گوناگون و لذیذی قرار داشت اما برای میزبان، آبگوشت فلان حیوان حرام گوشت را آوردند؛ آبگوشتی بدون هیچ ادویه و چاشنی و نمک. آقا سید صالح پرسید: چرا چنین غذایی می خوری؟ گفت: این غذاهای گوناگون که سر سفره است هیچ کدام با طبع من سازگار نیست و به خاطر بیماری هایی که دارم فقط باید از این غذا استفاده کنم. دنیا همین است گاهی نعمت هایش لذتی در بر ندارند. شخصی در جوانی با فقر و فلاکت زندگی می کرد، اما در ایام پیری آب لای پوستش رفته بود و ثروتی به دست آورده بود. با خودش می گفت: من آن وقتی که دندان داشتم، نان برشته نداشتم و نان جو و خمیر می خوردم، اکنون که نان برشته دارم نمی توانم بخورم.

آن که پا را از حد خود فراتر گذارد بنا به فرموده امام صادق

علیه السلام خدای متعال بین او و نعمت ها و لذت ها و کرامت بهشت که دائم و مهیا است حایل ایجاد می کند. «الدائمه» یعنی مستمر. «القـائمه»، یعنی آمـاده و حاضـر. یعنی نعمتهای بهشتی هر لحظه در دسترسـند و پشت سـر هم ادامه دارنـد. در دنیا اگر کسـی به عنوان مثال جایی منظره زیبایی دیده باشد و دوباره بخواهد آن منظره را ببیند، گاهی لازم است یک هفته رنج سفر را تحمل کند تا به مقصود خویش برسد، اما نعمت های بهشت جاویدان و همیشه در دسترس و مهیا است.

لازم است افراد گاهی روایات مربوط به بهشت و نعمت های آن را بخواننـد، تا شوق بهشت به عنوان یک جزء سـبب، مانع از دست و پـا زدن آنها در باتلاق و زباله دان دنیا شود. نعمت های بهشت جاویـد و در دسترس اهل بهشت است و اهل جهنم نیز تا ابـد در جهنم ماندگارند. در روایت آمده است که: روز قیامت مرگ را به شـکل حیوانی برای اهل قیامت مجسم می کنند و به آنها می گوینـد این مرگ است. این حیوان را به جایی می برنـد که تمام اهل بهشت و اهل دوزخ او را ببیننـد و آن گاه بین بهشت و جهنم آن را سر می برند. و به

[صفحه ۸۴]

بهشتیان و دوزخیان اعلام می شود، دیگر مرگ نیست [۱۱۰].

طبق مضـمون روایتی: اگر مرگ وجود داشت اهـل بهشت از شـدت انـدوه و اهـل جهنم از شادمانی می مردنـد [۱۱۱] چرا که نعمتهای بهشت برای بهشتیان ابدی است و اهل جهنم نیز تا ابد در عذاب خواهند بود و از آن عذاب دردناک خلاصی ندارند. کلید این خوشبختی و بدبختی در حال حاضر در دست ما است. این

کلید از دست مردگان گرفته شده و پرونده هایشان بسته شده است، اما آنها که در قید حیاتند پرونده هایشان هنوز باز است.

[صفحه ۸۵]

## مسلمانان و اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

### اشاره

فاتقوا الله ایتها العصابه الناجیه ان أتم الله لکم ما أعطاکم به، فانه لا یتم الأمر حتی یدخل علیکم مثل الذی دخل علی الصالحین قبلکم، و حتی تبتلوا فی أنفسکم و أموالکم [۱۱۲]؛ پس از خدا بترسید ای گروه نجات یافته اگر خدا نعمتی را که به شما داده است کامل کند؛ چرا که این کار کامل نگردد مگر این که آنچه به صالحان پیشین رسید به شما نیز برسد و با جان و مالتان آزموده شوید.

در زبان عربی به دستمالی که به پیشانی می بندند عصابه می گویند. امروز نیز این کار در بین بعضی از عرب های بادیه مرسوم است. عصابه در اصطلاح به گروهی می گویند که روش و تفکر ویژه ای داشته باشند، مثل احزاب و امثال آن، اما مراد از عصابه در این عبارت شریف شیعیانند که آن روز شمارشان فراوان نبوده است.

در این جا امام صادق علیه السلام ابتدا از شیعیان می خواهند تقوا داشته باشند. نشانه تقوا داشتن این است که مؤمنان خدای متعال را در کارهایشان حاضر و ناظر بدانند.

حضرت، شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام را عصابه ناجیه یا گروه اهل نجات خطاب می کند. در این جا به مباحث فراوانی که درباره ی فرقه ناجیه مطرح است کاری نداریم، فقط اشاره می کنیم که از اطلاق عبارت در این جا مطالب بسیاری استفاده می شود؛ از

[صفحه ۸۶]

جمله این که کلام حضرت خطاب به تمام شیعیان در تمام ادوار و مراتب است.

در مورد «به» در عبارت «ما اعطاکم به» در منابع گوناگون احتمالات مختلفی

آمده است، اما مرحوم علامه مجلسی در مرآه العقول این کلمه را تفسیر نکرده اند. به هر حال «به» در این جا دو حالت ممکن است داشته باشد: اول، این که ضمیر در «به» به عصابه ناجیه برگردد که در این صورت استخدام لفظی صورت گرفته و از نکات بلاغی است. احتمال دوم آن است که مرجع ضمیر در «به» تقوا باشد. احتمال اول از دو جهت بهتر به نظر می رسد: نخست این که عصابه به ضمیر نزدیک تر است و اصل آن است که مرجع با ضمیر فاصله زیادی نداشته باشد. البته، این قاعده در صورتی است که در کلام قرینه ای قوی تر از اقربیت نباشد.

جهت دوم، آن است که اگر به تقوا بر گردد در این صورت باید تقوا مفروض التحقق محسوب شده باشد و حال آن که حضرت در کلام خویش نجات را مفروض التحقق به حساب آورده اند، نه تقوا را.

حضرت می فرمایند: شیعیان اهل نجاتند، به شرط آن که خدای متعال آنچه به آنها داده (نجات) کامل نماید.

حال باید دید به چه چیز نجات شیعیان کامل می گردد. «فانه لا یتم الأمر حتی یدخل علیکم مثل الذی دخل علی الصالحین قبلکم و حتی تبتلوا فی أنفسکم و أموالکم؛ نعمت نجات برای شیعیان کامل نمی گردد مگر آن که آنان نیز همانند صالحان قبل از خود در اموال و انفس مورد امتحان قرار گیرند»، بی شک صالحان پیشین کسانی جز ائمه اطهار علیهم السلام و اصحاب آن بزرگواران نیستند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، امامان معصوم علیهم السلام و اصحاب این بزرگواران چگونه و با چه وسیله ای امتحان می شدند؟ شیعیان و پیروان آنان نیز تا این امتحانات را

پس ندهند نجاتشان کامل نمی شود.

[صفحه ۸۷]

## نمونه ای از ابتلائات گذشتگان

در میان قبائل عرب چه قبل و چه بعد از اسلام، رسم بر این بوده که اگر کسی به خانه ای رفت و از آنها امان خواست و تقاضا کرد که به او پناه دهند و به او امان و پناه می دهند و جا و غذا و دیگر وسایل آرامش او را مهیا می کنند، چه شخص پناهنده دوست باشد چه دشمن. حتی اگر قاتلی به خانواده مقتول پناه می برد به او پناه می دادند و چه بسا او را احترام می کردند. این مسئله در سابق بیشتر رعایت می شده است. بنده خودم در عراق بارها این مسئله را مشاهده کرده و شنیده ام. برای عرب عیب بسیار بزرگی است که کسی از او پناه بخواهد، اما به او پناه ندهد. هیچ عربی حاضر نیست چنین کاری کند و اگر کسی چنین کاری انجام دهد، و به پناهنده ای پاسخ منفی دهد، ننگ تلقی می شود.

در بحارالانوار آمده است که «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خرج فی الموسم یعرض نفسه علی القبائل» [۱۱۳] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ایام برگزاری مناسک حج خود را بر قبایل عرب که برای زیارت خانه خدا آمده بودند عرضه می کرد؛ به این معنا که هر قبیله و عشیره ای که بدان جا می آمد، پیامبر نزد آنها می رفت و می فرمود: آیا اجازه می دهید بنشینم و برایتان صحبت کنم؟ «فلم یقبله أحد منهم» [۱۱۴] کلمه احد، نکره ی در سیاق نفی است و افاده عموم می کند. یعنی احدی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه چنین کاری را نمی داد؛ زیرا مشرکان

مکه بر قبایل عرب فشار آورده بودنـد که با پیامبر گفت و گو نکننـد. در تمام تاریـخ جزیره العرب فقط یک نفر است که با او چنین برخورد شده است، و غیر از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم مورد دیگری در تاریخ ثبت نشده و نبوده است. رسم و مرامی که حتی در مورد قاتلان هم ترک نمی شد، در خصوص ایشان ترک شد و هنگامی که سـید صالحان، پیامبر اسلام، با آن سـیمای جذاب و نورانی و ملاحت و زیبایی کلام، در ایام حج از قبایل عرب دعوت می کردند که به سـخنان آن حضـرت گوش دهند، دست رد بر سینه اش می زدند. در بحار

[صفحه ۸۸]

آمـده که «فجعـل یعرض نفسه علی قبائل العرب فاذا أتاهم قالوا کـذاب امض عنا» [۱۱۵] نعوذ بالله، به پیامبر می گفتنـد: «دروغ گویی از کنار ما رد شو». این کار خرق عادت و شکستن سنت بود که نزد عرب بسیار ناپسند شمرده می شد و عرب ها حتی با یک قاتل چنین رفتاری نمی کردند، اما در مورد پیامبر اکرم از این بی حرمتی و اهانت ابا نکردند.

رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم با آن که بسیار با حیا بودند با وجود همه این اهانت ها دست از تبلیغ بر نداشتند. از میان این همه قبایـل و با این همه خون دل خوردن فقط عـده ای انگشت شـمار ایمان آوردنـد. اما چنین کسانی بسـیار نادر بودنـد و «النـادر کالمعـدوم؛ چیزی که کمیـاب است، گویا نیست و وجودش مثل نبود است». اما از آن جا که این کار از طرف خـدا به رسولش امر شده بود، پیامبر همچنان به وظیفه خود عمل می کردند. هر

سال فقط افراد نادری به اسلام می گرویدند و بعضی از سال ها هیچ کس اسلام نمی آورد. در یکی از این سال ها عده ای از مشرکان قبیله ی خزرج از مدینه برای به جا آوردن زیارت [۱۱۶] خانه ی خدا به مکه آمده بودند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد آنها رفت و فرمود: آیا اجازه می دهید برای شما صحبت کنم؟ گفتند: بلی، بیا صحبت کن. پیامبر نیز برای آنها از دین اسلام و خداوند یگانه گفت و آنها با گوش دادن به سخنان پیامبر ایمان آوردند.

## اسلام آوردن عثمان بن مظعون

عثمان بن مظعون [۱۱۷] یکی از اصحاب شایسته پیامبر بود که امروزه قبر او در

[صفحه ۸۹]

قبرستان بقیع زیارتگاه است.

عثمان ماجرای اسلام آوردن خود را چنین تعریف می کند: «در مکه بودم. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا دیدند و به من فرمودند: عثمان نمی خواهی ایمان بیاوری؟ گفتم: نه. روز دیگر رسول خدا همان جمله را تکرار فرمودند و هم چنان جواب منفی دادم. چندین بار این کار رسول خدا تکرار شد، تا این که روزی نزد ابوطالب رفتم و گفتم: این برادر زاده ات دست بردار نیست. آن قدر به من گفت ایمان بیاور که دیگر خجالت می کشم. ابوطالب به من گفت: عثمان، او سعادت دنیا و آخرت را به تو پیشنهاد کرده است».

ایمان عثمان بن مظعون ابتدا از روی شرم و حیا بود، اما کم کم ایمان در او مستقر شد و از جمله ی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردید و به جایی رسید که پیامبر اکرم بعد از وفات عثمان بر پیکر مبارکش بوسه زد [۱۱۸] و این خود

نشانه ی بزرگواری عثمان است.

پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم بنابر وظیفه ای که داشـتند، در راه تبلیغ دین اسـلام انواع ابتلائات را تحمل می کردند و این نمازی که مسـلمانان امروزه می خوانند نتیجه زجر و زحمات آن حضرت است. خدای متعال می فرماید: «لقد کان لکم فی رسول الله أسوه [۱۱۹]؛ قطعا برای شـما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشـقی نیکو است». مؤمنان باید اخلاق رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم را سرمشق قرار دهند. باید دیگران را به اعمال نیک و پسندیده تشویق کنند، ولو این که

[صفحه ۹۰]

سـال هـا طول بکشـد تا سـخنانشان تأثیر لازم را بگـذارد. تمام آفرینش از برکت وجود پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم آفریده شده است. خدای متعال چون می خواست بر پیامبر خود لباس آفرینش بپوشاند، حضرت آدم و حوا را خلق کرد و تمام ابنای بشـر به طفیل وجود مقـدس رسول اکرم و خانـدان او صـلوات الله علیهم اجمعین آفریده شدند. آنگاه همین پیامبر که این چنین نزد خداونـد متعال مقرب است این گونه مورد آزمایش قرار می گیرد. چرا؟ این آیه شـریفه جواب را می دهـد: «لیهلک مـن هلـک عن بینه و یحیی من حی عن بینه [۱۲۰]؛ تا کسـی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسـی که [باید] زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند.» مؤمنان وظیفه دارند اصول و فروع دین را به دیگران برسانند و چه خوب است از زن و بچه خودشان آغاز کننـد و در مراحل بعـدی همسایه، هم شاگردی، دوست و آشـنا را تا جایی که می توانند و صدایشان می رسد، به تقوا و راستی

فرا خوانند ولو به واسطه رادیو، تلویزیون، کتاب و اینترنت. این مسئله بسیار مهم و جدی است و باید در این راه استقامت کرد؛ زیرا اسلام با همین استقامت ها ماندگار شد. باید واجبات و مستحبات را به مردم رسانید، ولو آنها بگویند نمی خواهیم. این چیزی از وظیفه مؤمنان نمی کاهد؛ چرا که اگر نگویند، فردای قیامت همین شخص که می گوید نمی خواهم بشنوم، در محضر خدا دلیل می آورد که به من گفته نشد. بنابراین، باید در راه تبلیغ پیام خدا استقامت کنیم. آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمی دانستند این مشرکان علی رغم کوشش های ایشان ایمان نمی آورند؟ می دانستند، اما دست از تلاش برنداشتند. عده ای می گویند: وظیفه ی نبوت پیامبر چنین اقتضا می کرده است! اما این استدلال عوامانه است به این دلیل که خصایص النبی در کتاب های مختلف آمده است: صاحب شرایع [۱۲۱] آنها را تا پانزده



خصلت [۱۲۲] ذکر کرده، و صاحب جواهر [۱۲۳] نیز، این خصایص را در جواهر الکلام [۱۲۴] آورده است. همچنین علمای دیگری در کتاب های خود به این خصایص اشاره کرده اند، اما هیچ یک از آن بزرگواران به این مسئله اشاره نکرده اند. اصل نیز همین است که هر چه از خصایص آن حضرت نباشد. مشمول حکم این آیه می شود و باید از سوی مؤمنان سرمشق قرار گیرد. «لقد کان لکم فی رسول الله أسوه حسنه» [۱۲۵] یعنی «تأسوا برسول الله، اقتدوا به؛ ای مؤمنان، هر چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم انجام می دهند شما نیز باید انجام دهید» البته، بعضی چیزها از ویژگی های آن حضرت است و فقط بر آن حضرت واجب بوده که با عنوان

خصـایص النبی از آنهـا یـاد شـده است. امـا غیر از این موارد، قول و فعـل پیـامبر اکرم لازم الاتبـاع است و «عرض النفس علی القبائل» نیز یکی از کارهای آن حضرت است که باید سرمشق پیروان آن حضرت قرار گیرد.

ایشان دو بار با قبیله های عرب گفت و گو داشتند، بار اول آنجا بود که احکام و مسائل اسلام را برای آنها نقل می کردند، و بـار دوم هنگامی بود که مشرکان در کمین آن حضـرت نشسته بودنـد و منتظر فرصتی برای کشتن ایشان بودنـد. این گفت و گوی دوم، هم در مکه و هم در مـدینه اتفـاق افتـاد. پیـامبر نیز به دنبال این تصـمیم مشـرکان، از قبیله های عرب خواستند تا از ایشان دفاع کنند.

[صفحه ۹۲]

## مسئله شرعی

بنـابر فتـوای اکـثر قریب به اتفـاق فقهـا، یکی از شـرایط وجـوب امر به معروف و نهی از منکر، تجویز التـأثیر است؛ یعنی آمر به معروف و ناهی از منکر بایـد احتمال بدهد که مخاطب به گفته او عمل می کند و گر نه اگر چنین احتمالی منتفی باشد نهی از منکر لازم نیست. این فتوا از مقنعه ی شیخ مفید [۱۲۶] گرفته تـا کتاب های فقهی امروز در باب امر به معروف و نهی از منکر، آمده است، درباره این قید دو مطلب گفتنی است: اول این که در مستند الشیعه نراقی، شـرح لمعه، الریاض، این قید ذکر شده اما هیچ جا در مقابل اطلاق «لتأمرن بالمعروف» قید تأثیر نیامده است. بنابراین احتمال التأثیر یا تجویز التأثیر دلیل شرعی ندارد و تنها یک دلیل عقلی دارد که لغویت باشد؛ بدین معنا که اگر به یک تارک الصلاه بگویند: نماز بخوان تأثیر ندارد و از

طرفی دستور شارع حکیم بایـد بر اسلوب عقلانی حمل گردد. آن جا که امر به معروف اثر ندارد، گفتن و امر و نهی از لحاظ عقلی جایز نیست.

مطلب دوم آن که مرحوم شیخ عباسعلی اسلامی کتابی به نام دو از یاد رفته دارد که در آن، به شدت وجود دلیل شرعی برای تجویز التأثیر در باب امر به معروف و نهی از منکر را رد می کنند و می فرماید تنها دلیل این قید، دلیل عقلی است.

به هر حـال بایـد به وسیله امر به معروف و نهی از منکر حجت بر همگان تمام شود. «لیهلک من هلک عن بینه [۱۲۷]؛ تا کسی که [بایـد] هلاک شود با دلیلی روشن هلاک شود». اتمام حجت خود مطلب مهمی است. اگر ما آن را مهم نمی دانیم خداوند چنین خواسته است. امروزه مسئله اساس دین مردم است؛ دینی که ریشه در وجود آنها دارد اما در پی تبلیغات شیطانی شرق و غرب ضعیف شـده است. اعتقاد به واجب بودن نماز دارنـد، اما نماز نمی خواننـد و اساس ایمان در دل های آنها سست شـده است. با امر به معروف و نهی از

[صفحه ۹۳]

منکر دین آنها محکم تر می شود.

امروزه سختی هـای زمـان پیامبر وجود نـدارد. دیگر لازم نیست از صـد قبیله اجازه ی سخن گفتن گرفته شود و کار به مراتب آسـان تر است. البته، اگر سختی و اهـانتی در این راه دامنگیر مؤمن شود بایـد رسول خـدا را که عـالی ترین مصـداق صالحان است به یاد آورد که تمام این بلاها بر سرشان می آمد، ولی هم چنان ادامه می دادند و از ابلاغ پیام خدا باز نمی ایستادند.

[صفحه ۹۵]

## جایگاه صبر در اسلام

### اشاره

سمعتم قول الله عزوجل لنبیکم صلی الله علیه و آله و

سلم (فاصبر کما صبر أولوا العزم من الرسل و لا تستعجل لهم) [۱۲۸] ثم قال و (و ان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک، فصبروا علی ما کذبوا و أوذوا) [۱۲۹] فقد کذب نبی الله و الرسل من قبله و أوذوا مع التکذیب بالحق، فان سرکم أمر الله فیهم الذی خلقهم له فی الأصل من الکفر الذی سبق فی علم الله أن یخلقهم له فی الأصل و من الذین سماهم الله فی کتابه فی قوله (و جعلنهم أئمه یدعون الی النار) [۱۳۰] فتدبروا هذا و اعقلوه و لا تجهلوه فانه من یجهل هذا و أشباهه مما افترض الله علیه فی کتابه مما أمر الله به و نهی عنه، ترک دین الله و رکب معاصیه، فاستوجب سخط الله فأکبه الله علی وجهه فی النار [۱۳۱]؛ این گفته خدای متعال را شنیده اید که به پیامبرتان فرمود: «هم چنان که پیامبران اولوالعزم صبر کردند، صبر کن و درباره ایشان شتاب مکن» و پس از آن فرمود: «اگر تو را تکذیب کردند، پیش از تو نیز پیامبرانی را دروغگو شمردند و آنان بر تکذیب و آزار شکیبایی کردند». بدین ترتیب پیغمبر

[صفحه ۹۶]

خدا و پیامبران پیش از او مورد تکذیب مردم واقع شدند و علاوه بر تکذیب، در راه حق آزار دیدند. پس اگر از امر خدا درباره آنان مسرور می شوید - همان امری که در اصل آنان را برای آن آفرید، در برابر کفری که در علم خدا گذشت که دیگران را در اصل برای آن بیافریند (همان کسانی که در قرآن از آنان نام برد و فرمود: و ایشان را پیشوا قرار دادیم که به سوی کفر رهبری

می کننـد) – پس در آنچه گفتیم تـدبیر و انـدیشه کنیـد و آن را ندانسـته نگیرید؛ زیرا هر کس این امر و دیگر چیزهایی را که خـدای متعال در کتابش بـدان امر و نهی فرموده است نادیـده بگیرد، دین خـدا را فرو نهاده و از فرمان او سـر پیچیده و سـزاوار خشم خدا شده است و خدا او را به رو در آتش دوزخ افکند.

ان در «ان سـرکم» شرطیه و «ف» در «فتدبروا» جواب و جزای شرط است؛ یعنی اگر امر خداوند در مورد انبیا شما را خشنود می کند تدبر و تعقل کنید و سفیه نباشید.

امام علیه السـلام ابتدا داسـتان صبر پیامبران اولوالعزم [۱۳۲] را بـا اسـتفاده از آیات قرآنی یادآوری می کنـد و می فرمایـد: این بزرگان در راه تبلیغ فرمان خدا صبر پیشه می کردند. سـپس، به مؤمنان می فرماید: اگر صبر این بزرگان، شـما را خوشحال می کند، تدبر و تعقل پیشه کنید و خود را به جهالت نزنید که در این صورت عذاب الهی در انتظارتان خواهد بود.

براساس فرمایش امام باید در داسـتان زندگی پیامبران بزرگ تأمل کنیم و ببینیم این بزرگواران چگونه در راه تبلیغ دین سختی ها را به جان می خریدند. باید سـرگذشت پیامبران اولوالعزم را مطالعه کنیم تا صبر نوح، ابراهیم، موسی و عیسی را درک کنیم و بدانیم که اینها تا چه اندازه دشمنان و دوستان نادان را تحمل می کردند.

در ادامه، شـیعیان را به تدبر، تعقل و دوری از جهل امر می کنند. البته جهل در این جا در مقابل علم نیست، بلکه به معنای سفه است، یعنی انسان چیزی را بداند، اما به علم خویش عمل نکند. شخص عاقل چنین کاری نمی کند، بلکه این کار

فقط از سفیه بر می آید.

[صفحه ۹۷]

اراده ی معنای سفه از لفظ جهل معمول بوده و در قرآن نیز نظیر آن آمده است. مانند: «انی أعظک أن تکون من الجهلین [۱۳۳]؛ به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی». گر چه مخاطب آیه رسول خدا است ولی در واقع دیگران مورد نظرند. به قول عربها: «ایاک أعنی و اسمعی یا جاره» [۱۳۴] جهل در این جا به معنی کار جاهلانه است. هم چنین در آیه ی دیگر خدای متعال می فرماید: «أن تصیبوا قوما بجهله [۱۳۵]؛ مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید». آیات دیگر نیز در این باب وجود دارد و مرحوم شیخ انصاری نیز در رسائل به این معنا اشاره کرده است.

حضرت از شیعیان می خواهند این ماجراها را به یاد آورند و تعقل و تأمل نمایند و در نهایت به آن بزرگواران تأسی جسته، خود نیز صبر و تحمل پیشه کنند. البته صبری که پیامبران به خرج می دادند از ما بر نمی آید، ولی باید به اندازه توانمان سعی نماییم [۱۳۶].

امام می فرماید: «مما افترض الله علیه فی کتابه» و اینجا از صبر در مقام تبلیغ در مقابل دشمن، به فرض و وجوب تعبیر می کند. باید دانست که صبر به عنوان فضیلتی اخلاقی در همه جا واجب نیست، بلکه به احکام پنج گانه حرام، حلال، مکروه، مستحب و مباح تقسیم می شود. بنابراین گاهی اوقات صبر واجب می گردد. به عنوان مثال در امر تبلیغ دین و احکام، صبر در حد اتمام حجت بر طرف مقابل واجب است. این صبر به عنوان مقدمه وجود، واجب است. بنابراین، صبر در مقابل دشمن، در مقابل بلاهایی که در راه تبلیغ بر سر

انسان می آید، و نیز در مقابل دوستان نادانی که چوب لای چرخ می گذارند، واجب است و حکم فریضه را دارد و اگر کسی تا این حد صبر پیشه نکند طبق فرمایش فرزند رسول خدا، ترک دین خدا کرده و از دین خارج شده است. همان طور که نماز، حج، خمس و مانند آن جزء دین است، صبر نیز جزء دین است. ترک صبر گناه است و هر کس مرتکب شود مستوجب خشم الهی می گردد و سرانجام او چنین خواهد بود: «فاکبه الله علی



وجهه فی النار؛ خداوند او را با صورت در آتش خواهد انداخت.»

روایتی به این مضمون از طریق عامه و خاصه نقل شده است که روزی یکی از همسران رسول خدا با ایشان تلخی و داد و بیداد کرد و گستاخی را به جایی رسانید که به رسول خدا گفت «لا انظر فی وجهک أبدا؛ دیگر هیچ وقت به صورت تو نگاه نمی کنم» منظور از ذکر این ماجرا، دانستن برخورد رسول خدا، آن فخر عالم، در مقابل این گستاخی است. تا جایی که من در کتاب های روایی بررسی کرده ام، قضیه همان جا خاتمه یافت و پیامبر هیچ عکس العملی از خود نشان ندادند. آری، رسول خدا حکم زدن همسر را «اضربوهن» [۱۳۷] را بلد بودند چرا که این آیه بر ایشان نازل شده بود. خلق خوش محمدی و بردباری ایشان تا روز قیامت برای تمام انسان ها سرمشق است. صبر برای اتمام حجت، بهتر از هر کس دیگری در اخلاق رسول خدا مشهود می باشد و ایشان بهترین اسوه برای مسلمانان است.

### حکایت

در تفسیرها و کتاب های روایی حکایتی نقل شده است که ذکر آن خالی

از لطف نیست. در جنگ بدر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تمام غنایم را بین لشکر اسلام تقسیم کردند. ایشان اسلحه، لباس، اسب، طلا، جواهر، همه و همه را تقسیم فرمودند و هیچ چیز برای خودشان بر نداشتند [۱۳۸] در گیر و دار تقسیم، یک قطیفه ی سرخ رنگ از غنائم گم شد. یکی از مسلمان ها که در جنگ شرکت کرده بود، و پشت سر رسول خدا نماز می خواند، در مجالس آن حضرت حضور داشت، و خلاصه یکی از دوستان پیامبر به شمار می آمد، پشت سر رسول خدا شایع کرد که خود پیامبر آن قطیفه را دزدیده است. مسئله به جاهای باریک کشیده، و باعث دو دستگی بین مسلمانان شد. رسول خدا با آن که می دانستند چه کسی این حرف را زده، رسوایش نکردند. واقعا اگر هیچ پند دیگری وجود نداشت، برای آنان که اهل علم، تدبیر، و ارشادند همین ماجرا کفایت می کرد. من در این جا

[صفحه ۹۹]

به خوانندگان توصیه می کنم که حتما این ماجرای تاریخی را به نحو مفصل مطالعه [۱۳۹] و در آن دقت کنند.

در میان خصوصیت های اخلاقی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خسته و مأیوس نشدن از کوشش، از دیگر ویژگی های ایشان برجسته تر بود. یکی از مسلمان ها [۱۴۰] می گوید: پیامبر از بس به من اصرار کرد، من از روی ایشان خجالت کشیدم و اسلام آوردم.

پیامبر گرامی وقتی به برخی افراد اسلام را عرضه می کردند بی درنگ اسلام می آوردند، اما بعضی افراد بارها و بارها پیشنهاد آن حضرت را رد می کردند. عده ای نیز به رغم کوشش های پی گیر و خستگی ناپذیر ایشان، به ظاهر اسلام می آوردند. همه افراد مثل

هم نیستند. خداوند متعال تمام این صحنه ها را برای امتحان بشر نهاده است.

بـا صبر و شـکیبایی پیروزی حاصـل می گردد. تزکیه نفس نیز چنین است. افرادی که از تزکیه نفس خود مـأیوس می گردنـد، یأسـشان به سـبب خسـتگی است. آری، درست است که صـفات پسـندیده با یک بار و دو بار تمرین به دست نمی آینـد، اما با صد بار و هزار بار، به دست می آیند! بر اثر تمرین بسـیار سرانجام موفقیت حاصل می شود. علمای گذشته با سختی مطالعه می کردند، به سـختی مطلبی یاد می گرفتند و با چه خون دل خوردن، کتاب می نوشـتند، تا به دست من و شما برسد. بنده به دلیل علاقه شخصـی از قـدیم الایـام کما بیش در این موضوع مطالعه داشـته ام و موارد بسـیاری از این زحمت ها و مرارت ها را که علما متحمل می شدند خوانده ام. پشتوانه این همه زحمت چه بوده است؟

## داستانی در این باره

مرحوم شیخ جواد بلاغی [۱۴۱] از استادان مرحوم والد بنده بود. ایشان یکی از علمای بزرگ اسلام است که کتاب های نفیس و گران قدری، همچون الرحله المدرسیه و الهدی الی

[صفحه ۱۰۰]

دین المصطفی [۱۴۲] را در رد آیین یهود و مسـیحیت به رشـته تحریر در آورده است. کتـاب های ایشان در این زمینه از جمله بهترین کتاب ها است. در این کتاب ها به تحریف های تورات و انجیل پرداخته شده و آن مرحوم تناقضات عهدین را کنار هم نهاده و اختلاف نسخ تحریف شده فعلی را با تورات و انجیل اصـلی به اثبات رسانده است. کتاب های ایشان فوق العاده ارزش دارد. اگر یـک صـفحه از این کتـاب هـا را در مقابل خود بگذاریـد مطالب و دلایل بسـیاری برای اسـلام آوردن یک شـخص یهودی یا مسیحی در آن خواهید

یافت.

شیخ جواد بلاغی بسیار فقیر بود و به زحمت خرج زندگی خود را به دست می آورد. از همین رو سرانجام بر اثر بیماری سل مرد. اما این که چطور این کتاب ها را نوشت خود حکایتی بسیار آموزنده است. از مرحوم والد [آیهالله میرزا مهدی شیرازی] [۱۴۳]، نقل شده است که ایشان برای نوشتن این کتاب ها نیاز به فراگیری لغت عبری داشتند؛ چرا که تورات و انجیل به زبان عبری است و آن زمان مانند امروز دانشگاهی نبود که این زبان را آموزش دهند و این کتاب ها را دقیق ترجمه کنند. در نتیجه ایشان برای آنکه بدانند ترجمه های عربی و فارسی با اصل کتابها فرقی دارند یا نه، تصمیم می گیرند لغت عبری را بیاموزند. در آن زمان اسرائیل وجود نداشت و یهودی ها در همه جای جهان از جمله در سامرا پراکنده بودند. در این شهر بازاری وجود داشت به نام سوق الیهود، که یهودی ها و بچه هایشان در آن به زبان مادری شان یعنی عبری گفت و گو می کردند. ایشان ابتدا می خواستند عبری را از بزرگان و علمای یهود یاد بگیرند، ولی آنها آموزش نمی دادند؛ زیرا معلوم بود هدف شیخ از یادگیری عبری، استفاده از آن علیه یهودیت است. بازاریان و تجار نیز از آموزش زبان عبری به شیخ خودداری می کردند. مرحوم بلاغی گاهی اوقات برای فهمیدن معنای یک کلمه مجبور می شد سر ظهر که هیچ کس در آن گرمای سوزان عراق بیرون نمی آمد و همه در سرداب ها مشغول استراحت بودند، به محله ی یهودی ها برود و با پول نهار و شامش آب نبات می خرید و به بعضی از این بچه یهودی ها که از سر کم

[صفحه ۱۰۱]

عقلی بیرون مانده

بودنـد می داد تا یک کلمه از کتاب تورات برایش معنا کننـد. در آن گرما همه مردم بیست، سـی پله زیر زمین می رفتند تا در محیط خنکی باشـند، و حتی در حرم عسـکریین علیهماالسـلام هم کسی پیدا نمی شد و از گرما ضریح داغ می شد تا جایی که نمی شد بر آن بوسه زد. عده ای برای آن که لبشان نسوزد عبا را روی ضـریح می گذاشتند و روی عبا را می بوسیدند. مرحوم بلاغی در چنین وضـعیتی تورات را که دو برابر قرآن است زیر بغل می گرفت و از بچه ها معنای کلمات آن را می پرسـید و به این شکل لغت عبری را یاد گرفت.

مرحوم بلاغی با خود نگفت خـدایا، نه دانشـگاهی وجود دارد که عبری یاد بگیرم، نه پولی دارم و نه طاقت گرما دارم. بلکه با تعقل و تـدبری که حضـرت صادق علیه السـلام می فرماید، به این نتیجه رسـید که به رغم تهی دستی برود از بچه های یهودی یـاد بگیرد و کلمه کلمه یـاد گرفت. عبری لغتی است که هر چنـد با زبان عربی خویشاونـد و هم ریشه است، شـباهت زیادی به عربی ندارد و آموختن آن آسان نیست. چه قدر صبر و کوشـش خسـتگی ناپذیر لازم است تا از طریق معلمانی که بچه هستند، بر این زبان تسلط حاصل شود. آن وقت ما بیاییم این صبر را با صبر خود، مقایسه کنیم، اصلا قابل قیاس نیست.

آن بزرگوار با چنین مشـقت های طاقت فرسایی کتاب های الهدی و الرحله را نوشت. من ده ها کتاب در مناقشه کتاب عهدین دیـده ام، امـا واقعـا این دو کتاب مرجعی برای محققان است و دیگران نیز که خواسـته انـد در این زمینه کتاب بنویسـند از آنها استفاده کرده اند.

این معنـای صبر در تبلیغ است. حـال روز قیامت، ما را کنار شـیخ جواد بلاغی می گذارنـد!؟ امثال ما هرگز شایسـتگی مقایسـه شدن با ایشان را نداریم.

حضرت امام صادق علیه السلام از خسته نشدن در صبر و تبلیغ، به دین خدا تعبیر کرده اند.

ماجرای حضـرت نوح، ابراهیم، موسـی، عیسی، و خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همه برای بشر سرمشق و آکنده از پنـد است. خـدای متعال در چنـدین جای قرآن به پیامبر می فرمایـد: پیامبران اولوالعزم قبل از تو نیز تکذیب می شدند: «کذبت رسل من قبلك فصبروا [۱۴۴]؛ پیش از تو پیامبرانی تکذیب شدند پس صبر کردند». در بعضی از این آیات کلمه

[صفحه ۱۰۲]

«رسل» با «أل» آمده است که جمع محلای به الف و لام از جمله صیغه های عموم است و دلالت آن بر عموم از بقیه صیغه های عموم فراگیرتر است. یعنی تمام پیامبران، بدون استثنا تکذیب می شدند.

البته هم چنان که اشاره شـد این سـفارش ها از باب «ایاك اعنی و اسـمعی یا جاره» [۱۴۵] است. درست است که مخـاطب این آیات، رسول خدا است، اما مخاطب اصـلی تمامی انسان ها می باشند. یعنی ای انسان ها، باید صبر داشته باشید صبر نیز تصمیم می خواهـد. اگر کسـی تصـمیم گرفت و صبر نیز پیشه کرد، موفق خواهـد شد، اما اگر صبر نکرد، نه تنها موفق نمی شود، بلکه خود را در معرض نابودی قرار می دهد. در این قسمت از نامه نیز، حضرت تهدید به خشم الهی کرده و فرموده است: اگر صبر پیشه نکنیـد دچار عـذاب الهی می شوید. در امر تبلیغ صبر مقدمه واجب است و باید صبر به خرج داد تا حجت بر طرف مقابل تمام شود کافری که

شما را نمی شناسد، و مغزش از اندیشه های باطل و انحرافی آکنده است، مطمئنا با یک بار دعوت کردن مسلمان نمی شود و گفته شما را نمی پذیرد.

پیامبران، ائمه، صالحان، علما و اتقیای گذشته یک مطلب را بارها تذکر داده اند. خود قرآن نیز گاهی یک مطلب را بارها و بارها یادآوری کرده است. باید یک مطلب را به قدری با انواع شیوه ها و براهین خردمندانه و استوار، تکرار کرد که طرف مقابل قانع شود. حال اگر پذیرفت و هدایت شده، و اگر نپذیرفت دست کم حجت بر او تمام شده است و گوینده نیز تکلیف خود را انجام داده است. مقام اثبات در امر تبلیغ بسیار مهم است. باید کاری کرد که مخاطب بر سر دو راهی قرار گیرد و به درستی سخن شما اعتقاد پیدا نماید، و همان گونه شود که خدای متعال در قرآن فرموده است: «و حجدوا بها و استیقنتهآ أنفسهم [۱۴۶]؛ و در حالی که یقین داشتند از روی ستم و طغیان انکارش کردند». آری، اگر حجت تمام شد، انسان دیگر وظیفه ای ندارد، اما تا بخواهد به این جا برسد باید بارها تکرار کند و نرمی سخن و گفتار خردمندانه و موعظه و حکمت لازم است.

[صفحه ۱۰۳]

بسیاری از منبری ها و وعاظ موفق قبل از منبر فکر می کنند که چگونه سخن بگویند تا گفتارشان بر دل مستمع بنشیند. اول آیه بخوانند یا اول داستان بگویند؟ روایت را کجای سخن بگنجانند؟ مطالب را چگونه سامان دهند؟

شخصی برای بنده نقل می کرد که چهل سال پیش واعظی در کربلا منبر می رفت. تصمیم گرفته بود ده شب درباره فضیلت نماز شب سخنرانی کند. پس از آن ده شب تمامی

اهـل آن جلسه نمـاز شب خوان شدنـد. در مورد نمـاز شب آیات، روایات و قصه های بسـیاری وجود دارد. اگر یک شب منبر کارگر نبود شب دیگر، و اگر باز هم مؤثر نیفتاد شب دیگر تا سرانجام اثر کند و شخصی را نماز شب خوان نماید.

انسـان بایـد صبر را جزء زنـدگی خود قرار دهـد؛ صبر در مقابـل پـدر و مـادر، صبر در مقابل زن و بچه، صبر در مقابل برادر و خواهر. این ها همه لازمه ی زنـدگی است. باید صبر پیشه کرد. گاهی مبلغان دین را به سـخره می گیرند، گاهی به آنان ناسـزا می گویند، به هر حال باید صبر پیشه کرد. «یا حسـره علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یسـتهزءون [۱۴۷]؛ دریغا بر این بندگان! هیچ رسولی بر آنان نیامد مگر این که او را ریشخند می کردند».

خداوند تکوین را چنین قرار داده که افراد این اختیار و قدرت را داشـته باشـند که پیامبران را ریشـخند کنند، ولی در تشـریع از این کار نهی کرده و پیامبران را هم به صبر فرمان داده است.

[صفحه ۱۰۵]

## آثار دعا

### اشاره

أکـثروا من أن تـدعوا الله فـان الله یحب من عبـاده المؤمنین أن یـدعوه و قـد وعـد عبـاده المؤمنین بالاسـتجابه و الله مصـیر دعـاء المؤمنین یوم القیـامه لهم عملا یزیـدهم به فی الجنه [۱۴۸]؛ به درگاه خـدای متعال فراوان دعا کنیـد؛ زیرا خدا دوست دارد که بندگان با ایمانش به درگاه او دعا کنند و به آنها وعده اجابت داده است. خدا دعای مؤمنان را در روز قیامت به صورت عملی در می آورد که با آن در بهشت بر پاداش و جایگاهشان می افزاید.

دعا و کوشش دو راه رسیدن به اهداف و

آرزوها است. هیچ کدام از این دو کار بر دیگری برتری ندارد و هر دو با هم انسان را به نتیجه دلخواه می رساند، درست مانند دو رشته سیم که با یکدیگر لامپ را روشن می کنند. همان خدایی که فرموده است: «و أن لیس للانسان الا ما سعی [۱۴۹]؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست» و «و أن سعیه سوف یری [۱۵۰]؛ [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد»، در جای دیگر می فرماید: «قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعآؤکم [۱۵۱]؛ بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند».

هیچ کدام از این دو به تنهایی و بدون وجود دیگری ثمربخش نیست. همان طور که

[صفحه ۱۰۶]

کوشش بدون دعا نتیجه ندارد، دعا بدون سعی و کوشش نیز فایده ای به همراه نخواهد داشت؛ چرا که اراده ی خالق یکتا بر این تعلق گرفته است که این دو با یکدیگر اثر داشته باشند.

در سیره معصومین علیهم السلام نیز جایی نیست که وجود مقدس آن بزرگواران یکی از این دو کار را بدون دیگری سفارش کرده باشند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند در وصف ایشان فرموده است: «لولاک لما خلقت الافلاک [۱۵۲]؛ اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم»، با وجود این که همیشه دست به دعا بودند و از خداوند استمداد می طلبیدند، دست از تلاش نیز بر نمی داشتند و همواره مشغول تبلیغ اسلام و آماده سازی مسلمانان برای ایستادگی در برابر مشرکان بودند.

حضرت امام صادق علیه السلام در این بخش از رساله خویش، شیعیان را به زیاد دعا کردن و استمرار در این کار فرا می خواند. انسان باید برای هر خواسته مشروعی دعا

نمایـد و دعا کردنش اسـتمرار داشـته باشـد، به نحوی که بگویند: زیاد دعا می کند. دعا کردن باید به گونه ای باشد که انسان خود بـاور کنـد که دست کم پـایین ترین درجه ی دعا را انجام داده و در این امر کوتاهی نکرده است. در جمله «اکثروا من ان تـدعوا الله» متعلق دعا حذف شده است و حذف متعلق افاده عموم می کند؛ یعنی باید در همه چیز دعا کرد. تنها جایی که نباید دعا کرد، دعا کردن برای محرمات است. در غیر این مورد، دعا کار پسندیده ای است.

«فان الله یحب من عباده المؤمنین...»، مرحوم علامه مجلسـی در مورد این عبارت فرموده است: مراد آن است که خداوند از بین اعمالی که بنـدگان مؤمن او انجام می دهند دعا کردن آنها را دوست دارد، نه این که فقط خداوند بنده ای را که دعا می کند دوست دارد. ظاهر عبارت نیز نظیر ایشان را می رسانـد. البته، این منافات با آن نـدارد که خداونـد اعمال دیگری را نیز دوسـت داشته باشد، ولی این یک شاخص است و در همین حد می توان گفت که خداوند دعا کردن مؤمنان را دوست دارد.

[صفحه ۱۰۷]

## چگونگی استجابت دعا

گاهی اوقات هر قـدر دعا کرده ایم، دعایمان مسـتجاب نشده است. امام صادق علیه السـلام در اشاره به این مسـئله می فرمایند: این دعاها از بین نرفته و باقی می مانـد و در روزی که احتیاج شـما بیشتر است، مسـتجاب می شوند، آن روز، جز قیامت نیست. خداونـد دعـای مسـتجاب نشـده ی مؤمنـان را نگه می دارد و بیشـتر از آنچه فکر می کردنـد و توقـع داشـتند در بهشت به آنها خواهد داد. فرض کنید روزی شخصی از سر احتیاج و اضطرار از شما پولی بخواهد اما شما متوجه شوید

احتیاج او به این پول حیاتی نیست و ضرورتی ندارد این پول را به او بدهید، اما همان لحظه مبلغ مورد نظر او را به حسابی که به نام اوست واریز می کنید تا روزی که آن شخص نیاز شدیدی به پول پیدا کرد آن را به او بدهید و بگویید من این پول را برای چنین روزی نگه داشته بودم که به شما بدهم. ماجرای دعا و استجابت آن نیز چنین است. ممکن است بنده ای از خداوند بخواهد اسباب مسافرت یک ماهه ای برایش فراهم گردد تا در آن یک ماه خوش باشد. شاید این دعا مستجاب نشود، اما در عوض به جای یک ماه، خداوند یک هزار سال خوشگذرانی در بهشت به او عطا خواهد کرد. در روایت آمده است که آرزوها و دعاهایی که در این دنیا مستجاب نشده است روز قیامت به گونه ای مستجاب می شوند که انسان آرزو می کند که ای کاش هیچ کدام از دعاهایم در دنیا مستجاب نمی شد. شیعیان کم و بیش به این مسایل عقیده دارند، اما فهمیدن آن بسیار مهم است.

روایتی از ابن فهد حلی [۱۵۳] در عده الداعی نقل شده است که در بحارالانوار و مستدرک سفینه البحار نیز آمده است:

«فیما أوحی الله الی داوود: من انقطع الی کفیته و من سئلنی أعطیته، و من دعانی أجبته و انما أؤخر دعوته و هی معلقه، و قد استجبتها له حتی یتم قضائی، فاذا تم قضائی أنفذت ما سأل. قل للمظلوم انما أؤخر دعوتک و قد استجبتها لک علی من ظلمک لضروب کثیره غابت عنک، و انا

[صفحه ۱۰۸]

أحکم الحاکمین. اما أن تکون قد ظلمت رجلا فدعا علیک فتکون هذه بهذه

لا لکَ و لا علیکَ [۱۵۴]؛ از جمله چیزهایی که خدا به حضرت داوود علیه السلام وحی فرمود این بود: هر کس از غیر من قطع امید کند، او را بی نیاز کنم و هر کس از من بخواهد به او عطا می کنم و هر کس مرا بخواند اجابت می کنم، هر چند اجابت دعای او را تا آن زمان که مقدر کرده ام به تأخیر اندازم و چون زمان مقدر به سر آید خواسته اش را جامه ی تحقق پوشم. به مظلوم بگو اجابت دعا و نفرین تو را علیه ظالم به تأخیر می اندازم و به اشکال گوناگونی که خبر نداری، علیه او کارگر می گردانم و من نیکوترین داوران و دادگسترانم. چه بسا به شخصی ستم کرده ای و تو را نفرین کرده باشد. در آن صورت دعای تو در برابر دعای او خنثی می شود و نه به سودت چیزی مستجاب می شود و نه به زیانت».

گاهی اوقات ممکن است شخص در عین حالی که مظلوم است، زیر دستانش در جای دیگری به کسی ظلم کرده باشند و او نیز از سویدای دل دعایی کرده باشد. نقل شده است که عده ای از مؤمنان برای رفع ظلمی که به آنها وارد شده بود دعا می کردند و از خداوند استمداد می طلبیدند، اما دعایشان مستجاب نمی شد. یکی از زهاد و بندگان خاص خدا در عالم مکاشفه یکی از معصومین علیهم السلام را دیده بود که فرموده بودند: «سبقتکم دعوه مستجابه» یعنی شما قبلاً ظلمی مرتکب شده بودید که علیه شما دعا کرده بودند. از این رو دعاهای شما مستجاب نمی شود.

انسان باید توجه داشته باشد که در زندگی ظلمی مرتکب نشود. استاد نباید نسبت به شاگرد ظلم کند،

پـدر و مادر نبایـد به فرزنـد ظلم کننـد. در تمام روابط بایـد به این موضوع توجه داشت همان طور که در معامله و خرج کردن پول دقت لازم است، در معاشرت با دیگران نیز باید با دقت تمام، مواظب کردار خود باشیم تا مبادا ظلمی از ما سر زند.

در ادامه روایت پیشـین آمـده است: «و اما أن تکون لک درجه فی الجنه لا تبلغها عنـدی الا بظلمه لک [۱۵۵]؛ و چه بسا درجه ای برایت در بهشت مقرر شده باشد که در نزد من به آن

[صفحه ۱۰۹]

دست نیابی مگر این که مظلوم واقع شوی».

تنها قسـمت کوچکی از درجات بهشت مربوط به نماز و روزه و عبادت است و قسـمت اعظم آن در مقابل فشارها و سختیهایی است که انسـان در دنیـا متحمـل می گردد. اگر منزلت کسـی در بهشت دارای ۱۸۰۰ درجه باشـد، ممکن است پنجـاه درجه به سبب عبـادت، صـد درجـه بـه سـبب خیرات، و دویسـت درجه آن به پـاس حسن خلق باشـد، امـا هزار درجه به دلیـل فشـار و مظلومیت در دنیا است.

در دنباله همین روایت می فرمایـد: «لأنی أختبر عبادی فی أموالهم و أنفسـهم؛ زیرا من بنـدگانم را در مال و جانشان آزمون می کنم».

## شروط استجابت دعا

«عن أبی عبـدالله، قـال: کان بین قوله قـد اجیبت دعوتکما و بین أن اخـذ فرعون أربعون سـنه [۱۵۶]؛ از امام صادق علیه السـلام روایت شده است که فرمودند: بین این گفته خدا که فرمود: دعای شما مستجاب شد، و مرگ فرعون چهل سال طول کشید».

خدای متعال به موسی و هارون علیهماالسلام می فرماید: «دعای شما مستجاب شد»، اما این استجابت چهل سال طول کشید.

«ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه و آله و سلم

فقـال ادع الله أن یسـتجیب دعائی فقال اذا أردت ذلک فأطب کسـبک [۱۵۷]؛ مردی خـدمت رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم رسـید و از ایشان خواست تا از خـدا بخواهد دعای او مسـتجاب گردد. رسول خدا فرمودند: اگر می خواهی خدا دعای تو را مسـتجاب نمایـد، کسب خود را پـاکیزه کن و در جـامعه غل و غش نکن.» این یکی از شـروط اسـتجابت دعا است. بنابراین کسی که می خواهد دعایش مستجاب گردد نباید دیگران را در معامله فریب دهد.



«روی أن موسـی رأی رجلا یتضـرع تضرعا عظیما و یدعوا رافعا یدیه و یبتهل [۱۵۸]؛ روایت شده است که حضرت موسی علیه السـلام شخصی را دید که سخت در حال تضرع است و در حالی که دست هایش را بلند کرده، با زاری به درگاه خدا دعا می کند».

ابتهال انواعی دارد. یکی از آنها این است که انسان دست هایش را به سوی خـدای متعال بلنـد نمایـد و آنها را از یکـدیگر باز کرده، دعا نماید. حضرت موسی شخصی را دید که با این حال به درگاه خدای متعال دعا می کرد به حضرت موسی وحی شد که: «لو فعل کـذا و کذا لما اسـتجبت دعائه، لأن فی بطنه حراما، و علی ظهره حراما و فی بیته حراما [۱۵۹]؛ این مرد هر قدر دعا کنـد دعـای او را مسـتجاب نخواهم کرد چرا که لباسـش حرام، خوراکش حرام و در خانه اش نیز حرام است». کنایه از این که وسایل خانه اش دزدی است یا زنش کار حرام انجام می داده است. به هر حال مراد حرامی است که انسان در برابر آن مسـئول است، و الا اگر در حرام نقشی نداشته باشد

عقوبت ندارد.

غرض این که استجابت دعا نیز مانند بسیاری از کارهای روزمره ما شروط و قیودی دارد. کسی که می خواهد ازدواج کند، چه بسا با همسرش شرط و شروط می گذارد، آن که می خواهد خانه ای معامله کند با شرط و شروط معامله می کند. هر کاری شرط و شروطی دارد و استجابت دعا نیز از این قاعده بیرون نیست. نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ان الله یحب السائل اللحوح [۱۶۰]؛ خدای متعال بنده ای را که در خواهش خود پافشاری می کند، دوست می دارد.»

بندگان خداوند پافشاری و اصرار را دوست ندارند و اگر کسی چیزی از آنها بخواهد و پاسخشان منفی باشد، ولی اصرار فراوان طرف مقابل را ببینند به ستوه می آیند. اما خدای متعال چنین نیست و اصرار و الحاح بندگان خود را دوست دارد. پس اگر چیزی از خدا خواستید و یک بار، دو بار، سه بار، ده بار، یا صد بار گفتید و برآورده نشد، خسته نشوید

[صفحه ۱۱۱]

و دوباره از خدا بخواهید؛ چرا که تکرار یکی از شروط استجابت دعا است. در همین زمینه روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «و الله لا یلح عبد مؤمن علی الله فی حاجه الا قضاها له [۱۶۱]؛ هیچ بنده مؤمنی نیست که با اصرار از خدای متعال حاجتی بخواهد و خدا آن حاجت را برآورده نکند».

## موانع استجابت دعا

حضرت امیر علیه السلام مشغول خواندن خطبه ای بودند. در میان خطبه شخصی درباره قول خداوند متعال که می فرماید: «ادعونی أستجب لکم [۱۶۲]؛ بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را» پرسید و به حضرت عرض کرد: «فما بالنا ندعو فلا یجاب [۱۶۳]؛

چرا ما دعا می کنیم، ولی مستجاب نمی شود؟» حضرت در جواب آن شخص فرمودند: «ان قلوبکم خانت بثمان خصال؛ هشت چیز است که مانع استجابت دعای شما است: «أولها انکم عرفتم الله فلم تؤدوا حقه کما أوجب علیکم فما أغنت عنکم معرفتکم شیئا؛ اول اینکه خدا را شناختید، اما حق معرفت او را ادا نکردید. از این رو این شناخت سودی به شما نرساند.» شخصی که به ما احسان می کند، فراموش نمی کنیم و همیشه سعی می کنیم در حد توان، احسان او را جبران کنیم خدای کریم به ما بسیار احسان کرده و آنچه داریم از جانب او است. پس باید در حد توان خویشتن به فکر جبران باشیم و این کار تأمل و تدبر می خواهد. خدا در قرآن با تعابیر مختلفی چون «افلا- یتدبرون»، «افلا- یتفکرون»، و «افلا- یعقلون» مردم را به تدبر و تعقل بیشتر فراخوانده است.

«و الثانیه انکم آمنتم برسوله، ثم خالفتم سنته، و أمتم شریعته، فأین ثمره ایمانکم؛ دوم این که ابتدا به رسول خدا ایمان آوردید، سپس به مخالفت با او پرداختید و شریعت آن حضرت را از بین بردید، پس فایده ایمان شما چه بوده است؟»

[صفحه ۱۱۲]

انسانها باید خود را با سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تطبیق دهند و ملاحظه نمایند که چند درصد از شریعت در وجود آنها زنده است؟

«و الثالثه انکم قرأتم کتابه المنزل علیکم، فلم تعملوا به و قلتم سمعنا و أطعنا، ثم خالفتم؛ سوم اینکه آیات کتاب خدا را قرائت کردید، اما به آن عمل نکردید و به مخالفت با قرآن برخاستید.»

«و الرابعه قلتم انکم تخافون من النار و أنتم فی کل

وقت تقدمون الیها بمعاصیکم، فأین خوفکم؛ چهارم این که گفتید از آتش دوزخ می ترسید، اما همیشه با ارتکاب گناه به سوی آن پیش می روید. پس ترستان کجاست؟»

«و الخامسه انکم قلتم انکم ترغبون فی الجنه و أنتم فی کل وقت تفعلون ما یباعدکم منها فأین رغبتکم فیها؛ پنجم این که گفتید بهشت را می خواهید اما همیشه مرتکب اعمالی می شوید که شما را از بهشت دور می کند. پس علاقه شما به بهشت کجاست؟» طلبه ای که بیشتر اوقاتش را بیهوده می گذارند نمی خواهد عالم شود. فرد کاسبی که در روز فقط پانزده دقیقه مغازه اش را باز می کند کاسب نیست و در حقیقت نمی خواهد کاسبی کند کسی که خواهان بهشت است، اما عملی برای آخرت خویش انجام نمی دهد، در واقع نمی خواهد به بهشت راه یابد.

«و السادسه انکم أکلتم نعمه المولی و لم تشکروا علیها؛ ششم اینکه از نعمت های الهی استفاده می کنید، اما شکر آن را به جا نمی آورید.» تمام اطراف شما و حتی وجود انسانها را نعمت های الهی فراگرفته است: نعمت زبان، گوش، دست، پا و... انسان در حالت عادی متوجه نعمت ها نیست و تنها در هنگام از دست دادن نعمت است که قدر آن را می فهمد. کسی که زبان ندارد، نمی تواند خواسته هایش را تفهیم کند. کسی که گوش ندارد، نمی تواند بشنود. اعضای بدن نعمت های خدا هستند. در روایات آمده است که این کوتاه فکری و کوتاه بینی است که فقط نعمت های ظاهری خداوند را به حساب آوریم.

«و السابعه أن الله أمرکم بعداوه الشیطان و قال: (ان الشیطن لکم عدو فاتخذوه عدوا) [۱۶۴]،

[صفحه ۱۱۳]

فعادیتموه بلا قول [بالقول] و والیتموه بلا مخالفه [بالمخالفه]؛ هفتم آن که خدا شما را به دشمنی

با شیطان فرمان داد و فرمود: «شیطان دشمن شما است پس او را دشمن بدارید». ولی شما با او از در دوستی درآمدید. با زبان گفتید که شیطان را دشمن به حساب می آورید، اما با اعمال زشت دوست او هستید.

«و الثامنه أنکم جعلتم عیوب الناس نصب عیونکم و عیوبکم وراء ظهورکم؛ هشتم آن که عیب های مردم را پیش رو و عیب های خود را در پشت سر خود قرار دادید».

«تلومون من أنت أحق باللوم منه فأی دعاء یستجاب لکم مع هذا و قد سددتم أبوابه و طرقه؛ کسی را ملامت می کنید که خود برای ملامت از او سزاوارترید با این اوضاع و احوال که درهای استجابت را بسته اید دیگر چطور انتظار دارید دعاهایتان مستجاب گردد؟»

اگر کسی یکی از این عیب ها را داشته باشد، استجابت دعایش مشکل است، چه رسد به این که مشکلات و گناهانش دو چندان باشد. حضرت در ادامه، راه بیرون شدن از این مشکل را چنین تصویر می کنند:

«فاتقوا الله و أصلحوا اعمالکم و أخلصوا سرائرکم و أمروا بالمعروف و انهوا عن المنکر فیستجیب الله لکم دعائکم [۱۶۵]؛ اعمال خود را اصلاح، درون خود را خالص کنید و امر به معروف و نهی از منکر را به جا آورید تا خدا دعای شما را مستجاب کند».

امام صادق علیه السلام در حدیثی درباره موانع استجابت دعا می فرمایند: «التی ترد الدعاء و تظلم الهواء عقوق الوالدین [۱۶۶]؛ از جمله کارهایی که باعث مردود شدن دعا و تیرگی هوا می شود نافرمانی والدین است» عقوق به معنی ترک است. از آن رو به گوسفندی که برای بچه سر می برند «عقیقه» می گویند که او را از بلا دور می کند. معنای

عاق والدین فقط این نیست که پدر و مادر، فرزند خود را عاق نمایند. انجام دادن کاری برخلاف میل پدر و مادر نیز، بین آنها فاصله ایجاد می کند و مانع از استجابت دعا می گردد. احترام پدر و مادر و تأمین خواسته های آنان بسیار مهم است. خدای متعال در قرآن می فرماید:

[صفحه ۱۱۴]

«و ان جاهداک علی أن تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما و صاحبهما فی الدنیا معروفا [۱۶۷]؛ و اگر تو را وادارند تا درباره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی، از آنان فرمان مبر و[لی] در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن».

فقط در جایی که فرزند را امر به شرک می کنند اطاعت از آنها لازم نیست. در بقیه موارد تأمین نظر آنها لازم است. کسی که با پدر و مادرش تندی می کند، دعایش بالا نمی رود و مستجاب نمی شود.

«عن نوف عن امیرالمؤمنین علیه السلام، قال: ان الله أوحی الی عیسی بن مریم... قل لهم اعلموا انی غیر مستجیب لأحد منکم دعوه و لأحد من خلقی قبله مظلمه [۱۶۸]؛ خداوند به عیسی بن مریم می فرماید: ای عیسی، به بنی اسرائیل بگو: اگر کسی به افرادی ظلم کند تا زمانی که ظلم باقی باشد دعای کسی مستجاب نمی شود».

در دنباله همین حدیث حضرت می فرمایند: «یا نوف، ایاک أن تکون عشارا أو شاعرا أو شرطیا أو عریفا [۱۶۹]؛ ای نوف، مبادا مأمور ستاندن مالیات، شاعر، پاسبان، یا نماینده ظالم باشی.» شاید منظور از شاعر در این جا شاعرانی باشند که مدح اهل باطل می کنند و به دروغ شعر می سرایند.

ائمه علیهم السلام شعرا را به سرودن شعرهای خوب ترغیب می کردند و به آنها جایزه می دادند

تا شعر خوب بسرایند. شاعری [۱۷۰] نزد امام کاظم علیه السلام بود امام علیه السلام فرمودند: این شعر از شما است:

فالان صرت الی امیه

و الأمور الی مصائر [۱۷۱].

این شعر که امام علیه السلام به آن اشاره فرموده شعر طولانیی است که می گوید: خلافت

[صفحه ۱۱۵]

امروز به بنی امیه رسید و بنی امیه برای خلافت درست شده و سزاوار خلافتند.

شاعران بد در برابر مال بی ارزش دنیا ارباب زر و زور را می ستایند. خدا دعای چنین شاعرانی را مستجاب نخواهد کرد.

«عریف» یعنی کسی که مردم را نزد ظالم معرفی می کند و «شرطه» کسی است که مظلوم را جلب می کند.

«فان نبی الله داود خرج ذات لیله فنظر الی السماء فقال انها الساعه التی لا ترد فیها دعوه الا دعوه عریف أو دعوه شاعر أو دعوه عاشر [۱۷۲]؛ حضرت داوود شبی به آسمان نگاه کرد و گفت در این شب دعای همگان مستجاب خواهد شد الا دعای عریف و شاعر و عاشر».

مختصر این که دعا باید با عمل همراه باشد و دعای بدون عمل و عمل بدون دعا فایده ای ندارد. مقام دعا مقام بسیار بلندی است که خدای متعال به انسان عطا فرموده است. شخصی که عالم یا پولدار می شود، دیگر مردم را به ملاقات خود راه نمی دهد، اما خدای بزرگ که مالک همه هستی است، به انسانها اجازه داده است که دعا کنند. اگر خدا رخصت دعا کردن را به انسان ها نمی داد، چه راهی برای ارتباط با خداوند وجود داشت؟

اما این مقام که خداوند به انسان عطا کرده، شرطهای متعددی دارد که به جای آوردن آنها کار مشکلی است و اگر کسی بتواند کتابی بنویسد و در آن موانع استجابت دعا را گردآوری کند

که بسـیار پسـندیده ای انجام داده است. این کار باعث می شود که مردم بفهمند به سـبب چه اعمالی دعای آنها مستجاب نمی گردد.

مرحوم سـید بن طاووس در مهج الدعوات یکی از شروط استجابت دعا را چنین بیان کرده است: «أن لا یکون عاذرا لظالم علی ظلمه [۱۷۳]؛ این که توجیه کننده ستم ستمگران نباشد». توجیه کار ظالمان و عذر تراشیدن برای آنان باعث می شود که دعای انسان مستجاب نگردد.

[صفحه ۱۱۷]

## احسان به خویشتن

### اشاره

و أحسنوا الی أنفسکم ما استطعتم، فان أحسنتم أحسنتم لأنفسکم و ان اسأتم فلها و جاملوا الناس [۱۷۴]؛ تا می توانید به یکدیگر نیکی کنید؛ زیرا هر چه خوبی کنید به خود کرده اید و اگر بدی کنید به خودتان بدی کرده اید.

در کتاب های بلاغت، اصـطلاحی به نام «تقابل جمعین» آمده است، یعنی جمله ظهور در کل فرد داشـته باشد، مثلا وقتی گفته می شود «باع القوم دوابهم» معنای جمله این است که افراد قوم هر کـدام به طور جـداگانه حیوانات خود را فروختند، نه این که همه قوم تمام حیواناتشان را جمع کرده باشند، آن گاه در یک معامله همه را یک جا فروخته باشند.

فرمـایش گران بهـای امام علیه السـلام نیز در این جا مصـداق تقابل جمع است. به این معنا که منظورشان این بوده است که هر کـدام از شـیعیان بایـد در حق نفس خویشـتن نیکی نمایـد، یعنی من به نفس خود نیکی کنم، شـما به نفس خود نیکی کنید، و همین طور همه مردم.

امـام علیه السـلام در این بخش از سـخنان خویش از شـیعیان می خواهنـد که به خود نیکی کننـد. امـا منظور از احسان و نیکی چیست؟ شاید در ابتدای امر انسان تصور کند این مطلب روشن است و نیاز به

گفتن نـدارد. ولی امـام در دنبـاله روایت آیه ای را می خواننـد که تـا حـدودی منظور ایشـان را از احسان روشن می کنـد: «ان أحسنتم أحسنتم لأنفسكم و ان أسأتم

[صفحه ۱۱۸]

فلها [۱۷۵]؛ اگر کار خوب انجام دهید، در حق خود خوبی کرده اید و اگر کار بدی را مرتکب شدید، در حق خود بدی کرده اید». امام صادق علیه السـلام، قبل از ذکر این آیه می فرمایند هر اندازه می توانید در حق خود خوبی کنید و تعبیر «ما استطعتم» را به کار می برند. در روایات و آیات دو کلمه «استطعت و شئت» از لحاظ معنا تفاوت دارند و در موارد مختلفی استعمال شده انـد. اسـتطعت، ناظر به امر لازم و مهمی است و هر جا ذکر گردد، به این معنا است که تا هر قـدر می توانی انجام بـده، یعنی تا زمانی که یک کار لازم است باید آن را انجام دهی. در قرآن کریم آمده است: «فاتقوا الله ما اسـتطعتم [۱۷۶]؛ تا جایی که می توانید تقوای الهی پیشه کنید» یعنی هر چقدر که می توانید تقوا داشـته باشـید، مگر در جایی که نمی توانید، که در آنجا دیگر اسـتثنای منفصل است. و «و لله علی الناس حج البیت من اسـتطاع [۱۷۷]؛ حـج این خانه برای خدا بر کسـی که می تواند واجب است» ولی در مقابل، «شئت» برای امور دلخواه و اختیاری است؛ برای مثال شیخ در مکاسب روایتی از حضرت امیر علیه السلام نقل کرده است که در آن می فرماینـد: «أخوك دینك فاحتط لدینك بما شـئت [۱۷۸]؛ برادر تـو دین تو است پس هر چه می توانی برای دین خود احتیاط کن»، آبی که مشتبه است و انسان نمی داند پاك است یا جنس، بهتر است از آن

پرهیز شود. بنابراین کلمه «شئت» متضمن امر لازم نیست، بلکه اگر در جایی ذکر شد نشان دهنده ی آن است که هر اندازه که می خواهی این کار را انجام بده. در این قسمت از رساله نیز از لفظ «استطعت» استفاده شده است که متضمن امر لازم است. ناگفته نماند این قانون در امور اقتضایی وجوب، و در امور غیر اقتضایی استحباب را می رساند. در هر صورت امام در اینجا نفرموده اند: «ما شئتم»؛ یعنی تا جایی که دلتان می خواهد به خود احسان کنید، بلکه احسان به خویشتن را امری لازم دانسته اید که در صورت امکان انسان ها نباید از آن دریغ ورزند و غافل بمانند.

[صفحه ۱۱۹]

حضرت برای روشن شدن بهتر کلام خویش، آیه ای از قرآن را شاهد آورده اند که نشان می دهد هر که نیکی کند در حقیقت به خود نیکی کرده است. روایتی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «من به کسی احسان نکرده ام و کسی در حق من بدی نکرده است». عرض شد: یا امیرمؤمنان، شما در طول عمر خویش به همه احسان کرده اید و افرادی نیز به شما اسائه ادب کرده اند. حضرت فرمودند: «هر چه احسان کرده ام به خود کرده ام، و هر کسی به من بدی کرده به خودش بدی کرده است».

انسان باید باور داشته باشد هنگامی که به دیگران کمك و نیکی می کند در واقع به خودش نیکی کرده است. گر چه طرف مقابل از نیکی ما سودی می برد، اما سود بیشتری نصیب خود ما می شود. در ظاهر آن که از ما درس می آموزد، عالم می شود، آن که از ما پول می خواهد مشکلش حل می شود، اما ثوابی که در نامه اعمال ما ثبت

می گردد، به مراتب بیشتر از سودی است که آنهـا از نیکی ما برده انـد. چرا که در آخرت این نیکی ها خریـدار دارد و به کار می آید، اما کاربرد پول فقط در این دنیای فانی است. کسـی که در مقابل تندخویی برادر مؤمنش بردباری می کند و شکیبایی از خود نشان می دهد، به او احسان نکرده، بلکه به خویشـتن احسان کرده است. باید نیکی به دیگران در ما ملکه شود. باید در تمام ادوار زنـد گی، در توانگری و تنگـدستی، در گرفتاری و آسانی، در شادی و اندوه، این جمله در ذهن ما باشد: «و احسـنوا الی انفسـکم؛ به خود احسان کنید». مراد حضرت از این جمله این نیست که غذای خوب بخورید، پول بیشتری جمع کنید، و یا خوب استراحت کنیـد، بلکه می فرماید در مقابل بدی دیگران بردبار باشـید؛ چرا که این بردباری احسان به خودتان است. نقل شـده است که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی قـدس سـره [۱۷۹] زمـانی که زعـامت حوزه علمیه با آن همه مسـئولیت ها و سختی هـا بر عهـده ی ایشـان بود فرموده بودنـد: «از این که از اول مـاه تـا آخر مـاه از مردم پول بگیرم و قبض هـا را مهر کنم، دسـتانم خسـته می شود!» با این که ایشان با آن پول شـهریه طلاب را می دادند و قاعدتا باید از وصول این وجوه خوشحال می شد؛ چرا که اگر این پول ها نمی رسید باید

[صفحه ۱۲۰]

قرض می کردنـد و بـا مشـکل مواجه می شدنـد. در عین حال فرموده بودنـد، پول دادن برای من آسان تر از پول گرفتن است. انسان وقتی پول را می گیرد، مسـئولیتی را پذیرفته است و وقتی آن پول را، البته با رعایت ضوابط، می دهد از مسئولیت رهایی می یابد و

بارش سبک می شود.

## خدمت به خلق و آخرت

در روایات متعددی آمده است که: اگر کسی را یافتید که نیاز عالم آخرت شما را با خود به آن جا ببرد و در آن جا به شما باز گرداند فورا احتیاج او را برآورده کنید. زاد و توشه و نیاز آخرت چیزی جز خوش اخلاقی، صدقه دادن، خیرات کردن، منبر رفتن، تدریس کردن، هدیه دادن، خدمت به خلق و برآوردن حاجت دیگران نیست. پول در دنیا خیلی کارها می کند، و برای پول دارها نوعی خوشی است؛ چرا که به هنگام گرفتاری و احتیاج، دیگر لازم نیست به این و آن رو بیندازند و پول قرض کنند. پس پول داشتن در دنیا یک امتیاز است. عقل این مطلب را قبول دارد و کاملا منطقی است. اما باید به نفس قبولاند که وقتی کار خیری برای دیگران انجام می شود، در واقع مانند آن است که فاعل آن خیر برای خودش پول جمع می کند و بودجه آخرت خود را تأمین می کند، پس اگر در دنیا گره از کار کسی گشود و مشکلی را حل کرد، در آخرت صدها گره از کارهایش باز می شود. این است معنای احسان به خویشتن، نه این که انسان خوب بخورد، یا راحت بخوابد. از دنیا و پول فقط آنچه صرف آخرت و خدمت به خلق خدا می شود ارزش دارد و بقیه اش ضرر است.

در کتاب های قدیمی آمده است که شخصی با سوزاندن اسکناس آب سماوری را جوش می آورد. این کار، کار جاهلانه و بی ارزشی است که حکایت از بی عقلی شخص دارد؛ چرا که با آن پول هایی که سوزانده دو استکان چای نصیبش شده است و حال آن که می توانست با مقدار

اندکی از آن پول ها میلیون ها استکان چای بنوشد. عمری که، صرف خوش گذرانی می شود حکایت همان اسکناس هایی است که برای به جوش آمدن سماور مصرف می شود. از تمام عمر فقط لحظاتی ارزش دارد که صرف تأمین آخرت گردد و با آن مایحتاج جهان دیگر فراهم شود و بقیه اش تباه کردن سرمایه گران بهای عمر و جوانی

[صفحه ۱۲۱]

است. تلف کردن عمر هیچ فرقی با سوزاندن اسکناس نمی کند، بلکه ضرر تلف شدن عمر بیشتر است، چرا که با سرمایه ی عمر می توان آخرت را آباد کرد و صرف عمر در عیاشی و خوش گذرانی نابود کردن پربهاترین سرمایه در راه های بی ارزش است. کسی که سرمایه عمر و جوانی خود را بر باد می دهد از کسی که پول خود را هیزم سماور می کند به مراتب بی خردتر است.

«و أحسنوا الی أنفسکم ما استطعتم» استطاعت یعنی توانستن، یک شرط عقلی است، نه شرعی. فرض کنیم شخصی یکی از نزدیکانش مریض شده و پولی برای مداوای او نداشته باشد. آن شخص می توانسته پولی از کسی قرض کند و مریض خود را نجات دهد، اما این کار را نکرده و بیمار او در گذشته است. اگر از او بپرسند: آیا نمی توانستی پول قرض کنی و با آن مریض خود را مداوا نمایی؟ در جواب خواهد گفت: چرا می توانستم. این معنای استطاعت است. کسی که برای امرار معاش خود کاسبی می کند اگر یک روز اصلا کاسبی نکند و به خانه بیاید، به اهل و عیال خود بگوید: من امروز کاسبی نکرده ام، در نتیجه شما هم غذایی برای خوردن ندارید، آیا این جمله پذیرفتنی است؟ آیا عقلای عالم چنین سخنی را قبول خواهند کرد؟

معصومین علیهم السلام از

ما خواسته اند با استطاعتی که داریم آخرت خویش را آباد کنیم.

## صدقه و بی نیازی

در روایت آمده است که شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و به آن حضرت عرض کرد: من فقیر هستم و چیزی ندارم. حضرت فرمودند: صدقه بده. عرض کرد: یا رسول الله، ندارم. حضرت فرمودند: قرض کن، و صدقه بده. او نیز صدقه داد و گره از کارش گشوده شد. با این کار هم مشکل دنیایش بر طرف شد و هم ثوابی برای آخرت ذخیره کرد. البته، کار خیر را نباید با منت گذاشتن از بین برد. اگر کسی پول هنگفتی برای خودش در بانک پس انداز کند آیا درست است که بر دیگران منت گذارد؟ این کار خنده آور و مضحکی است. آن که برای دیگران کار خیری انجام می دهد و به دنبال آن بر آنها منت می گذارد، کار مضحکی انجام داده است. هم چنان که بارها اشاره شد ایجاد ملکه در

[صفحه ۱۲۲]

وجود انسان نیاز به تکرار فراوان دارد، باید بر نفس فشار آورد تا رام شود نفس بسیار سرکش است و حتی بعد از آن که رام شد گاهی یادش می رود و سرکشی می کند، ولی باید به آن فشار آورد تا اگر یک بار افسارش رها شد کار خراب نشود.

## استجابت سریع دعا

شخصی برای بنده با آب و تاب چگونگی برآورده شدن حاجتش را تعریف می کرد. می گفت: روزی حاجتی داشتم و توسلی انجام دادم، فورا حاجتم برآورده شد. او از این ماجرا که سال ها پیش اتفاق افتاده بود ابراز خوشحالی می کرد. زود برآورده شدن حاجت بسیار خوب است. ولی بسیاری از بزرگان، ترس این را داشتند که مبادا استجابت سریع دعایشان به معنی استدراج باشد. ذکر حکایتی در این باب

خالی از لطف نیست.

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام، خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، دعا کردم که خدا به من خانه ای بدهد، فورا خانه دار شدم؛ دعا کردم خدا به من هزار درهم بدهد، هزار درهم به دستم رسید (هزار درهم در آن روزگار پول هنگفتی بوده و ارزش آن معادل پنج حج نیابتی بوده است. یک حج نیابتی دویست درهم بوده است)؛ دعا کردم، خدا به من خادم بدهد صاحب خادم و عبد شدم. عرض کرد: یابن رسول الله، می ترسم این چیزها را که خداوند به من داده است از باب استدراج باشد. در عربی به پله «درج» می گویند. در روایات آمده است که اگر خدا کسی را دوست نداشته باشد و نخواهد در آخرت او را با اولیا و صالحان هم نشین نماید، او را استدراج می کند؛ یعنی پله پله او را به بدی می رساند. البته نه این که اجبارا او را بد کند، بلکه اسباب آن را در اختیارش قرار می دهد، و آن شخص آهسته آهسته بد می شود.

از این رو اولیای الهی وقتی حاجاتشان برآورده می شد می ترسیدند که مبادا خداوند آنها را به استدراج مبتلا کرده باشد.

حضرت امام صادق علیه السلام به آن شخص فرمودند: حال که می ترسی مستدرج باشی چه کار می کنی؟ عرض کرد: یابن رسول الله، خدا را شکر می کنم که محتاج کسی نیستم و مشکلی ندارم. حضرت فرمودند: آن خانه و پول کوچک تر از این «الحمدلله» است که تو

[صفحه ۱۲۳]

می گویی انسان در زندگی باید همیشه به فکر آن چیزهایی باشد که دارد، نه چیزهایی که ندارد. همیشه با خودش بگوید: «الحمدلله» که من نعمت های فراوانی در اختیار

دارم، نه این که به فکر آن باشد که فلانی چیزی دارد که من ندارم؛ چرا که حاجات اخروی بسیار بیشتر از حاجات دنیایی است. به راستی اگر اقوال و افعال معصومین علیهم السلام، نبود، انسان راه به جایی نمی برد. سرنخ تمام خوبی ها گفتار و کردار ائمه علیهم السلام است و همه خوبی ها نیز از آنها سرچشمه می گیرد.

### امام سجاد و نیازمند

امام سجاد علیه السلام از انگور خوششان می آمد. یکی از خدمتکاران ایشان از بازار عبور می کرد. دید انگور خوب و تازه ای آورده اند. بدون این که به حضرت خبر دهد، با پول خود مقداری انگور خرید و به هنگام افطار در مقابل آن حضرت نهاد. حضرت تبسمی کردند. معلوم بود که از انگور خوششان آمده است، دست دراز کردند تا دانه ای از انگور را در دهان مبارکشان بگذارند که ناگهان فقیری در زد و عرض کرد: وقت افطار است و من گرسنه ام، غذایی به من بدهید. حضرت به آن خدمتکار فرمود: این انگورها را بردارید و به او بدهید. خدمتکار عرض کرد: یابن رسول الله، آن شخص همه انگورها را لازم ندارد، مقداری از این انگورها را به او بدهید و بقیه را خودتان میل کنید. حضرت فرمودند: همه ی را بردار و به او بده. خدمتکار نیز به امر حضرت این کار را کرد و ایشان با غذای دیگری افطار کردند. فردای آن روز نیز دوباره امام روزه دار بودند. خدمتکار مجددا به بازار رفت و از همان انگور خرید و به هنگام افطار در مقابل ایشان نهاد حضرت نیز مجددا اظهار خرسندی کردند و خواستند با انگور افطار کنند که مجددا فقیر دیگری در زد و غذا خواست. امام مجددا تمام

انگور را به خـدمتکار دادنـد که به فقیر بدهـد. روز سوم نیز خدمتکار به بازار رفت و انگور خرید و در وقت افطار انگور را در مقابـل امـام نهـاد مجـددا فقیری در زد و غـذا خواست امام بار دیگر تمام انگور را به فقیر داد. خـدمتکار روز چهارم نیز انگور خرید و در هنگام افطار در مقابل امام قرار داد، آن شب

[صفحه ۱۲۴]

فقیری نیامد و حضـرت از آن انگور میل کردند [۱۸۰] احسان به نفس که در قرآن و روایات از آن سـخن به میان آمده اسـت همین است. این کار تصمیم و نیز دعای قبل از تصمیم می خواهد؛ چرا که ما نیروی کمی داریم و نمی توانیم تزکیه نفس کنیم و بایـد از خـدای متعال بخواهیم تا در این راه به ما کمک کنـد. همان طور که برای امور دنیایی دعا کنیم باید در امور اخروی نیز دعا کنیم.

بسیارند کسانی که چهل روز زیارت عاشورا را با حضور قلب می خوانند تا حاجتشان برآورده شود. آیا نباید چهل روز زیارت عاشورا را بخوانـد تا خدا به او کمک کند و توفیق تزکیه نفس پیدا کند؟ گرفتاری های دنیا هر چه باشـند بر طرف می شوند و حتی اگر برطرف نشوند باکی نیست، اما مشـکلات اخروی که حل شدنی نیست. صد سال، هزار سال، بلکه بیشتر و بیشتر ادامه دارند و برطرف نمی شوند.

یکی از مراجع تقلیـد گذشـته برای بنـده نقـل می کرد: قبـل از این که مرجع تقلیـد شوم، کم تر بـا مردم محشور بودم و وقـتی متصدی امور مرجعیت شدم تصمیم گرفتم نه از کسی گله ای داشته باشم و نه توقع. به کار بستن تصمیم مشکل است، ایشان با خود

عهد کرده بود که از کسی گله نکند؛ مثلا اگر کسی بعد از سال ها رفاقت دیگر در نماز جماعتش حاضر نشد از او گله نکند و من هیچ وقت ندیدم از کسی شکوه کند. نیز عهد کرده بود که از کسی توقعی نداشته باشد. این یک عمل درونی است. انسان معمولاـ از دیگران توقع دارد، اما برای این که خوار نشود و از چشم دیگران نیفتد نمی گوید. ولی آن توقع درونی اعصابش را به هم می ریزد.

به هر حال کسی که به دیگران خدمت می کند، پول می دهد، کار خیر انجام می دهد، در واقع در حال پر بار کردن نامه اعمال خویش است و این کار را باید آن قدر تکرار کند تا ملکه شود. تا این مقام به دست نیاید درک آن مشکل است.

[صفحه ۱۲۵]

## تقدیر الهی و رضایت

### اشاره

اعلموا أنه لن یؤمن عبد من عبیده حتی یرضی عن الله فیما صنع الله الیه و صنع به علی ما أحب و کره، و لن یصنع الله بمن صبر و رضی عن الله الا ما هو أهله و هو خیر له مما أحب و کره [۱۸۱]؛ بدانید که هیچ یک از بندگان هرگز به مقام ایمان [کامل] نمی رسد مگر این که نسبت به مقدرات الهی راضی باشد، چه مورد پسند او باشد و چه نباشد. خدای متعال هرگز نسبت به بندگان صابر و راضی جز آنچه شایسته آنان است انجام نمی دهد و مقدرات او از آنچه می پسندند و نمی پسندند برایشان بهتر است.

ایمان بنده خدا کامل نمی شود مگر آن که به آنچه خدا برای او مقدر کرده رضایت داشته باشد. منظور از ایمان در این جا درجات بالای ایمان است؛ چرا که

ایمـان درجـاتی دارد و اگر کسـی به مقـدرات الهی رضـایت نداشـته باشـد در درجه بالاـی ایمان قرار نـدارد، و ایمان او ایمان کـاملی نیست. البته، این معنـا بـا قرار دادن آیـات و روایـات دیگر در کنار این روایت و مقایسه آنها به دست می آیـد. «عبیـد» همانند «عباد» جمع کلمه «عبد» است. کلمه عبید همیشه در جاهایی اسـتعمال می شود که بار منفی داشـته باشد به خلاف کلمه عبـاد که اسـتعمال آن در معانی منفی و مثبت است یعنی به هر دو معنا اسـتعمال می شود؛ به عنوان مثال خـدای متعال در قرآن می فرماید؛ «ما ربک بظلم للعبید [۱۸۲]؛ پروردگار تو

[صفحه ۱۲۶]

هرگز به بندگان [خود] ستم روا ندارد». در این جمله چون بحث از ظلم است و ظلم مقوله ای ناپسند است، کلمه «عبید» به کار برده شـده و از عباد اسـتفاده نشـده است. این جمله در قرآن بارها آمده و در تمام موارد لفظ عبید به کار رفته است. معنای این آیه چنین است: اگر بلایی به سـر بندگان خدا می آید، در واقع خود آنها مقصرند و خدا در حق آنها کوتاهی نکرده است. در این جـا حضـرت بـا اسـتفاده از «لن» در جمله، سـلب ایمان ابـدی را افاده می کنـد. در این دنیای فانی هر کس ممکن است در ادوار مختلف، دستخوش اوضاع گوناگونی شود. همه مردم علم، عمر طولانی، ثروت، زن، فرزند،، جایگاه اجتماعی و موفقیت را دوست دارنـد و در مقابل، فقر و بیماری و مظلومیت را دوست نـدارد. امام علیه السـلام می فرمایند: مؤمن کسـی است که به همه اینها راضی باشد. یعنی چه در حال خوشی و ثروتمندی و سلامت، و چه در حال فقر و

بیماری و بدبختی به مقدرات الهی راضی باشد. مطلب شایان تامل در آیه پیش گفته آن است، که امور نامطلوب در دنیا نتیجه اعمال نامناسب خود انسان است و باعث اصلی خود اوست و چه قاصر باشد و چه مقصر، در هر صورت تخلف و خطا از جانب خود او است.

در کلام و لغت عربی ظرافت های زیادی وجود دارد؛ به عنوان مثال در این زبان گاهی یک حرف معنای فعل را تغییر می دهد. در همین قسمت از روایت لفظ «صنع» یک بار با «الی» و بار دیگر با حرف «ب» متعدی شده است. ماده «صنع» اگر با «الی» آمده باشد به معنای نیکی و خوبی است، اما اگر با حرف «ب» متعدی شده باشد به معنای بدی و امور ناخوشایند است. به عنوان مثال اگر خداوند به کسی سلامتی داده باشد می گویند: «صنع الله الیه العافیه» و اگر سلامتی را از کسی سلب کرده باشد و او را به بیماری دچار کرده باشد می گویند: «صنع الله به المرض». جمله «فیما صنع الله الیه و صنع به علی ما أحب و کره» مشتمل بر صنعت لف و نشر مرتب است؛ یعنی «صنع الله الیه» مربوط به «ما أحب»، و «صنع به» مربوط به «کره» است. انسان باید به خودش بقبولاند که وضعیتی که در آن قرار دارد، به مصلحت او و مطابق مقدرات الهی است. اگر برخی از امور و اوضاع را نمی پسندد و از وضعیت خویش دل خوشی ندارد، با خود بگوید: خدا این وضعیت را برای من قرار داده است، پس من نیز راضی به رضای او هستم. درست

[صفحه ۱۲۷]

است که این وضعیت خوشایند

من نیست اما چون خدا چنین خواسته من رضایت دارم. هرچه از دوست رسد نیکو است.

## رضایت به تقدیر خدا

همان طور که گفته شد، «لن» برای افاده نفی ابدی به کار می رود. خداوند حکیم براساس مصلحت خویش با بندگان خود رفتار می کند و از روز اول که آنها را خلق کرده، قدم به قدم آنان را به طرف صلاح و مصلحت خویش سوق می دهد. سخت ترین مصیبتی که واقع شده مصیبت سید الشهدا علیه السلام بود که طی آن آل پیامبر دشواری های بسیاری تحمل کردند اما چون مصلحت امام علیه السلام در این بود، اراده خداوند بر وقوع این مصیبت ها تعلق گرفت. صرف راحتی دنیا مصلحت انسان نیست، بلکه مصلحت آن است که تمام اوضاع و احوال انسان سنجیده شود و دنیا و آخرت او مد نظر قرار گیرد. سپس، براساس همه اینها مصلحت او مشخص شود. انسان ها نیز در حد عقل و فهم خویش بر این امر واقفند و در کارهای دنیای خویش این ملاحظات را به کار می بندند؛ به عنوان مثال کسی که پول زیادی اندوخته، اما سفر طولانی یا امر خیری همچون ازدواج در پیش دارد، به پس انداز خود دست نمی زند و آن را خرج نمی کند. بنابراین، هر کس در حد عقل و فهم خویش مصلحت اندیش است. کارهای خدای حکیم نیز بر همین اساس استوار است و مقام ربوبی اش با هر بنده ای طبق مصلحت او رفتار می نماید. آنچه بر سر بندگان می آید قطعا به صلاح آنها است، چه با آن موافق باشند چه نباشند. ایزد منان هر کسی را به طرف مصلحتش سوق می دهد، و انسان است که باید در مواقف و مراحلی که خوشایند او نیست

بردباری به خرج دهد و راضی به رضای الهی باشد.

## تفاوت صبر و رضا

بین صبر و رضایت تفاوت وجود دارد و خود این دو مقوله دارای درجات متفاوتی است. گاهی اوقات بنـده ای از خداوند گله می کنـد که چرا چنین است و چرا فلاـن کـار را در حق من کردی و چرا و چرا. چنین بنـده ای نه صـابر است و نه راضـی. اما گاهی بنده از

[صفحه ۱۲۸]

خداوند گله نمی کند و این سـکوت او نیز ناشـی از عقل و فهم و تحمل او است، اما در عین حال راضـی هم نیست چنین بنده ای با این که صابر است، راضـی نیست. اما مرحله بالاتر که مراد حضرت نیز از رضایت همان است، این است که بنده علاوه بر این که به در خانه خدا شکوه نمی برد، شکر خدا را نیز به جا می آورد و «الحمدلله» می گوید. چنین مقامی مقام رضایت است و چنین بنده ای را صابر و راضی گویند.

شخص محترمی نقـل می کرد که: چنـان دچـار فقر و بی چیزی شـده بـودم که تحمـل آن برایم دشـوار بود، امـا در عین حـال آبروداری می کردم و نمی خواسـتم کسی چیزی به من قرض دهد و دیگران بفهمند که چیزی ندارم. عده ای هستند که به این مسائل حساسند و نمی خواهند دیگران از فقر آنها اطلاع داشته باشند. نقل می کرد در همان روزها یک بار قرآن را برداشتم و نزدیک ضـریح حضـرت امیرمؤمنان علیه السـلام رفتم و بدون آن که سـلام کنم یا زیارت بخوانم، در مقابل ضریح قرآن را باز کردم و عرض کردم: یا امیرمؤمنان، شـما می شـنوید و علم داریـد. سـپس این آیه را خواندم: «ان الله هو الرزاق ذو القوه المتین [۱۸۳]؛ خدا است که

خود روزی بخش نیرومند استوار است» و پس از آن گفتم: یا امیرمؤمنان، به خدا قسم من مفهوم این آیه را نمی فهمم. این را گفتم و از حرم بیرون آمدم. در صحن شخصی را دیدم که مقداری پول به من داد و از آن موقع تا امروز هیچ وقت محتاج پول نشده ام. این شخص صبر نکرد، اما ممکن است فرد دیگری دچار همین وضعیت شود و در عین حال که راضی هم نیست هیچ وقت این کار را انجام ندهد. شخصی می گفت: دعای ابوحمزه ثمالی را می خواندم. تا رسیدم به جمله آخر آن که می فرماید «و رضنی من العیش بما قسمت لی؛ و مرا در زندگانی به هر چه قسمتم کرده ای راضی گردان.» آن را نخواندم، چون دیدم جمله سختی است.

انسانی که صابر و راضی است اگر همه این سختی ها بر سرش بیاید هم چنان «الحمدلله» می گوید و از ته دل راضی است. تأکید امام علیه السلام بر این حالت اخیر است که از آن به رضایت تعبیر می شود. به دست آوردن مقام رضایت به هیچ وجه کار ساده ای نیست

[صفحه ۱۲۹]

و انسان به راحتی نمی تواند به این مقام دست یابد. «لیس للانسان الا ما سعی [۱۸۴]؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست». هم چنان که سعی برای به دست آوردن غذا و رفع مشکلات لازم است، در امور معنوی نیز ضرورت دارد، چه از این دست کارها عزم جزم لازم دارد، اما شدنی است.

امام در این قسمت دو بار از کلمه «لن» که برای نفی ابد است، استفاده کرده است: یک بار نسبت به بندگان خدا و یک بار نسبت به خدا. نسبت به خدا می فرمایند:

حاشا که خداونـد کاری خلاف مصـلحت انجام دهـد. به یکی آن قـدر فرزنـد می دهـد که از عهده مخارج آنها بر نمی آید و دیگری آن قدر نذر و نیاز می کند که صاحب بچه شود، اما بچه دار نمی شود. مسلما مصلحت این دو شخص یکسان نیست.

## حکایت

یکی از علمـا می فرمود: سـال ها پیش عیالوار بودم و از حیث مالی در تنگنای شدیـدی قرار داشـتم. روزهای زیادی بود که از مغازه دارها نسیه خرید می کردم. یک روز به قصد آن که برای بچه هایم خوراکی تهیه نمایم، زنبیلی برداشتم و از خانه بیرون رفتم. در آن ایـام یخچـال نبود که بتوان خوراک چنـد روز را در خانه نگه داشت. بلکه خوراک هر روز را همان روز تهیه می کردند. می گفت: به وسط کوچه که رسیدم فکر کردم از کدام مغازه دار ممکن است نسیه بگیرم. هر چه به ذهنم فشار آوردم کسـی را نیافتم که از او نسیه نیاورده باشم. از قصاب گرفته تا نانوا و بقال، از همه آنها کم و بیش نسیه گرفته بودم. البته چیزی به من نگفته بودنـد، امـا خجالت می کشـیدم دوباره از آنها نسـیه بخرم. با خود گفتم: بهتر است بروم از رفقا پول قرض بگیرم. دیدم از آنها نیز آن قدر پول قرض کرده ام که نمی توانم دوباره تقاضای قرض بکنم. مدتی گذشت و من هنوز با همین افکار در کوچه ایستاده بودم و هر چه فکر می کردم نمی توانستم راهی پیدا کنم. ناگهان این حدیث به ذهنم

[صفحه ۱۳۰]

خطور کرد: «ان الله تعالی قد تکفل لطالب العلم برزقه خاصه عما ضـمنه لغیره [۱۸۵]؛ خداوند روزی طالب علم را خود متکفل شده است» به سوی آسمان نگاهی کردم و گفتم

خدایا، من تا جایی که می توانستم قرض کردم و با قرض و نسیه روزگار گذراندم، اما دیگر نمی توانم. این را گفتم و با زنبیل خالی به طرف مدرسه به راه افتادم و مشغول مطالعه شدم. مدتی که گذشت ناگهان خادم مدرسه مرا صدا زد و گفت: خانمی از منزل شما آمده و با شما کار دارد. خیلی نگران شدم؛ چون زن ها در مواقع عادی این کار را نمی کردند و به مدرسه نمی آمدند. با خود گفتم: نکند اتفاق بدی افتاده باشد. از جا پریدم و تا وقتی به در مدرسه رسیدم، هزار و یک فکر به ذهنم آمد. دیدم پشت در مدرسه همان زنی ایستاده است که گاهی به منزل ما می آمد و در مقابل کمکی که به بچه های من می کرد، ناهار یا شامی می خورد و می رفت. کلفت نبود، اما گاهی اوقات می آمد و کمک می کرد. گفت: فلان همسایه می خواهد شما را ببیند و با شما کار فوری دارد. خدا را شکر کردم که مسئله مهمی نیست و زنبیل خالی ام را برداشتم و به طرف خانه به راه افتادم. به خانه که رسیدم، بچه هایم سئوال کردند: چرا چیزی نخریده ای؟ گفتم: بعدا می خرم و به سراغ همسایه رفتم. دیدم خانمی است که عزم سفر دارد. آن روزها رسم بر این بود اشخاصی که به مسافرت می رفتند پول های خود را نزد شخص امینی به امانت می گذاشتند. خانم گفت: می خواهم به مسافرت بروم و شاید این سفر بیش از شش ماه به طول بینجامد، مقداری روپیه [۱۸۶] دارم که می خواهم آنها را نزد شما به امانت بگذارم. مقداری پول به من داد و من آنها را گرفتم. گفتم: اجازه

می دهی اگر محتاج شـدم در این پول ها تصـرف نمایم؟ گفت: بله اشـکالی نـدارد. تو فرد امینی هستی و مال مرا نمی خوری. خـداحافظی کردم و چند روپیه از آن پول ها را برداشـتم و تمام بدهکاری هایم را ادا کردم. آن روز غذای بهتری تهیه کردم و به خانه بردم. این آقا، هم صابر بوده است و هم راضـی. مثل آن شـخص نبوده است که قرآن را بردارد و نزد حضرت امیر علیه السلام برود.

[صفحه ۱۳۱]

رسـیدن به این مقام کار ساده ای نیست. هنر می خواهـد که انسان قدرت گله کردن داشـته باشد ولی شـکوه نکند و این بدون کمک خدا و سـعی خود انسان امکان پذیر نیست؛ چرا که کوشش باید با دعا همراه باشد. بسیارند اموری که اگر بی استعانت و توسل انجام شونـد چندان ثمربخش واقع نمی شوند، هر چند با کوشـش فراوان توأم باشـند. چه بسا مجتهدی پس از چهل یا پنجاه سال زحمت، به مقام اجتهاد و مرجعیت دست یابـد ولی در آخر ندانـد که حکم خـدا کدام است. بی اسـتعانت از خدا و اهل بیت علیهم السلام ما کجا و فهم حکم خدا کجا؟ خدا مقدمات و اسبابی را فراهم می کند تا انسان امتحان شود.

یکی از منسوبان ما زن صالـح و مؤمنی بود که می گفتنـد سالها با مادر شوهرش در یک خانه زندگی می کرده است، اما هیچ وقت بـا هم مشـکلی نداشـته انـد. خیلی مهم است که یـک عروس و یـک مـادر شوهر در یک خانه با هم زنـدگی کننـد و در نهایت هر دو نیز به بهشت برونـد. چهل سال پیش که این بنـده خـدا از دنیا رفت، او را در خواب دیده و پرسـیده بودند: حالت چطور است؟ گفته بود

حالم خوب است. پرسیده بودند: آیا عمه ات [۱۸۷] را می بینی؟ گفته بود: آری می بینم. پرسیده بودند: حالش چطور است؟ گفته بود: درجه او از من بالاتر است. گاهی اوقات او اراده می کند و می تواند به دیدن من بیاید، اما من نمی توانم به دیدن او بروم. خدای متعال او را در درجه ی «راضین بقضاء الله» و مرا در درجه «صابرین» قرار داده است.

حضرت در این جا صبر و رضا را در پی هم آورده و فرموده اند: «بمن صبر و رضی». علما گفته اند «واو» ظهور در اثنینیت دارد؛ یعنی معطوف و معطوف علیه به هر حال دو چیزند، نه یک چیز. این «واو» دلالت می کند که رضا غیر از صبر است «و لن یصنع الله بمن صبر و رضی عن الله الا ما هو أهله» ظاهرا «هو» در این عبارت به «من» بر می گردد، انسانی که سحر بیدار می شود و با این که خوابش می آید وضو می گیرد و مشغول عبادت می شود، در واقع پا روی نفس خویش گذاشته است این شخص با کسی که خوابیده و عبادتی انجام نداده فرق می کند، و مطمئنا پاداش این دو نفر در نزد خدا یکسان نیست.

[صفحه ۱۳۲]

## منشأ بلاها

انسان معمولا به منشأ گرفتاری ها اهمیتی نمی دهد و زمانی که بلایی به سرش می آید نمی داند چرا در این مخمصه گرفتار آمده است. حال آن که هیچ یک از این امور بی سبب نیست و چه بسا در لحظات حساس استقامت نکرده است. اگر در کتاب های روایی جست و جو کنیم و روایاتی را که در این زمینه آمده است کنار هم بگذاریم، حجمی به اندازه یک کتاب پیدا می کند.

انبیا و اولیا و صدیقین هنگامی که

بلایی بر سرشان می آمد از خداوند می پرسیدند: خدایا، آیا خطایی از ما سر زده که به این روز افتاده ایم؟ پاسخ چنین پرسشی گاهی مثبت و گاهی منفی است. بیشتر بلاهایی که بر سر مؤمنان می آید نتیجه کوتاهی آنها است. گم شدن حضرت یوسف علیه السلام برای حضرت یعقوب بسیار سخت و دردناک بود؛ چرا که یوسف را بسیار دوست می داشت. او در فراغ یوسف آن قدر گریه کرد که دیدگانش را از دست داد. این عذاب فقط بدان سبب بود که حضرت یعقوب علیه السلام گرسنه ای را رد کرده بود. تشخیص پروردگار بسیار دقیق است و هیچ چیز از یادش نمی رود. همه کارهای ایزد منان از روی دقت است. خوب است دیگران نیز بدانند بلاهایی که سرشان می آید، نتیجه اعمال خودشان است. فقط فرق انسان های معمولی با پیامبران در این است که آنها علم انبیا را ندارند و نمی دانند از چه رو این بلاها به سرشان آمده است. البته در روایات متواتر، ذکر شده است که چه چیزهایی از جانب خداوند و چه بلاهایی از جانب خود انسان ها است. خدای متعال می فرماید: «مآ أصابک من حسنه فمن الله و مآ أصابک من سیئه فمن نفسک [۱۸۸]؛ هر چه خوبی به تو می رسد از جانب خدا است و هر بدی که به تو می رسد از خود تو است». بر حسب روایات و احادیث ملاک این است که اگر انسان به وظایف خود عمل کرد و با این حال به فقر و گرفتاری مبتلا گردید، این گرفتاری ها امتحان الهی است، اما اگر در ادای وظایف خویش کوتاهی کرد، بلاهایی که بر سرش

[صفحه ۱۳۳]

می آید نتیجه اعمال خود اوست.

در روایت آمده

است که خداونـد دعای دو نفر را مسـتجاب نمی کند: یکی آن که دنبال کسب و کار و تحصـیل روزی نمی رود و اهل کار و زحمت نیست و با این حال می گوید خدایا، تو رزاقی، پس روزی مرا برسان، دیگری مریضـی که دنبال مداوا نمی رود، اما از خدا می خواهد که او را شـفا دهد. حضـرت موسـی علیه السلام به خداوند عرض کرد: خدایا، علاجم کن. خطاب آمد که نزد طبیب برو و با دارو و درمان معالجه کن. اگر در حـد توان و امکان به دنبال طبیب و دارو و درمان رفتیم، اما شـفا پیدا نکردیم، این جا دیگر باید از خدای متعال شـفا بخواهیم. قانون الهی این است. شخصـی که توان دفاع از خویشـتن در برابر ظلم را دارد، اما از خود دفاع نمی کند، دعایش مسـتجاب نمی شود. ماجرای مظلومیت امیرمؤمنان علیه السـلام و حضـرت زهرا علیهاالسـلام اسـتثنا است و دلیل خاصـی داشت. آن حضـرت به منظور بقای اسلام و ادای وظیفه ی خاصی که بر عهده داشتند، این مصایب را تحمل نمودنـد و گرنه حضـرت علی علیه السـلام می توانست عکس العمل نشان دهـد. کسانی که با امیرمؤمنان علیه السـلام بیعت کرده بودنـد می بـایست امتحان پس می دادنـد. روایت های متعـددی از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم از طریق شیعه و سـنی نقل شده است که در آنها پیامبر اسـلام حضـرت علی علیه السلام را محک اسلام خوانده اند. در صحاح سته اهل سنت و کتب اربعه شـیعه نیز آمـده است که اگر حضـرت امیر علیه السـلام در آن زمـان دست به شمشـیر می بردنـد امت پیامبر امتحان پس نمی داد. سکوت ایشان وظیفه ای خاص، و برای بقای اسلام لازم بود.

## حکایت ابوتراب با ابوسفیان

پس از غصب خلافت

از سوی ابوبکر، ماجرایی بین حضرت علی علیه السلام و ابوسفیان پیش آمد که خواندنی است. در ایامی که حضرت امیر علیه السلام خانه نشین بودند روزی ابوسفیان آمد و این اشعار را برای سرزنش آن حضرت خواند:

و لا یقیم علی ضیم یراد به

الا الأذلان عیر الحی و الوتد

[صفحه ۱۳۴]

هذا علی الخسف مربوط برمته

و ذا یشج فلا یرثی له أحد [۱۸۹].

اعراب جاهلیت وقتی می خواستند خون و غیرت کسی را به جوش بیاورند تا قیام کند این اشعار را می خواندند. معنای اشعار چنین است:

غیر از الاغ عشیره و میخ که ذلیل ترین چیزهایند کسی در مقابل ظلم خاموش نمی نشیند.

این یک به خواری تمام بر زمین بسته شده و آن دیگری سرش شکسته و مرثیه گویی ندارد.

الاغ شیخ عشیره یعنی الاغی که همیشه بر در خانه بسته شده و هر کس از راه برسد، چه مهمان باشد یا اهل خانه و همسایه سوارش می شود، هر وقت و هر کسی که باشد فرقی نمی کند خلاصه این حیوان را به صورت شبانه روزی بر در خانه نگه می دارند تا هر کس خواست سوار شود و این غیر از الاغی است که در آن زمان هر کس داشته و فقط خودش سوار می شده است. «ضیم» یعنی ظلم و «اذلان» نیز صیغه افعل التفضیل است که بر سرش الف و لام آمده است. صیغه افعل التفضیل به صورتهای گوناگون به کار می رود که قوی ترین وجه آن زمانی است که با الف و لام بیاید؛ مانند: «زید الأفضل»؛ یعنی هیچ کس بالاتر از زید نیست. صیغه افعل التفضیل یا به «من» و یا به اضافه مختوم می شود دایره ی برتری آن یا در مجرور من و یا در مضاف

الیه است. وقتی می گوینـد: «زید افضل من عمرو» یعنی فضـیلت زید از عمرو بیشتر است و این جمله بیش از این چیزی را نمی رساند. گاهی هم می گویند: «زید أفضل علماء هذا البلد» یعنی زید از علمای این شهر افضل است، اما همان طور که اشاره شد وقتی می گوینـد «زیـد الأفضل»، یعنی هیچ کس بالاتر از زید نیست و این قوی ترین نوع افعل التفضـیل است. «وتد» یعنی میخ. «رمه» یعنی بندی که با آن حیوان را می بندند. ابوسفیان نزد حضرت امیر علیه السلام آمد و این دو بیت شعر را خواند و گفت: مگر مـا واقعه ی غـدیر یادمـان رفته است؟ به پـا خیز و قیـام کن. «لأملأنهـا لـک خیلاـ و رجلا؛ به پشتیبانی از تو مـدینه را پر از سواران و مردان جنگی می کنم». برخیز و شمشـیر به دست بگیر و از حقت دفاع کن. امام علی علیه السـلام می دانستند که آن سپاهی که ابوسفیان وعده اش را می دهد مطیع ایشان نیست، بلکه مطیع ابوسفیان است و ممکن است

[صفحه ۱۳۵]

در گرما گرم جنگ، ابوسـفیان دسـتور قتل ابوبکر و حضـرت علی علیه السـلام را با همـدیگر صادر کنـد و خود بر مسـند امور بنشـیند و بار دیگر، مردم را به بت پرستی بخواند. در آن مقطع حساس، حضرت وظیفه ی خاصی داشتند و مأمور نبودند کاری انجام بدهند. می بایست همان ظواهر اسلام رعایت می شد تا دین پا برجا بماند و اسلام به نسل های بعدی برسد.

در غیر این صـورت، همه این چیزهـا از بین رفته بـود و دیگر امروزه اثری از مقـدس اردبیلی و شـیخ کلینی نبـود. هم چنـان که بیشتر امت ها و ادیان پیشین از بین رفتند و از بیشتر پیامبران آنها نامی

هم بر جای نمانده است. مؤید این مطلب، فرمایشی است که امیرمؤمنان علیه السلام به حضرت زهرا علیهاالسلام فرمودند که اگر می خواهی نام پدرت باقی بماند تحمل کن، و الا اگر انسان مظلوم توان دفاع از خود را داشته باشد، اما از حق خویش دفاع نکند، دعایش مستجاب نخواهد شد.

همه ائمه اطهار علیهم السلام براساس وظیفه ای که داشتند صبر پیشه کردند و البته راضی هم بودند. رضای به قسمت الهی این نیست که وظیفه مان را انجام ندهیم. بلکه باید نخست وظیفه را به نحو احسن انجام داد، آن گاه به قسمت الهی رضایت داد.

«و لن یصنع الله بمن صبر و رضی عن الله الا ما هو أهله و هو خیر له مما أحب و کره» [۱۹۰].

همان طور که گفته شد در این فقره از نامه، امام صادق علیه السلام شیعیان را به صبر و رضا در برابر تقدیر الهی فرا می خواند، یعنی علاوه بر آن که مؤمن در مقابل تقدیر الهی صبر پیشه می کند، باید راضی نیز باشد. مقدراتی که خدا برای شخص صابر و راضی رقم می زند بهتر از چیزهایی است که خود او دوست دارد یا بدش می آید.

انسان بعضی از چیزها را دوست و از چیزهایی هم نفرت دارد. به عنوان مثال، غذای لذیذ، خانه بزرگ، سلامتی و دیگر لذت های دنیایی را همگان دوست دارند و فقر و بدبختی و ناسزا شنیدن و بیماری مورد تنفر همگان است. امام صادق علیه السلام در این جا می فرماید آنچه برای انسان صابر و راضی اتفاق می افتد، اعم از شادی و غم، فقر و غنا، بیماری و بهبود، فراغ و اشتغال، همه و همه به صلاح او است. در روایت

دیگری این معنا

[صفحه ۱۳۶]

به «الرضا بما قسم الله» یاد شده است که از «الرضا عن الله» خاص تر است.

فرض کنیم فرد پولداری به شخصی تضمین دهد که تو فلان کار را برای من انجام بده، در عوض هر اتفاقی برای تو پیش آمد، من پنج برابر خسارت آن را به تو می دهم. در این صورت خیال آن شخص آسوده می شود و اگر در بین کار دستش بشکند راضی است، چرا که اگر مخارج درمان دستش صد هزار تومان باشد، می داند به جای صد هزار تومان پانصد هزار تومان به او خواهد رسید. چنین شخصی حتی پس از این تضمین هم شاید دوست نداشته باشد دستش آسیب ببیند ولی چون نتیجه خوبی برایش در پی دارد آن را به جان می خرد. این مثال را از آن رو آوردیم که مفهوم رضایت را بهتر درک کنیم و بدانیم کسی که نسبت به مقدرات الهی صابر و راضی است در هیچ حال زیان نمی کند و خدای متعال پاداش او را دو چندان می کند.

مقام رضا به تقدیر الهی بالاترین مقام و درجه است، هر چند که خود نیز مراتب و درجاتی دارد؛ زیرا معنویات و مادیات، بهشت و دوزخ، دنیا و آخرت، هر کدام مراتب و درجات مختلفی دارند.

در قرآن کریم آمده است: «فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی أنفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما [۱۹۱]؛ چنین نیست، به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نمی آورند مگر آن که در اختلافات خویش تو را به داوری بخوانند و از قضاوت تو دلگیر نشوند و کاملا تسلیم باشند». از میان دو طرف متخاصم

که با هم اختلاف دارنـد، دست کم یکی از آنان محکوم خواهد شد. خداوند متعال در این آیه ی شـریفه قسم یاد کرده اسـت که مؤمنان به درجات بالای ایمان دست نمی یابند، مگر آن که به هنگام اختلاف و مشاجره و پس از آن که پیامبر به نفع یکی و علیه دیگری حکم کرد، آن که حکم علیه او صادر شده است، رضایت داشته باشد، و چه در ظاهر و چه در باطن او نشانی از نارضایتی نباشد و در نفس خویش احساس حرج و سختی ننماید.

مقام رضا به سادگی میسر نمی گردد. اما انسان چاره ی دیگری ندارد؛ چرا که فقط رضا

[صفحه ۱۳۷]

به قسـمت الهی است که سـعادت اخروی را تـأمین می کنـد. نوع انسان ها در زنـدگی خویش کم و کاستی هایی دارنـد. یکی فرزنـد نـدارد، دیگری فرزند دارد، ولی خرج او را ندارد، آن یکی فرزندش ناصالح است. به طور کلی هر کسـی در زندگی با امور ناخوشاینـدی رو به رو است، امـا آیـا انسـان در برابر این ناگواری ها رضایت دارد یا نه؟ کسب رضایت ساده نیست، ولی مقامات و پاداش های والا را به سـبب داشـتن رضایت می دهند. پاداشی که به نمازگزار می دهند، به اندازه ی رضایت موجود در نمـاز است. نمره ای که به حسن خلق می دهنـد، در مقابـل رضـای نهفته در آن است. بایـد به آنچه خداونـد حکیم قسـمت انسان کرده است رضایت داشت. آنچه در گذشته اتفاق افتاده قسمت بوده و آنچه در آینده اتفاق می افتد، قسمت خواهد بود. حضـرت علی علیه السـلام خطـاب به فرزنـد گرامی شان امام حسن مجتبی علیه السـلام می فرماینـد: «بنی انک لا تعلم ماذا خبأ لک الدهر؛ تو نمی دانی دنیا برایت چه چیزی پنهان کرده

است». درست است که این فرمایش مولای متقیان خطاب به امام حسن علیه السلام است، اما در واقع مخاطب این سخن تمام انسان ها می باشند.

## تفاوت انسان ها در قسمت و تقدیر

ویژگی ها و روحیات انسان ها با یکدیگر متفاوت است. ممکن است شخصی با شنیدن یک ناسزا شب تا صبح نخوابد، دیگری ممکن است اگر صد ناسزا هم بشنود تا صبح با خیال آسوده بخوابد. روحیات و استعدادها با هم فرق می کند. شخصی که ۱۷۰ سانتی متر قد دارد اندازه مشخصی پارچه برای دوخت لباس لازم دارد و شخصی که قد او ۱۹۰ سانتی متر است به مقدار بیشتری پارچه نیاز دارد. انسان ها همان طور که در طول و عرض لباس اندازه مشخصی دارند، در باب ویژگی ها و روحیات و مقدرات نیز با یکدیگر متفاوتند. انسان باید از مقدرات خود راضی باشد و از خدا شکوه نکند.

شخصی می گفت من از نعمتی برخوردارم که همگان آرزوی داشتن آن را دارند، اما از داشتن آن رنج می برم. می گفت: من همه چیز را زود می فهمم و گوشه و کنایه ها را خیلی سریع درک می کنم و از این بابت بسیار در عذابم. معمولا انسان اگر همه چیز را بفهمد

[صفحه ۱۳۸]

خوشحال می شود ولی این شخص از این بابت خشنود نبود. خدای متعال پس از خلق بندگان خویش برای یکایک آنها قضا و قدری متفاوت با دیگر بندگان در نظر گرفته و دائما از آنها امتحان به عمل می آورد.

## حکایت

یکی از زهاد را پس از مرگ در خواب [۱۹۲] دیدند و از او پرسیدند: حالت چطور است؟ گفت حالم خوب است، ولی یک بار در دنیا گفته بودم: امروز، روز خوبی است. به کیفر این سخن مدتی است که گرفتارم. به من می گویند: مگر روزهای دیگر بد بود که گفتی آن روز، روز خوبی است. ملائک و مأمورین آخرت مفهوم سخن ها را به خوبی درک

می کنند.

در علم اصول فقه، آنهایی که می گوینـد لقب مفهوم ندارد، یعنی دائما مفهوم ندارد و کشف دائمی نمی کند، به عبارت ساده ترین لقب و مفهوم رابطه علیت برقرار نیست برخلاف شرط و مفهوم آن که بین این دو، رابطه علیت و معلولیت برقرار است.

در دادگاه به او گفته بودند: کدام روز ما بد بود که گفتی آن روز خوب است. البته پرسـیدن این سؤالها مقام و مرتبه بالایی را می طلبـد که در بین انسـان های معمولی یافت نمی شود. ممکن است از من و امثال من چنین سؤالی نشود؛ زیرا با هر کسـی به فراخور حال و درک و فهمش برخورد می شود. اگر ده لیوان شـربت و چای، روی فرشـی که رنگش کدر است بریزند کسـی متوجه نمی شود؛ چرا که رنـگ فرش از رنگ شـربت و چایی تیره تر است. اما اگر شـیشه عینک را جلو دهانمان بگیریم نفس بکشیم، بخار موجود در بازدم

[صفحه ۱۳۹]

روی شـیشه عینـک می نشـیند و شـیشه کـدر می شود؛ چرا که شـیشه عینـک شـفاف است. سؤالا-تی که در قیامت از انسان ها پرسـیده می شود براساس فضایل و مقاماتی است که به دست آورده انـد. البته، تمام این مقامات و فضایل، اکتسابی و به دسـت آوردن آنها برای همگان میسـر است. آن که در مراتب خیلی پایین قرار دارد، می توانـد به تدریـج خود را بالا برد و به مدارج بالا-تر دست یابـد. تاریـخ نگـاران در مـورد حضـرت ابـوذر نوشـته انـد، که قبـل از اسـلام، دزد سـر گردنه بـوده است. این دزد سر گردنه به تدریـج بالا- رفت تـا آن که جزو اهل بیت علیهم السـلام شـد و پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم در مورد او فرمود: «یا اباذر انک أنت

منا اهل البيت [۱۹۳]؛ ای ابوذر، تو از مـا اهـل بیت هستی». این جمله در روایتی آمـده است که در آن بیش از صـد و پنجاه بار لفـظ «یـا ابـاذر» تکرار شـده است. در این روایت مطـالب فراوانی در مورد اصول دین، فروع دین و اخلاـق وجود دارد. مرحوم علامه مجلسی مقداری از این روایت را شرح کرده اند.

حضرت ابوذر می فرماید: روزی به مسجد رفتم و دیدم در مسجد کسی به جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام نیست. به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: یا رسول الله، مرا نصیحت فرمایید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم نصـایحی فرمودنـد و در بین این سـخنان فرمودنـد: «ای ابوذر تو از مـا اهل بیت هستی». فرمایش پیامبر به این معنا نیست که ابوذر هم معصوم است. فرض کنیـد به کسـی که بـا یـک خـانواده رفاقت و دوستی زیادی دارد و همـدیگر را بسـیار دوست دارند، گفته شود: تو از مایی. معنای این سـخن این نیست که تو جزو فامیل ما هستی. بلکه این سـخن به این معنا اسـت که روح ما با یکـدیگر تناسب دارد. این سـخن رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم نیز ربطی به عصـمت ندارد، اما نشان از مقام بسـیار بلندی برای ابوذر دارد. آری، می شود انسان آن قدر بالا رود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد او چنین جمله ای بر زبان آورد. این کار شدنی است و به تدریج می توان به این مقام دست یافت.

[صفحه ۱۴۰]

## مراتب رضا در انسان ها

اگر اعضای یک خانواده به اتفاق همدیگر

به مهمانی بروند و بر سر سفره ای بنشینند، ممکن است هر کدام از آنها برای حضور در این مهمانی انگیزه ی خاصی داشته باشند. فرزند کوچک تر از این رو به مهمانی آمده است که شربت و شیرینی و ناهار خوشمزه ای بخورد و پیوسته در این فکر است که چه موقع شیرینی و ناهار می آورند. خیلی از انسان ها نیز مانند این طفل از معنویات فقط به دنبال فواید مادی آنند و وقتی به فواید دنیوی معنویات دست یابند راضی می شوند. البته، این هم به نوبه خود مرتبه ای است و به عنوان پله اول ترقی مورد قبول است، اما نباید پله آخر تلقی باشد. برادر بزرگ تر به امید این که فلان کس را آنجا ببیند به مهمانی می آید، مادر خانواده از این رو آمده که می داند اگر به مهمانی نیاید، صاحب خانه نیز دعوت او را برای مهمانی آینده نمی پذیرد. پدر خانواده نیز در این مهمانی به دنبال آن است با فلان پولدار که در مهمانی حاضر شده است آشنا شود تا در آینده بتواند از او کمک بخواهد. ممکن است یک نفر هم از بین خانواده پیدا شود که چون خدا اجابت دعوت مؤمن را دوست دارد، در آن مهمانی حاضر شده باشد. تمام اعضای این خانواده از این مهمانی استفاده برده اند، اما هدف و مقام هر کسی با دیگری تفاوت دارد. فضیلت رضا نیز در میان انسان ها مراتب گوناگون دارد و هر کس به فراخور درک و مرتبه خود، بهره ای از این حالت معنوی دارد.

## محاسبه در دادگاه الهی

در دستگاه الهی «مثقال ذره» [۱۹۴] نیز به حساب می آید، درست مانند دستگاه نوار قلب که کوچک ترین حرکت قلب را نشان

می دهـد. دسـتگاه عدل الهی حتی از دسـتگاه نوار قلب نیز دقیق تر است. در حال صـحبت کردن ممکن است بارها و بارها در پی کم و زیاد شدن میزان رضایت، نشانگر دستگاه سنجش رضایت بالا و پایین برود. نه تنها در هنگام سخن

[صفحه ۱۴۱]

گفتن، بلکه در تمام مواقع مانند فکر کردن، زیارت، نماز، و معامله این قانون برقرار است.

از عالمی خواسـتند به زیارت برود، ولی ایشان از رفتن به زیارت خودداری کرد. علت را که جویا شـده بودنـد گفته بود: چون تازه ناهار خورده ام و شـکمم سـیر است. اگر بخواهم زیارتنامه بخوانم باید بعد از هر کلمه یک نفس بکشم و این حالت برای زیارت مناسب نیست.

این آقـا درک کرده است که بایـد بـا چه حـالی زیـارت رفت. امـا بسـیاری از مردم تا آخر عمر هم درک نمی کننـد که با چه حالتی بایـد به عبادت و زیارت بپردازنـد. در مورد کسانی که قاصـرند حرفی نیست، اما گاهی اوقات برخی افراد از این مسـئله آگاهند ولی اعتنا نمی کنند و به چنین اعمالی می پردازند. آری، این «مثقال ذره» ها، در لابه لای اعمال ما بسیار زیاد است که در قیامت جمع می شود و به میلیاردها مثقال می رسد.

در روایات آمده است: شخصـی که در حال خواندن نماز است، تا زمانی که قلبش به خدا توجه داشته باشد خدا نیز به او اقبال می کنـد، اما اگر رویش را از خدا برگرداند، خدا هم رویش را از او بر می گرداند. اگر بار دوم به خدا روی آورد خدا دوباره به او اقبال می کند و رحمت و فیض خود را نصیب او می گرداند و اگر تا چهار بار توجه خود را از دست

داد و مجددا به سوی خدا رو کرد، خدا مجددا به او توجه می کند. اما بار چهارم که رویش را برگرداند، خدا دیگر به او توجه نمی کند. آن وقت گاهی اتفاق می افتد در نماز چهل بار انسان دچار بی توجهی می شود و فکرش مشغول جاهای دیگری است. البته، اگر از اول نماز فکرش جای دیگری نباشد. خدا نکند که انسان روز قیامت متوجه شود که نماز و درس خواندن او چنین بوده است.

القای هنری کلام و پرداختن به وجوه لفظی هنگام سخنرانی برای تأثیر گذاری، بسیار کار پسندیده ای است و گاهی هم واجب است؛ چرا که تأثیر، مقدمه انسان سازی است و به قول علما تأثیر مقدمه وجود است. اما در عین حال باید دید ذهن و فکر سخنران کجا سیر می کند؟ در بین اهل منبر مرسوم است که می گویند: فلان کس منبرش را دست و پا شکسته تمام کرد که خیلی چشمگیر نباشد. این حرف واقعا اشتباه است. ریا و تکبر و جلوه گری لفظی خوب نیست، اما این کار هم نادرست است. ملاک این کار را می توان با

[صفحه ۱۴۲]

تأمل در گفتار معصومین و پیشوایان دین به دست آورد اگر در بیانات نغز و پر مغز معصومین علیهم السلام دقت شود، خواهید دید که کلام خود را به زیباترین شکل بیان می کردند. پیشوایان دین وقتی می خواسته اند کلامی بر زبان آورند، آن را با زیباترین الفاظ و هنرمندانه ترین شیوه بیان می کردند. حضرت زهرا علیهاالسلام با آن مقام عصمت و با آن همه جلال و عظمت، در خطبه ای که در مسجد خواندند نکات ظریف و دقیقی را با عبارات رسا و زیبا و نغزی بیان فرمودند. فرمایش آن

حضرت در آن مجلس از درک بسیاری از حضار مجلس بالاتر بود. نفس گرم آن حضرت مؤثر افتاد و در آهن دل هایشان اثر گذاشت. بحث آن حضرت علمی و عاطفی بود. در مقام هدایت انسان ها باید سعی کرد تا جایی که می شود کلام را زیبا و متین بیان کرد. باید مطالبی را که تأثیر گذارند جمع آوری، و آنها را در جامه زیبایی از الفاظ بیان نمود؛ چرا که هدف از منبر تأثیر گذاری است.

## حضرت زهرا و مقام رضا

رضا امری درونی است ولی در ظاهر نشانه هایی دارد، شکر با زبان و گله نکردن از خدا از نشانه ها و مظاهر زبانی رضا است. انسان راضی به تقدیر، از نظر عملی نیز در مقابل تقدیر الهی تسلیم است و ظلم و حبس و حرمان و هجرت را به جان می خرد. انسان صابر و راضی از نفس خودش راضی نیست، اما از تقدیر الهی رضایت کامل دارد و در مصایبی که از جانب خدا بر سر او می آید بردبار و خشنود است.

زندگی حضرت زهرا علیهاالسلام پر از مشکلات و فراز و شیب، و خود تاریخ مفصلی است که یک سینه سخن در آن نهفته است. دشمنان آن حضرت چه ها که نکردند!... اثر جراحت و کبودی سینه تا چهل روز بر بدن آن حضرت باقی مانده بود. به رغم این همه مشکلات، در بین سخنانی که آن حضرت در این روزها بر زبان راندند حتی یک کلمه شکایت از خداوند وجود ندارد. مقام آن بزرگوار بالاتر از آن است که بخواهد گله ای به زبان آورد. سراسر آن خطبه آتشین حمد خداوند منان است. ایشان حجت را بر ابوبکر و عمر تمام کردند بر

زن های مهاجر و انصار احتجاج فرمودند، اما حمد و سپاس خدای را



فراموش نکردند؛ گویا حضرت با این کار می خواستند به ما بفهمانند که ای مسلمانان، به هنگام گرفتاری حمد و ثنای خداوند را از یاد نبرید. روایات متواتری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمودند:

«یا فاطمه ان الله تبارک و تعالی لیغضب لغضبک و یرضی لرضاک [۱۹۵]؛ ای فاطمه، خدای تبارک و تعالی با غضب تو غضبناک، و با رضایت تو راضی می شود».

نیز فرمودند:؛ و اعلم یا علی انی راض عمن رضیت عنه ابنتی فاطمه [۱۹۶]؛ یا علی، بدان که هر کس دخترم فاطمه از او راضی باشد، من نیز از او راضی ام».

از این گونه سخنان در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره حضرت فاطمه علیهاالسلام فراوان است. نکته مهمی که از این روایات دریافت می شود این است که همگان باید به مقدرات خدا راضی باشند. ولی خدا رضایت خود را به رضایت حضرت زهرا علیهاالسلام پیوند زده است. فقط حضرت زهرا است که رضایش ملازم رضای خدا است و خدای متعال به خشنودی او خشنود، و به خشم او خشمگین می شود. فقط در مورد زهرا علیهاالسلام تعبیر «الانسیه الحوراء» [۱۹۷] آمده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این روایت می فرماید خداوند فضل خود را شامل حال انسان ها کرده و حضرت زهرا علیهاالسلام را به دنیا آورده است. ایشان این جهانی نیستند، اما خدا خواسته دیگران از زهرا علیهاالسلام یاد بگیرند و نسبت به او محبت، و تولی داشته باشند و لذا ایشان را آفریده است. فعل

و قول حضـرت زهرا علیهاالسـلام در ایجاب و سـلب، از طرف خداوند امضا شده است. حضرت زهرا علیهاالسلام به آن دو نفر فرمودند: «شما مرا غضبناک کردید و من بر شما خشمناکم» و به یکی از آنها فرمودند: «من در هر نماز تو را نفرین می کنم».

آیا حضرت از ما راضی است یا نه؟ آیا راضی است که خدا هم راضی باشد؟ باید دید حضرت از چه چیزی راضی هستند و از چه چیزی ناراضی؟ اگر خطبه ایشان را کلمه به

[صفحه ۱۴۴]

کلمه بخوانیم، خواهیم فهمید از چه چیزی راضـی نیستند. خدایی که خالق است و با مخلوق قیاس نمی شود، رضای خود را در رضـای بنـده قرار داده است. رضـای خـدا مقرون و ملازم رضای فاطمه علیهاالسـلام است. این همان عصـمت است که انبیاء و ملائک به آن دست یافته انـد، اما عصـمت آنها در این مرتبه و درجه نیست. هیـچ آیه و روایتی نیامده که انبیای الهی از هر که راضی شوند، خدا نیز راضی می شود. اخلاق عملی، اخلاق عبادی، و بالاتر از این دو، اخلاق عقیده را باید از زهرا علیهاالسلام آموخت.

حضـرت امام حسن علیه السـلام به عبدالله بن جعفر فرمودند: «من ضـمانت می کنم اگر کسـی در دل از خداوند راضی باشد و هیچ گاه سؤالی نکند، دعایی نمی کند مگر آن که مسـتجاب گردد». این امتیاز مخصوص معصومین علیهم السلام نیست، بلکه برای انسان های عادی نیز هست، اما به دست آوردن آن مشـکل است. ممکن است کسـی از آن رو در پی رضایت از خداوند باشد که دعایش مستجاب گردد، ولی بالاتر از این، مقام رضای عن الله است. رضای عن الله از همه چیز بالاتر است. کسی

که از خدا راضی باشد به قدری آثار و نعمات الهی در اطراف خود می بیند که چه بسا هیچ وقت از خدا سؤالی نکند و چیزی نخواهد و به مرحله ای برسد که درخواست هایش از باری تعالی، همه در مورد آخرت باشد و درخواست دنیایی نکند. نقل شده است که حضرت علی علیه السلام به همراه همسرشان، دختر گرامی رسول خدا، سه روز بود که غذای خود را می بخشیدند و چیزی نمی خوردند. روز سوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به منزل آنها تشریف آوردند. حضرت زهرا علیهاالسلام فرمودند: «یا رسول الله، سه روز است اهل این خانه چیزی نخورده اند». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود: دخترم، پدرت نیز سه روز است که چیزی نخورده است. این بزرگواران غذا داشتند، اما آن را می بخشیدند و ایثار می کردند.

اگر روزه داری یک روز از ماه مبارک رمضان را بدون خوردن سحری روزه بگیرد، به هنگام افطار می گوید من نمی توانم نمازم را با حضور قلب به جای آورم، مگر آن که اول افطار کنم. حال اگر سه روز بدون سحری و افطار روزه بگیرد، چه می شود؟

دخت گرامی رسول خدا به سجده گاه رفتند و دو رکعت نماز به جای آوردند و

[صفحه ۱۴۵]

فرمودند: «بار خدایا، پیامبر تو به مهمانی ما آمده و ما غذایی نداریم». آن گاه از جانب خداوند برایشان غذا فرستاده شد. بهترین بندگان خدا سه روز گرسنگی را تحمل کردند اما چیزی از خداوند نخواستند، در صورتی که اگر می خواستند، خداوند به آنها می داد. البته، خداوند هم نخواسته است که این بزرگواران را با گرسنگی امتحان کند. چنین امتحان هایی پایین تر از حد و

منزلت معصوم است این امتحـان کوچـک برای آن است که انسـان هـا به این بزرگواران اقتـدا نماینـد و آنها را الگوی خویش سازند.

رضـا مرتبه ای بس گرانبهـا است که انسـان بایـد به دنبـال کسب آن باشـد؛ چرا که اگر اهل آخرت باشـد به درد آخرتش می خورد و اگر اهل دنیا باشـد به کار دنیایش می آیـد و فوائـد بسـیاری عایـدش می شود. هر چند کسب رضا برای تحصـیل دنیا، ارزان فروختن متاعی پر ارزش به قیمتی ناچیز است. درست ماننـد آن که در زمان وفور نان و نه در قحطی، میلیون ها تومان در مقابل یک قرص نان بپردازند یا مثل آن شـخص که برای به جوش آوردن آب سـماور اسـکناس های فراوانی را به شـعله های آتش می سپرد.

[صفحه ۱۴۷]

## اطاعت، تنها راه موفقیت

### اشاره

و اعلموا أنه لیس بین الله و بین أحـد من خلقه ملـک مقرب و لاـ نبی مرسـل و لاـ من دون ذلـک من خلقه کلهم الا طاعتهم له، فاجتهدوا فی طاعه الله ان سرکم ان تکونوا مؤمنین حقا حقا و لا قوه الا بالله [۱۹۸]؛ بدانید که میان خدا و هیچ یک از بندگانش – چه فرشـته مقرب باشـد، یا نبی مرسل یا بنـده ای فروتر – چیزی جز اطاعت نیست. پس اگر به راستی دوست دارید که مؤمن حقیقی حقیقی باشید، در اطاعت خدا بکوشید و [بدانید که] هیچ نیرویی جز به مدد خدا نیست.

امام صادق علیه السـلام در این بخش از فرمایش خود می فرمایـد، بین خداوند و بندگان او یک راه بیشتر وجود ندارد. آن هم طاعت خداونـد است و در این راه بیم ملک و نبی و هیـچ آفریـده ی دیگری، عالم باشـد یا جاهل، مرجع تقلیـد باشد یا واعظ، استاد باشد

یا کاسب فرقی نیست.

«أحد» در عبارت فوق نکره در سیاق نفی است. معنای نفی نیز از کلمه «لیس» استفاده می شود؛ یعنی استثنایی وجود ندارد، همه و همه برای ارتباط با خدا راهی جز طاعت ندارند. حتی پیروی و اطاعت از پیامبر و امامان نیز از این رو است که پیمودن راه آنها اطاعت از خدا است. حال که اطاعت تنها راه است در این راه تمام تلاش خود را به کار

[صفحه ۱۴۸]

گیرید. مؤمن حقیقی راهی به جز اطاعت از باری تعالی ندارد. سپس حضرت می فرمایند: «لا قوه الا بالله». هیچ قدرت و نیرویی وجود ندارد، مگر آن که از خداوند سرچشمه گرفته است و کسانی که در راه اطاعت خداوند کوشش می کنند نیز تلاش و کوششان با استعانت خدای متعال است و بدون کمک الهی قدرت انجام چنین عملی را ندارند.

انبیا و اولیا با آن همه طاعت و صدقی که داشتند، از آخرت می ترسیدند. ترس و بیم امام معصوم ناشی از این است که می داند تنها راه ارتباط با خدا اطاعت است.

## طاعت و عبادت

ماه های رجب، شعبان و رمضان بر ماه های دیگر برتری دارند و در روایات تعابیری هست که شوق و رغبت بیشتری برای طاعت و عبادت در این ماه ها به وجود می آورد در این ماه ها می توان خود را به گونه ای از لحاظ معنوی تقویت کرد که اثر آن تا نه ماه دیگر سال بر جای بماند. می توان در این سه ماه برای بقیه سال به قدر امکان نیرو ذخیره نمود و کاهلی در این ماه ها ضربه بزرگی به انسان خواهد زد.

در کافی و بحار روایتی نقل شده که در آن آمده است: «أغلق بابك فان

الشیطان لا یفتح بابا [۱۹۹]؛ در نفس خود را ببند؛ زیرا شیطان در بسته ای را نمی گشاید». شیطان یک دزد است - البته، دزد ایمان - و دزد از در بسته وارد نمی شود، اما اگر کسی از بستن در خانه غفلت کرد و در را باز گذاشت دزد وارد می شود و در صورت ورود دزد به خانه ای که در آن باز است صاحبخانه نباید کسی به جز خودش را ملامت کند. البته دزد هم بی تقصیر نیست، اما صاحبخانه است که اسباب ورود دزد را فراهم ساخته است. این سه ماه فرصت مناسبی برای تحقق این سفارش ارزشمند و دیگر تعالیم ناب اهل بیت علیهم السلام است. در این سه ماه فرصت برای عبادت و خودسازی بیشتر از ایام دیگر سال مهیا است. طاعت و عبادت در همه ایام سال ممدوح است و به وقت خاصی اختصاص ندارد، اما در این

[صفحه ۱۴۹]

ماه ها بازار عبادت داغ تر است. کاسب در طول سال به کسب و خرید و فروش اشتغال دارد، اما در بعضی از ایام و ماه ها که بازار خرید و فروش داغ تر است، سود بیشتری می برد. در زمستان و فصل سرما بازار لباس های زمستانی، و در تابستان بازار جنس های تابستانی رونق دارد و همین طور اجناس دیگر هر کدام فصلی دارند. سه ماه رجب و شعبان و رمضان نیز فصل عبادت است. در بحار و کتاب های دیگر فضیلت ماه رجب و رمضان و این که کدام یک از این ماه ها بر دیگری فضیلت بیشتری دارد بررسی شده است. در روایتی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده ماه رجب با فضیلت ترین ماه معرفی شده

و از طرف دیگر چندین [۲۰۰] روایت مبنی بر افضل بودن ماه رمضان نسبت به دیگر ماه های سال وارد شده است. اصل این بحث که کدام یک از این ماه ها افضل است مهم نیست. مهم غنیمت شمردن فرصت در این ماه ها است. انسان باید در این ماه ها و در این فرصت طلایی، خود را بیش از پیش آماده اطاعت نماید و این کار آسانی نیست.

## رفاقت تا جهنم

در حالات یکی از مراجع نقل شده است که شخصی از ایشان درخواست غیر معقولی داشت. ایشان در پاسخ او فرموده بودند: من تا در جهنم با شما رفیق هستم، اما دیگر در داخل جهنم با شما دوست نیستم! کنایه از این که نمی خواهم به واسطه ی رفاقت با تو به جهنم بروم. تمام تلاش شیطان برای آن است که انسان را به داخل جهنم هدایت نماید. گاهی برای انجام ندادن عبادت آن قدر به انسان فشار می آورد که انسان العیاذ بالله، از عبادت کردن بیزار می شود و گاهی نیز او را چنان مشغول مستحبات و مکروهات می کند که از واجبات باز ماند، و هر دو راه منتهی به جهنم می شود. در حالات یکی از علما نقل می کنند که هر کس هر چه از او می خواست انجام می داد و هیچ وقت «نه» نمی گفت، ولی در عین حال هیچ کس نمی توانست او را به انجام دادن کاری که به آن اعتقاد

[صفحه ۱۵۰]

نداشت مجبور سازد. این یک الگو است و دیگران نیز باید سعی کنند این گونه باشند. باید مواظب بود تا ریاست و آقایی دنیا با بهشت معامله نشود و انسان راهی جهنم نشود؛ چون مالکیت تمام دنیا در مقابل رفتن به

جهنم، هیچ ارزشی ندارد.

### همت بلند

یکی از اصحاب معصومین علیهم السلام روزی خدمت ایشان رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، سال های سال است که در خدمت شما هستم و تاکنون چیزی از شما نخواسته ام. حضرت فرمود عیبی ندارد، از ما حاجتی بخواه. عرض کرد: می روم تا فکر کنم چه چیزی از شما بخواهم. پس از مدتی خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، من از شما می خواهم بهشت را برایم ضمانت کنید. حضرت مقداری تأمل کردند و بعد فرمودند: من بهشت را برایت ضمانت می کنم. سپس فرمودند: اگر حاجت دیگری داری بگو. عرض کرد: یابن رسول الله، من در مورد خواسته ام بسیار فکر کردم. دیدم اگر از شما پول بخواهم، سرانجام آن را در این دنیا بر جای می گذارم و می میرم. اگر طول عمر بخواهم، سرانجام همه مرگ است. بنابراین، تصمیم گرفتم که آخرت را از شما بخواهم.

### تأمل در جواب

وقتی علما به روایتی می رسند که در آن معصومی برای جواب دادن به سؤال دیگران تأمل به خرج می دهد، احتمالات زیادی برای این تأمل بیان می کنند. شکی نیست که امام همه چیز را می داند و بر تمام مسائل احاطه دارد. پس این سکوت و درنگ دلیل خاصی داشته است. شخصی از حضرت امیر علیه السلام پرسید: چگونه است که هر چه از شما می پرسند، بدون درنگ پاسخ می دهید؟ حضرت از آن شخص پرسیدند: انگشتان دست من چند تا است؟ فورا جواب داد: پنج تا. حضرت فرمودند: چرا مقداری برای پاسخ دادن فکر نکردی؟ عرض کرد: یا امیرمؤمنان، پاسخ بسیار واضح است. حضرت فرمودند: همه مسائل برای من درست مانند تعداد انگشتان دست روشن است.

[صفحه ۱۵۱]

روزی از رسول اکرم صلی الله

علیه و آله و سلم سؤالی پرسیدند. ایشان مقداری تأمل کردند. و سپس به آن سؤال جواب دادند از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: یا رسول الله، مگر پاسخ سؤال این مرد را نمی دانستید؟ چرا فورا جواب ندادید و تأمل کردید؟ رسول خدا فرمودند: لازمه حکمت چنین است.

## یک سؤال و دو گونه جواب

معصومین علیهم السلام، قبل از انسان ها خلق شده اند. تمرینهای بسیاری دیده اند و فشارهای فراوانی را تحمل کرده اند تا به این درجه و مقام رسیده اند. آنها مانند خورشید و ماه نیستند که فقط یک تکلیف داشته باشند. بلکه تکلیف های متعدد دارند و با هر کس به فراخور حال خودش رفتار می کنند.

معاویه بن عمار و اسماعیل بن جابر هر دو از یاران امام صادق علیه السلام بودند. روزی معاویه بن عمار از حضرت پرسید: یابن رسول الله، آیا می توانم نماز روز را در شب قضا نمایم؟ امام پاسخ دادند: آری، می توانی. بعد از مدتی اسماعیل بن جابر خدمت حضرت رسید و همان سؤال را از حضرت پرسید. امام پاسخ دادند: نمی توانی. عرض کرد: یابن رسول الله، چرا به معاویه بن عمار پاسخ مثبت و به من جواب منفی دادید؟ حضرت فرمودند: «ان ذاک یطیق و أنت لا تطیق [۲۰۱]؛ او می تواند، اما تو نمی توانی».

## دشواری های عصر غیبت

کسانی که به خدمت ائمه علیهم السلام می رسیدند مسائل برایشان حل می شد؛ چرا که آنها راهنمایانی بودند که بر عالم غیب احاطه داشتند و تکلیف مراجعه کننده را به روشنی مشخص می کردند.

اما در زمان غیبت امام علیه السلام وضع طور دیگری است. اگر کسی از مراجع بزرگ تقلید

[صفحه ۱۵۲]

همچون صاحب جواهر، شیخ انصاری و یا سید بحرالعلوم بپرسد که آیا این احکامی که شما گفته اید حکم خدا است؟ پاسخ خواهند داد: نه، ما این گونه تشخیص داده ایم و معتقدیم که آنچه گفته ایم حکم خدا است. اگر شما به این احکام عمل کردید و مطابق با واقع درآمد که بسیار خوب، اما اگر مخالف احکام واقعی بود معذورید و راهی به جز این وجود ندارد. فقدان امام در

بین مصیبت بزرگی است. این مسئله تقدیر الهی است و ما دخالتی در آن نداریم. پس باید به تکلیف عمل کنیم.

مرحوم محقق خراسانی از منبری های خوب بود که آن وقت ها (چهل سال پیش) به کربلا و عتبات می آمدند و منبر می رفتند و من هم گاهی از منبرهای ایشان بهره می بردم. شبی در مدرسه صمیمیه منبر رفتند و فرمودند از این که در زمان غیبت هستید، خیلی تأسف نخورید، گرچه نعمت بسیار بزرگی را از دست داده اید. در این زمان برای حل مشکلات دینی خود نمی توانید به امام معصوم مراجعه کنید و باید از مراجع تقلید بپرسید. آنها نیز خواهند گفت: ما نمی دانیم احکامی که استنباط می کنیم مطابق واقع است یا نه، و فقط وظیفه خود را انجام می دهیم. اما اگر در زمان معصوم بودید و در ادای واجبات کوتاهی می کردید، کار بسیار مشکل تر می شد. کسانی که در زمان معصوم بودند اما استفاده نکردند وضعشان بسیار بدتر است از کسی که در زمان غیبت زندگی کرده و گناهی مرتکب شده است.

## معرفت خدا و نبی و امام

شناخت خدا و نبی و امام از جمله لوازم پیروی از خدا است و باید آن را هر چند با دعا و زیارت هم که شده به دست آورد. در مجموعه های حدیثی آمده است که لوازم طاعت خداوند سه چیز است: معرفت خدا، معرفت نبی و امام، و نیز اصابه السنه.

منظور از معرفت و عرفان، عرفانی است که در روایات وارد شده است، نه عرفان اصطلاحی. عرفان اصطلاحی فنی است همانند فن هواپیما سازی، با این تفاوت که فن هواپیما سازی کسی را از راه مستقیم دور نکرده و نمی کند و نوعی خدمت به مردم

است.

[صفحه ۱۵۳]

خدمت به مردم هیچ وقت انسان را از خداوند دور نمی سازد. اما عرفان اصطلاحی چون از اساس چیزی جدا از اهل بیت علیهم السلام بوده بسیاری از مردم را گمراه ساخته است. عرفانی که در روایات آمده است، همان معرفت و تصحیح اعتقادات خود و دیگران است. اعتقاد درست و عمل از مهم ترین عبادت ها است.

دعاهایی که در ماه های رجب، شعبان و رمضان وارد شده انسان را آماده عمل به فرائض و طاعت می نماید: «خاب الوافدون علی غیرک و خسر المتعرضون الا لک [۲۰۲]؛ کسی که بر غیر تو درآید ناکام، و آن که به غیر تو رو کند زیان کار است». این مطالب، انسان را آماده می سازد تا اعتقادات خود را تصحیح کند. برای تصحیح اعتقاد کمک لازم است و این دعاها انسان را یاری می کنند تا اعتقادات خود را بازسازی کند.

انسان نباید واجبات و فرائض را فدای مستحبات و نوافل کند. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «لا قربه بالنوافل اذا أضرت بالفرائض [۲۰۳]؛ اگر مستحبات به واجبات زیان رساند، باعث تقرب به خدا نمی شود». در روایت دیگری آمده است: «اذا أضرت النوافل بالفرائض فارفضوها [۲۰۴]؛ اگر مستحبات به واجبات زیان رساند، مستحبات را رها کنید».

قسمت اعظم اعتقادات، روایات، واجبات و محرمات از طریق شیخ صدوق، شیخ طوسی، و شیخ کلینی به دست ما رسیده است. اگر شیخ طوسی میلیون ها سال نماز شب می خواند، این اندازه که با نوشتن کتاب اجر و ثواب برده، ثواب نمی برد. نمی خواهم ثواب نماز شب را کم بشمارم. در فضیلت نماز شب همین بس که خدای متعال در قرآن می فرماید: «فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قره أعین [۲۰۵]؛ هیچ

کس نمی دانـد چه پاداش های مهمی که روشـنی بخش دیـدگان است برای آنان انـدوخته شـده است». خود همین نماز شـب عمده احکام آن از طریق این سه بزرگوار به دست ما رسیده است.

[صفحه ۱۵۴]

## نابودی اعمال

در روایـات آمـده است: روز قیامت بسـیاری از اعمالی که انسان در دنیا انجام داده، در نامه اعمال خویش مشاهـده نمی کنـد؛ مثلا می بینـد خمسـی که پرداخته یا نماز و روزه ای که به جا آورده در نامه اعمالش ثبت نشـده، و این مطلب را زمانی در می یابد که بیشترین احتیاج را به این اعمال دارد. تصور کنید شخصی تصمیم بگیرد در مسافرت فقط پول با خود ببرد؛ چرا که غذا و دیگر لوازم سـفر را می شود با پول تهیه کرد، اما وقتی به مقصـد می رسـد متوجه می شود پول هایش را نیاورده یا گم کرده است؛ از سوی دیگر نه کسی را می شناسد و نه جایی را بلد است. چنین مسافری چه حالی پیدا می کند؟ چه خوب است انسان کمی به عقب برگردد و اعمال و واجبات خود را از نو یاد بگیرد. اگر مقلـد است رساله عملیه را ببینـد و اگر مجتهـد است ادله را بازبینی نمایـد. مرحوم شـیخ عبـدالرحیم قمی می فرمودنـد: نکند علم عالم، علم سـینه به سـینه [یعنی بدون پژوهش و بازبینی ادله] باشد.

اگر دقت و تأمـل به خرج دهیم چه بسـا معلوم شود که اشـتباهات زیـادی در آموخته هایمـان وجود دارد. بارهـا در قرآن کریم آمده است: «أفلا یتدبرون [۲۰۶]؛ آیا اندیشه نمی کنند؟» برای مثال بسـیاری از ما گمان می کنیم که در برابر خطاهای خانواده و بستگانمان وظیفه ای جز امر به معروف، آن هم به صورت زبانی، نداریم؛ حال آن که خدای متعال

می فرماید: «قوا أنفسکم و أهلیکم نارا وقودها الناس و الحجاره [۲۰۷]؛ خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگها است حفظ کنید». در جاهای گوناگون قرآن آمده است که باید امر به معروف کرد، اما آیا صرف امر به معروف و نهی از منکر کافی است. قرآن درباره کسانی که تحت تکفل انسان هستند، نگفته امر به معروف و نهی از منکر کنید، بلکه فرموده: «قوا»؛ کاری کنید که اینها خوب شوند. قسمتی از این هدف

[صفحه ۱۵۵]

با امر به معروف و نهی از منکر به دست می آید، اما قسمت دیگر با عمل کردن تأمین می شود. باید خود انسان عمل کند و با عمل الگوی کوچک ترها باشد. اگر خود انسان دروغ نگوید اهل خانه نیز راستگویی را از او یاد می گیرند. شکی نیست که خداوند در حد قدرت انسان از او توقع دارد تا خود را از آتش جهنم دور سازد، اما از آن طرف قدرت کوشش کردن را نیز به انسان عطا کرده است.

مؤمن باید پشت کار را از کاسب ها یاد بگیرد. اگر صبح، اول وقت از یک کاسب بپرسند: آیا می دانی که امروز ضرر می کنی یا سود می بری؟ می گوید: نه نمی دانم. ممکن است ضرر کنم. اگر بپرسند: حال که احتمال ضرر هست چرا به دنبال کسب می روی؟ می گوید: چاره ای جز این نیست، یک روز ضرر می کنم و روز دیگر سود می کنم. بارها کسانی به خود من مراجعه کرده و گفته اند: کاسب هستیم و مثلا هشت سالی سود نبرده بودیم، اما امسال سود خوبی کرده ایم و می خواهیم خمس بدهیم. ممکن است شخصی با یک بار گفتن و ده بار گفتن اثری

در فرزنـد خود نبینـد، اما بایـد به امید این که روزی این گفتن ها به عمل تبدیل شود هم چنان ادامه دهد. در کتاب های حوزه تعبیر معروفی هست مبنی بر این که «ما من عام الا و قـد خص؛ هیـچ عامی نیست مگر آن که اسـتثنایی داشـته باشـد». در کتاب معالم [۲۰۸] آمـده است که خود این عام نیز تخصـیص خورده است؛ چرا که عام هایی وجود دارد که تخصـیص نخورده انـد؛ مثل: «ان الله علی کل شـی ء قـدیر [۲۰۹]؛ و خـدا بر همه چیز توانا است». این عامی است که تخصـیص نخورده و قـدرت الهی مافوق همه چیز است. خداونـد بر همه موجودات قـدرت دارد و چیزی نیست که از دایره قـدرت او بیرون باشد. در این فقره از رساله حضـرت می فرماینـد: هیـچ کس راهی به جز عبادت و طاعت نـدارد، و بعـد در ادامه برای تأکیـد بیشتر، موجودات و الا مرتبه ای همچون نبی و ولی را نیز مشمول این حکم عام دانسته اند. این فرمایش امام نیز از آن دسته



عموماتی است که تخصیص نخورده است.

## کوشش و مقام طاعت

برای طاعت، جست و جو و کوشـش لازم است. آن که مجتهـد نیست بایـد رساله عملیه را بخوانـد. البته، تمام مسائل مورد نیاز در رسـاله هـای عملیه نیامـده است. هزاران مسـئله مورد ابتلا وجود دارد که در رساله های عملیه نیست بایـد این قبیل مسائل را پرسـید و یاد گرفت؛ زیرا این مسائل به خودی خود برای انسان کشف نمی شوند. اگر شـخص در یادگیری مسائل مقصـر باشد زیان و کیفر اخروی را به جان خریده و اگر قاصر باشد دچار حسرت و پشیمانی خواهد شد.

کسی که می خواهد به سفر برود یا معامله ای انجام

دهد، چون خودش خبره نیست از این و آن می پرسد تا چیزهایی که نمی داند یاد بگیرد. هدف از این پرسیدن ها آن است که می خواهد متضرر نشود. مسائل شرعی نیز از این قاعده بیرون نیست و برای جلوگیری از ضرر اخروی باید مسائل مورد نیاز خود را بیاموزیم.

## احتیاط، نشانه ایمان

به امام صادق علیه السلام عرض کردند که فلان شخص انسان بسیار خوب و مؤمنی است و نمازهایش را دو بار در روز می خواند تا مبادا نمازهایش کاستی هایی داشته باشد. حضرت فرمودند: «هل یشک فی الزکاه فیعطیها مرتین [۲۱۰]؛ آیا زکات اموالش را نیز دو مرتبه می دهد؟»

شخصی در کربلا بود که خمس مالش را چند مرتبه می داد. البته، پولدار نبود و خمسش در نهایت پنجاه یا صد فلس می شد. یک بار که خمس می داد، شک می کرد که آیا فلان چیز را حساب کرده است یا نه، و دوباره خمس اموال خود را حساب می کرد.

[صفحه ۱۵۷]

## دعای «یا من ارجوه»

معروف است که در ماه رجب دعای «یا من أرجوه لکل خیر» بعد از هر نماز خوانده شود. در روایت آمده است این دعا را در صبح و شام و بعد از نمازها بخوانید [۲۱۱] خوب است انسان در شبانه روز یک بار این دعا را با تأمل بخواند و بیندیشد که این «من» که در دعا آمده کیست؟ آیا به راستی امید ما به خدا است یا به استاد و پول و اهل و عیال و دیگران؟

اگر امیدمان به دیگران است، باید خود را اصلاح کنیم و امید به خدا را جایگزین امید به دیگران نماییم. تأمل در این دعا مقدمه وجود تزکیه، و تزکیه واجب عینی است، هر چند که خواندن این دعا در حال عادی مستحب است.

## نیرنگ های شیطان

قرآن یک کلمه گفته است که کاری کنید که جهنم نروید، اما به جا آوردن این کار، مستلزم انجام دادن هزاران کار دیگر است.

اطراف انسان پر از تله های شیطانی است؛ قلاب های آهنی و زنجیرهای محکمی که شیطان بر گردن آدمی می اندازد و او را به طرف جهنم هدایت می کند. در اطراف هر یک از انسان ها شیاطین بسیاری وجود دارد. در روایت آمده است که در قلب انسان ۲۵ شیطان، و در کنار آنها نیز ۲۵ فرشته وجود دارد. این شیاطین بسیار سریع تر از انسان عمل می کنند. خدای حکیم به انسان نیروی بیشتری عطا فرموده تا توان مقابله با آنها را داشته باشد. آنها خواب و خوراک ندارند و بابت این کارها وقتی صرف نمی کنند، اما انسان ها گرفتاری های متعددی دارند. شیاطین در کار خود تخصص دارند ولی انسان در مبارزه با شیطان و شناخت نیرنگ ها محتاج آموزش

و یـادآوری است. انسـان ها چه بسا در طی روز با صـدها نفر سـر و کار داشـته باشـند، اما شـیاطین فقط با یک نفر کار دارنـد. خلاصی از دست شیطان با این اوصاف کار بسیار مشکل و طاقت فرسایی است.

[صفحه ۱۵۸]

در قرآن کریم بارها و بارها آمـده است: «أکثرهم لا یعقلون [۲۱۲]؛ بیشتر آنان نمی اندیشند»، «أکثرهم لا یعلمون [۲۱۳]؛ بیشتر آنان نمی دانند». شیطان وسواس الخناس است، گاهی مطلبی را در دل انسان می اندازد تا برای او شک و شبهه ایجاد کند.

من با چشم خودم کسـی را دیدم که لب حوض نشسـته بود و بیش از هفتاد بار دستش را داخل آب می برد و بیرون می آورد. بنـده خـدا می خـواست دست خود را بشویـد، ولی دچـار وسواس بود. این شـخص فکر می کرد چنین کـاری دقت در اعمـال است، اما در واقع شیطان او را هدایت می کند و این همان زنجیر جهنمی است که بر گردن انسان ها می اندازد.

قرآن کریم درباره چنین افرادی که می پندارنـد عبادت می کنند اما در واقع شـیطان بر آنها سوار شده است، می فرماید: «و هم یحسـبون أنهم یحسنون صنعا [۲۱۴]؛ و خود می پندارنـد که کـار خوب انجـام می دهنـد». همچنین آنـان را «الأخسـرین أعملا [۲۱۵]؛ زیانکارترین مردم» خوانـده است. افعل التفضـیل یا با «من» یا با «عن» و یا با الف و لام می آید و اگر با الف و لام بیاید عمومیت و شـمول بیشتری دارد. در این آیه «اخسـرین» با الف و لام آمده است. «اخسرین» در بین همین انسان ها و امثال من و شما هستند. کسی بودند که بیست و سه سال پای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشستند و بیست

و سه سال پشت سر آن حضرت نماز خواندند، اما سرانجام از خاسرین شدند. شمر در جنگ صفین و جنگ جمل زیر پرچم امیرمؤمنان علیه السلام می جنگید، اما عاقبتش چه شد؟

## غفلت و عبرت

در میان اخسرین نیز مراتب فرق می کند و چه بسا برخی وضع بدتری نسبت به دیگران داشته باشند. ما اهل علم نیز بسته به میزان غفلتمان دچار خسرانیم و باید به چشم عبرت به پیرامون خود بنگریم. انسان های عادی اگر مرده ای ببینند تا چند روز وضعشان متحول

[صفحه ۱۵۹]

می شود، اما مرده شور عادت کرده و برایش عادی است. البته، به مرده شورها اهانت نشود، چرا که کار واجبی انجام می دهند و به تکلیف عمل می کنند. انسان ها نیز عادت کرده اند موعظه بگویند و موعظه بشنوند، اما این گفتن ها و شنیدن ها هیچ تأثیری ندارد. مانند مرده شوری که دیدن مرده تأثیری به حالش ندارد. اساس تزکیه همین دعاها و زیارت ها است، نباید انسان فقط بخواند و رد شود، بلکه باید در آنها تأمل کند. در یکی از زیارت های سیدالشهدا علیه السلام آمده است؛ «و اجعل سریرتی خیرا من علانیتی [۲۱۶]؛ خدایا، نهان مرا بهتر از آشکارم قرار ده (که اگر کسی در ظاهر یک خوبی از من سراغ دارد باطن من بهتر از آن باشد)». به راستی که چه گوهرهایی در این زیارت ها آمده است، و چه خوب است انسان در طول عمر حتی یک بار هم که شده تمام این دعاها را بخواند؛ چرا که هر گلی بویی دارد.

[صفحه ۱۶۱]

## تسلیم در دین

### اشاره

و اعلموا ان الاسلام هو التسلیم و التسلیم هو الاسلام، فمن سلم فقد اسلم، و من لم یسلم فلا اسلام له [۲۱۷]؛ و بدانید که اسلام یعنی تسلیم و تسلیم یعنی اسلام. پس کسی که تسلیم شد مسلمان است و آن که تسلیم نشد مسلمان نیست.

از نظر ادبی ظاهر کردن ضمیر فصل دلالت بر حصر دارد. اگر گفتند: «زید هو الشاعر»،

«هو» که ضـمیر فصل است حصر را می رساند [۲۱۸] در این قسـمت از رساله امام علیه السلام فرموده اند: «الاسلام هو التسلیم». اگر می فرمودند: «ان الاسـلام التسـلیم» معنا مشخص بود؛ چرا که اسم و خبر انّ در واقع مبتدا و خبرند. اما با آوردن هو بین این دو، اسـلام منحصـر در تسـلیم شـده است؛ یعنی عمـل به احکـام و تعالیم اسـلام بـدون داشـتن تسـلیم فایـده ای نـدارد، و چنین اسـلامی، اسـلام درست و کامل نیست. در ادامه می فرماینـد: «و التسـلیم هو الاسـلام». این تکرار برای تأکیـد بیشتر است. «فمن سلم فقد اسلم» این قسمت تأکید پس از تأکید است. هر کس تسلیم احکام تکوینی و تشریعی خدا بود مسلمان است. «و من لم یسلم فلا اسلام له»، آن که تسلیم نشد مسلمان نیست.

اسـلام منحصـر در یـک عمل نیست، بلکه اجزا و شـرایط و موانع بسـیاری دارد که همه آنها با همـدیگر مجموعه اسـلام را می سازند. نماز در اسلام رکن است، اما همه چیز

[صفحه ۱۶۲]

نیست. همین طور روزه و حج رکنند، اما همه ی اسـلام نیسـتند. شاید بتوان مجموعه ی اسـلام را به هواپیما تشبیه کرد. هواپیما برای پرواز نیاز به شـرایط و اجزای خاصی دارد و با نبود هر یک از این اجزا و شرایط، قدرت پرواز نخواهد داشت و اگر با آن وضـعیت به پرواز درآید، سرنشینان آن از بین می روند. کسانی که روز عاشورا فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به شـهادت رسانیدنـد، اهـل نمـاز و روزه و حـج بودنـد، و آنها که در جنگ جمل، صـفین و نهروان بر علی بن ابی طالب علیه السلام شوریدند، چه بسا بیش از دیگران به نماز و

روزه می پرداختند.

عیاشی ذیل آیه ی شریفه: «فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی أنفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما [۲۱۹]؛ چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آن که تو را در اختلافات خود داور کنند، سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی نکنند و کاملا سر تسلیم فرود آورند». روایتی را از ابی ایوب خزاز نقل کرده است که چنین است:

«لو أن قوما عبدوا الله وحده لا شریک له و أقاموا الصلاه و آتوا الزکاه و حجوا البیت و صاموا شهر رمضان، ثم قالوا لشی ء صنعه الله أو صنعه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ألا صنع خلاف الذی صنع أو وجدوا ذلک فی قلوبهم لکانوا بذلک مشرکین [۲۲۰]؛ اگر قومی خدا را به یکتایی پرستش کنند و نماز به پا دارند و زکات بپردازند و حج به جا آرند و ماه رمضان را روزه بگیرند ولی نسبت به یکی از کارهایی که خدا و یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام داده اند اعتراض کنند و بگویند: چرا چنین کرده؟ یا در دلشان چنین چیزی باشد به سبب این اعتراض مشرکند».

مشرک فقط به ملحد گفته نمی شود که احکام فقهی ویژه ای دارد و جزو نجاسات شمرده می شود، بلکه کفر و الحاد فقط یک مرتبه از شرک است و کسی که به یگانگی خدا اعتقاد دارد، اما در عمل خدایان دیگری به نام نفس، پول، زن، فرزند و خانه را می پرستد و ستایش می کند، نیز در مرتبه ای از شرک قرار گرفته است. شخصی نزد من آمده بود و می گفت:

خانه ای از فلان کس خریده ام، اما بعد معلوم شد که این خانه غصبی است و فروشنده نیز فرار کرده. به او گفتم: می دانی که این فروشنده غاصب بوده؟ گفت: می دانم. گفتم:

[صفحه ۱۶۳]

پس باید خانه را به صاحب اصلی برگردانی. مرتب می گفت: پس پولی که داده ام چه می شود؟

## دین فروشی سمره بن جندب

همان طور که گفته شد، تسلیم مراتبی دارد و از هر کس به فراخور حال و موقعیتش انتظار می رود. در بین عوام اصطلاح جالبی وجود دارد که می گویند: فلانی دین فروشی کرد. این اصطلاح حقیقت دارد و بسیاری از مردم دین خود را می فروشند. قیمتی که مردم با آن دین خود را می فروشند، به تناسب حال فروشندگان، مختلف است. سمره بن جندب دین خود را به چهارصد درهم یا دینار فروخت. اگر درهم باشد معادل ۱۵۰ کیلوگرم طلا، و اگر دینار باشد معادل یک تن و نیم طلای ناب است. این همه پول را فقط در مقابل یک دروغ گرفت، که به پیامبر نسبت داد. معاویه این پول را به او داد و او نیز با آن، خانه و باغ و زمین خرید. اما آیا واقعا ارزش آن را داشت که دین خود را بفروشد؟ با آن پول ها زندگی خوبی کرد، اما هر چه بود پول ها تمام شد و سمره نیز مرد. از اولین روز مردن او تا به امروز که چندین قرن گذشته گرفتار بوده، و تا قیامت گرفتار خواهد بود.

## دشواری تسلیم

تسلیم کار ساده ای نیست، اما چاره ای جز آن نیست. کسی که می خواهد در آن دنیا هم نشین انبیا و اولیا گردد راهی به جز تسلیم ندارد. در روایت آمده است که امام رضا علیه السلام کسی را نصیحت می کردند. آن شخص در جواب گفت: من دوست پدر شما موسی بن جعفرم و پدر شما مرا رها نمی کند. امام در پاسخ او گفتند: تو خیال می کنی با این اعمال روز قیامت هم نشین موسی بن جعفر می شوی که آن همه تقوا و ورع و قرب به خدا

دارد؟ اگر چنین باشد که به موسی بن جعفر ظلم شده است. تصور کنید شخص محترمی خانه ی بسیار تمیز و با شکوهی دارد و در این خانه با نهایت نظافت و آراستگی زندگی می کند. شخص دیگری که سر تا پا آلودگی است به این آقا اظهار علاقه می کند، آیا کسی حاضر می شود این ژولیده را نزد آن شخص پاکیزه ببرد؟ اگر بخواهد نزد او برود باید خودش را تمیز کند و لباس مناسب بر تن نماید.

[صفحه ۱۶۴]

انسان باید در مقابل تکوین و تشریع تسلیم باشد. آن که پول ندارد گرفتار تسلیم در مقابل خمس و زکات نیست، اما کسی که پول دارد باید در مقابل حکم پرداخت خمس و زکات تسلیم باشد، و هر قدر پول بیشتری داشته باشد تسلیم مشکل تر است. به ثروتمندی گفته بودند: خمس اموالت را پرداخت کن، گفته بود: می فهمی چه می گویی؟ من اگر بخواهم خمس بدهم می دانی چقدر باید پول بدهم؟ پول زیاد این گونه است و تسلیم شدن به هنگام ثروت کار مشکلی است. تسلیم عالم و مرجع دینی نیز آن است که حلال را حرام، و حرام را حلال جلوه ندهد و حاضر نباشد حتی در مقابل تمام ثروت های دنیا چنین کند.

## سرگذشت علی بطائنی

علی بن حمزه بطائنی عالم دین و اهل فتوا و وکیل امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام بود. در ایام زندانی شدن امام کاظم علیه السلام، سی جاریه [۲۲۱]، چند هزار درهم و دینار و هم چنین مقداری گوسفند و شتر در نزد او جمع شد. پس از شهادت امام کاظم علیه السلام دلش نیامد این اموال را تسلیم حضرت رضا علیه السلام کند. در نتیجه امامت امام رضا

علیه السلام را رد کرد و برای خود مذهبی به نام واقفیه درست کرد و با این کار او هزاران نفر منحرف شدند. امام رضا علیه السلام از واقفیه با عبارت «کلاب ممطوره» [۲۲۲] یاد کرده، یعنی سگی که زیر باران خیس شده است. باران همه چیز را پاک می کند، اما سگ را نجس تر می کند. کسی که از کنار یک سگ خیس عبور کند با عجله می گذرد تا مبادا سگ خود را تکان دهد و او را نجس کند. نجاست مادامی که خشک است اگر به بدن یا لباس برسد نجس نمی کند، اما تا رطوبت به آن برسد نجاستش سرایت می کند. ابن ابی العزاقر شخصی بود که مدت بسیاری تسلیم حق تعالی بود، اما در یک جا دچار لغزش شد و حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) او را لعنت کرد. درباره یکی از همین بدعت گذاران آمده است: «احذروا الصوفی المتصنع [۲۲۳]؛ بر حذر باشید از صوفیان بدعت گذار».

[صفحه ۱۶۵]

اسلام در عین سختی بسیار آسان است. مشکل آن جاست که بعضی مواقع باید از منافع دست شست و تسلیم گردید. قرآن نمی گوید که فقط تسلیم باش، بلکه می گوید علاوه بر آن که تسلیم شدی، شکایت هم نکن و راضی باش. نباید بگویی اسلام دستم را بسته و الا فلان کس را چنین و چنان می کردم. امام صادق علیه السلام سه مرتبه قسم یاد می کنند که اگر کسی عمل داشته باشد، اما در نفس خود دچار حرج گردد مشرک است. البته شرک مراتب گوناگونی دارد.

## زاهد و ترس از گناه

پیرمردی روزی با خود اندیشید که من شصت سال است زندگی می کنم. این شصت سال حدود بیست هزار روز می شود. اگر در هر روز

فقط یک گناه مرتکب شده باشم می شود بیست هزار گناه. بابت کدام یک از خدا عذر بخواهم و کدام یک را می توانم جواب دهم. در این افکار غوطه ور بود که ناگهان از شدت ناراحتی سکته کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود. در دنیا خیلی ها سکته می کنند: فلانی در فلان شهر به دنبال پایین و بالا رفتن قیمت ها سکته می کند و می میرد، دیگری به سبب اختلاف خانوادگی یا تقسیم ارث سکته می کند. همام نیز پس از شنیدن صفات متقین از زبان امیرمؤمنان علیه السلام تاب نیاورد و جان مشتاقش از کالبد تن خاکی بیرون رفت. «فصعق همام صعقه کانت نفسه فیها [۲۲۴]؛ همام فریادی کشید و جان داد».

یکی از دوستان خبر مرگ شخصی را برایم آورد. از او پرسیدم: چه مرضی علت مرگ او شد؟ گفت: هیچ، فقط این آقا در زمان حیات پدرش مقداری پول خرج خانه مسکونی او کرده بود. پس از فوت پدر، به وارث دیگر گفت: علاوه بر سهم الارث باید آن پول هم در سهم من لحاظ شود و سهم بیشتری از دیگران نصیبم شود. این را که گفت بین آنها مشاجره شد و چند لحظه بعد در حالی که روی صندلی نشسته بود ناله ای کرد و مرد.

[صفحه ۱۶۷]

## احسان به نفس

### اشاره

و من سره أن یبلغ الی نفسه فی الاحسان فلیطع الله فانه من أطاع الله فقد أبلغ الی نفسه فی الاحسان، و ایاکم و معاصی الله أن ترکبوها فانه من انتهک معاصی الله فرکبها فقد أبلغ فی الاساءه الی نفسه و لیس بین الاحسان و الاساءه منزله، فلأهل الاحسان عند ربهم الجنه و لأهل الاساءه عند ربهم النار [۲۲۵]؛ هر که خوش

دارد در نیکی به خویشتن به حد نهایی رسد، باید خدا را فرمانبرداری کند؛ زیرا هر که فرمان خدا برد در نیکی به خود به حد نهایی رسید. مبادا خدا را نافرمانی کنید؛ زیرا هر که پرده نافرمانی خدا بدرد و مرتکب معصیت شود، نهایت بدی را در حق خود کرده و میان نیکی و بدی جایگاه سومی نیست برای نیکوکاران نزد خدا بهشت، و برای بدکاران دوزخ مقرر شده است.

مراتب احسان به نفس متفاوت است. تحصیل، به دست آوردن پول برای داشتن زندگی مرفه، خوش رفتاری با مردم و احترام گذاشتن به آنها، به اندازه خوردن برای جلوگیری از سوء هاضمه و بیماری، رعایت بهداشت دهان و دندان و بسیاری دیگر از کارهای انسان ها در طول زندگی احسان به نفس، و هدف از انجام دادن آنها به دست آوردن آسایش است. ولی امام صادق علیه السلام در این قسمت از فرمایش خویش، طاعت خداوند را بالاترین و بلیغ ترین احسان به نفس دانسته و در مقابل، گناه کردن و نافرمانی

[صفحه ۱۶۸]

خدای متعال را شدیدترین ظلم به نفس شمرده است. «یبلغ» فعل متعدی است مفعول آن مقدر است؛ یعنی «یبلغ درجه عالیه». از سوی دیگر حذف متعلق افاده عموم می کند. در این جا نیز مفعول ذکر نشده و معنای کلام چنین است: هر کسی که تمام درجات احسان به نفس و بالاترین آنها را می خواهد طاعت خدا را به جا آورد. «الی نفسه» متعلق به احسان، و از این رو تقدیر کلام به این صورت است: «أن یبلغ فی الاحسان الی نفسه».

جمله «فقد أبلغ الی نفسه فی الاحسان» در کلام امام دو بار تکرار شده و دارای

بار بلاغی است؛ چرا که مطلب مهم است و تکرار تأکید را می رساند. حضرت می فرماید طاعت خدا بهترین راه راحتی نفس است. یک عمر رنج و فقر، هر چند بسیار دشوار باشد، در مقابل به دست آوردن نعمت جاوید آخرت مسئله ای نیست.

همان طور که اشاره شد احسان به نفس در دنیا با پول و سلامتی و فرزند و عشیره و امثال اینها میسر می شود و اگر کسی بخواهد در چارچوب دنیا با عزت و سربلندی و احترام زندگی کند، به ناچار باید از این امتیازها برخوردار باشد. اما همه ی این امتیازها تا وقتی وجود دارند که انسان زنده است، و همین که روح از بدن جدا شد همه چیز تمام می شود. ولی اگر انسان بخواهد علاوه بر دنیا، در آخرت نیز آسوده باشد، تنها راه طاعت خداوند است. البته، کمی تأمل و تفکر لازم است تا انسان به این نتیجه برسد. غفلت انسان را گمراه می کند و برای رسیدن به این ذهنیت موانع بسیاری در دنیا وجود دارد، ولی انسان عاقل در هر صورت به این نتیجه خواهد رسید و پس از این نتیجه گیری سعی می کند وسائل آرامش و آسایش خود را در آخرت – که نعمت ها و عذاب های آن با دنیا مقایسه شدنی نیست – فراهم سازد. درک وسعت آخرت و نعمت های آن از عهده انسان خارج است و آگاهیهای ما از آخرت، منحصر به همین روایات مأثوره است، اما این که آخرت چیست، نمی دانیم. در روایت آمده است: «و لا خطر علی قلب بشر [۲۲۶]؛ و هرگز به فکر بشری خطور نکرده است». انسان تا با آخرت مواجه نشود آن را درک نمی کند؛

درست مانند کسی که با یک مریض بد حال مواجه می شود، و آن وقت است که می فهمد واقعا

[صفحه ۱۶۹]

خداوند چه نعمت بزرگی به نام سلامتی به او داده است. نعمت های الهی به شمار نمی آید و نمی توان همه را به ذهن آورد. گاهی اوقات به نعمت هایی برخورد می کنیم که تا آن لحظه نمی دانستیم چنین نعمتی هم داریم.

مدتی پیش به عیادت مریضی رفتم و حال او را جویا شدم. گفت: «به مرضی مبتلا شده ام که تا آخر عمر باید تشنه باشم؛ زیرا بدن من قدرت دفع کردن آب را ندارد و اگر آب بخورم دفع نمی شود و باید با داروهای مختلف آب را از بدنم خارج کنم. از این رو همیشه زبانم به کام چسبیده و دهانم خشکیده است!». چه بسا، هیچ وقت به ذهن خطور نکند که امکان خوردن آب یک نعمت است. نهایت چیزی که برای ما اتفاق می افتد این است که در یک روز تابستان اگر روزه باشیم تا شب تشنگی را تحمل می کنیم و شب به هنگام افطار دو برابر هر روز آب می خوریم.

کسب علم به نوعی کسب مجهولات نیز هست، چرا که انسان متوجه می شود چه چیزهایی نمی دانسته و چه چیزهایی نمی داند. وقتی حال ما نسبت به فهم و درک نعمت های دنیایی این گونه باشد و بسیاری از آنها را درک نکنیم، تکلیف نعمت های اخروی معلوم است.

### حقایق معقول

آخرت و نعمت های آن محسوس نیستند، بلکه معقولند. مرده شور هیچ وقت از دیدن مرده عبرت نمی گیرد، چرا که برایش عادی می شود، مگر این که با تلقین، خود را از عادت و غفلت نگه دارد. در روایت آمده است: اگر مرده شورها حرفهای مرده ها را می شنیدند، وحشت

آنهـا را بر می داشت و هیـچ کس حاضـر نمی شـد مرده ها را بشورد. امیرمؤمنان علی علیه السـلام می فرمایـد: «لو عاینتم ما قد عـاین من مات منکم لجزعتم و وهلتم [۲۲۷]؛ اگر آنچه مردگان شـما پس از مرگ دیـده اند می دیدید، بی تابی می کردید و هراس بر شما چیره می شد».

[صفحه ۱۷۰]

لذا در احوال مرحوم سـید جمال الدین گلپایگانی [۲۲۸] نقل کرده اند که شب ها تا به صـبح در قبرسـتان تخت فولاد اصفهان عبادت می کرد. او انسانی وارسته و از اوتاد بود که در عالم مکاشفه چیزهایی می دیده.

## آخرت و حسرت

انسـان بـا ورود به آخرت متوجه می شود که چه بلایی به سـرش آمـده و حسـرتی دائم گریبانش را می گیرد؛ چرا که می بیند میلیاردها سال بایـد در آن جا بمانـد، ولی هیـچ کاری برای خودش انجام نـداده و هیـچ توشه ای برای خودش نینـدوخته است. ولی فهم این مطلب در این دنیا مشکل است. اگر چک های امضا شده رنگارنگ را که میلیاردها تومان روی آن نوشته شده به یک بچه نشان دهنـد فقط ممکن است از نقش رنگارنگ آنها خوشـش بیایـد ولی ارزش آنها را درک نمی کنـد. اگر بچه ای گوهر قیمتی و با ارزشـی گم کند قاصـر است، چرا که جاهل بوده و ارزش آن را نمی دانسـته، ولی پس از آن که بزرگ شـد اگر به او بگوینـد در کـودکی گوهر بـا ارزشـی که قیمت آن میلیون هـا تومـان بود، گم کرده است، تـا آخر عمر حسـرت می خورد و می گویـد: ای کـاش دسـتم می شـکست و آن گوهر را بر نمی داشـتم! به او می گوینـد تو که تقصـیری نـداشتی بچه بودی و نمی فهمیدی. می گوید: می دانم که تقصـیری نداشـته ام. اگر مقصر بودم خودم را می کشتم. زیرا امروز دیگر بزرگ شده

و می دانـد برای به دست آوردن مقـدار کمی پـول چقـدر بایـد زحمت و مرارت بکشـد. بـا خـود می گویـد اگر آن گوهر را داشتم، با پول آن می توانستم زندگی خود را زیر و رو کنم. انسان ها نیز پس از مرگ از خواب غفلت بیدار می شوند: «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا [۲۲۹]؛ مردم در خواب به سـر می برند، وقتی مردند بیدار می شوند». در آن روز دیگر فرصت هیچ کاری را ندارند و عذابی سخت و دردناک یا نعمت هایی بی شمار

[صفحه ۱۷۱]

و جاوید نصیبشان خواهد شد.

در روایت آمـده است که خدای متعال درک اهل بهشت را از آنها سلب می کند، تا کسانی که در مراتب پایین تر قرار دارند مراتب بالاتر را درک نکننـد و دچار حسرت و پشیمانی نگردنـد و در بهشت رنـج و عـذابی نباشد. بنابراین، بهشتیان هیچ گاه آرزوی داشـتن مقام بالاتر را ندارند. درست مانند آن که شخصـی از یک غذای بسیار لذیذ و مقوی بدش می آید و حتی اگر آن را رایگان به او بدهند نمی خورد و هیچ وقت آرزوی داشتن آن را نمی کند.

## لذت روح

غـذای لذیذ، پول زیاد، آسودگی و چیزهای خوب دیگر لذت بخش اند و لذت نیز به روح اختصاص دارد. هنگام برخورداری از نعمت هـا روح است که لـذت می برد و طـاعت خداونـد لـذت روح را تأمین می کنـد. البته، طاعت خـدا نیز به فراخور حال انسان ها متفاوت است. همان طور که احکام تابع موضوعات هستند، مراتب طاعت نیز نسبت به افراد مختلف متفاوت است فرد سالم یک نوع طاعت می کند و مریض طور دیگری. اطاعت ثروتمند به گونه ای است و اطاعت فقیر به گونه دیگر.

## قلب، مرکز طاعت و معرفت

بسیاری از اعمال جزء مظاهر ایمان است، مانند نماز، روزه، حج، زکات و... ولی مرکز تمام اینها قلب است. در صلوات شعبانیه می خوانیم «واعمر قلبی بطاعتک [۲۳۰]؛ قلب مرا به طاعت خود آباد کن». اگر هر دو پای انسان قطع شود انسان زنده می ماند، اما اگر قلب کوچک ترین مسئله ای پیـدا کند زندگی تمام می شود. حج، خمس، روزه، عبادت است، ولی اصل تمام معارف و طاعـات قلب است. ریشه همه عبـادت ها قلب است و اعمال دیگر ظاهر امرنـد. این قلب است که صـبح ها انسان را وادار می کند تا بیدار شود و نماز بخواند. کسی که قلبش طاعت نداشته باشد مانند میوه ای گندیده

[صفحه ۱۷۲]

است که نمی شود از آن استفاده کرد.

همان طور که گفته شـد حضـرت می فرمایند بالاترین درجه احسان به نفس، طاعت خداوند است، و اگر طاعت در عقل انسان رسوخ نمایـد، انجـام دادن آن آسان می شود. اگر دل چیزی بخواهـد انسان به انـدازه ی قـدرتش به دنبال آن می رود. آن که سودای سفر در سر دارد، از شوق سفری که در پیش دارد شب تا به صبح کارهایش را انجام می دهد و اصلا خستگی را

احساس نمی کند. صبح هم سر زنده و با نشاط بیدار می شود. اما اگر شوق و ذوقی نداشته باشد، هر چند تمام شب را خوابیده باشد صبح دیر از خواب بیدار می شود و حوصله هیچ کاری را ندارد.

## غذای آسمانی و ایثار

یکی از علمای مشهد به نام شیخ کاظم قزوینی، در اصفهان درس می خواند. مدتی در اصفهان قحطی شد. پول بود، اما چیزی برای خریدن وجود نداشت. مدتی دنبال این بود که چیزی به دست آورد و با آن شکم خود را سیر کند. شنید در اطراف شهر شتری را نحر کرده اند. خود را به آن جا رسانید و توانست مقداری از آن گوشت بخرد و با خود بیاورد. با خوشحالی گوشت را زیر عبایش پنهان کرد و به طرف مدرسه به راه افتاد، در حالی که گرسنگی به او فشار می آورد. در بین راه چشمش به مردی افتاد که کنار خیابان بی حال بر دیواری تکیه کرده و سر بچه هایش را که نیمه جانی بیش نداشتند روی زانو گذاشته بود. آن مرد با دیدن شیخ از او کمک خواست و به بچه هایش اشاره کرد که یعنی از گرسنگی دارند جان می دهند. به آسمان اشاره کرد که یعنی خدا را در نظر داشته باش. شیخ فورا به مدرسه رفت و مقداری گوشت پخت و نزد آنها بازگشت. دید رنگ و روی بچه ها زرد شده و دیگر رمقی ندارند. گوشت را به آن مرد داد و او هم دهان بچه ها را باز می کرد و لقمه را با فشار وارد دهان آنها می کرد؛ چون خودشان نمی توانستند لقمه در دهان بگذارند. چند لحظه بعد قدری چشم بچه ها باز شد و به حال آمدند.

بقیه گوشت را هم به آنها داد. از این که دید بچه ها جان تازه ای یافته و سر حال شده اند خوشحال شد و خدا را

[صفحه ۱۷۳]

شکر کرد. در حالی که خود نیز از گرسنگی رمقی نداشت به حجره برگشت. ناگهان پیرمردی که پیش از این هرگز او را ندیده بود و بعدا هم ندید، بقچه ای آورد و در مقابل او بر زمین گذاشت و گفت این بقچه مال شما است. پرسید: از طرف چه کسی؟ پیرمرد نگاهی به آسمان کرد؛ یعنی از طرف خدا است، و رفت. بقچه را باز کرد، دید درون آن تعدادی نان روغن زده معطر و گرم هست. نان ها را برد و با دوستانش خورد. می گفت در طول عمر هیچ وقت چنین غذای خوشمزه ای نخورده بود.

البته معمولا چنین نیست، و خدا جواب نیکی ها را در این دنیا و بی درنگ نمی دهد؛ چرا که انسان ها باید امتحان شوند. اگر فورا جواب نیکی انسان به دستش برسد که دیگر نیکی کردن هنر نیست.

## احسان و اسائه

«من انتهک معاصی الله فرکبها فقد أبلغ فی الاساءه الی نفسه» همان طور که طاعت بالاترین درجه احسان به نفس است، ارتکاب معاصی نیز بدترین نوع اسائه به نفس است. «و لیس بین الاحسان و الاساءه منزله». بین این دو نیز حد فاصلی وجود ندارد. هر کس یا اهل احسان به نفس است یا اسائه به نفس، و از میان بهشت و جهنم یکی را برگزیده است. جای سومی برای انسان ها خلق نشده است [۲۳۱].

[صفحه ۱۷۵]

## اجتناب از گناهان

### اشاره

و اعلموا أنه لیس یغنی عنکم من الله أحد من خلقه شیئا، لا ملک مقرب، و لا نبی مرسل، و لا من دون ذلک، فمن سره أن تنفعه شفاعه الشافعین عندالله فلیطلب الی الله أن یرضی عنه [۲۳۲]؛ بدانید که از هیچ کس برای شما در برابر خدا کاری ساخته نیست، نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه بندگانی که پایین تر از آنها هستند. کسی که می خواهد شفاعت شفاعتگران به او نفعی برساند، باید از خدا بخواهد تا از او راضی باشد.

در این جا و فقره بعدی از نامه ی امام، کلمه «خلق» تکرار شده و نشان می دهد که منظور امام علیه السلام نه تنها انسان، بلکه تمام مخلوقات الهی است. بنابر سخن فرزند رسول خدا، طاعت منحصر در اطاعت از خدا و رسول و امامان علیهم السلام است و اینها چیزی به جز رضای خدا نمی خواهند، آنچه خدا می خواهد انجام می دهند و از آنچه خداوند نمی خواهد دوری می جویند، و طاعت نیز جز این چیزی نیست. برای انجام دادن طاعت ابتدا علم به واجبات و محرمات و سپس عمل به آنها لازم است و رضایت خدا منحصر در طاعت است.

## بهترین اعمال در ماه رمضان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هر سال قبل از ماه مبارک رمضان، به استقبال این ماه می رفتند و

[صفحه ۱۷۶]

برای مردم خطبه می خواندند. در یکی از این خطبه ها که راوی آن امیرمؤمنان علی علیه السلام است مطالب بسیاری در باب احکام دین، صله رحم و مسائل دیگر آمده است و در آخر حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می پرسند: [۲۳۳] «یا رسول الله، ما أفضل الأعمال فی

هذا الشـهر؛ ای رسول خدا، بهترین اعمال در این ماه چیست؟» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد: «الورع عن محارم الله [۲۳۴]؛ پرهیز از محـارم الهی». دوری جسـتن از حرام بهترین عملی است که می توان در این مـاه انجام داد. این جمله با آن که بسـیار کوچک است، عمل به آن، دقت بسـیار و آمادگی فراوان می طلبـد. ماه رمضان که ماه خودسازی است، فرصت مناسبی برای ایجاد این آمادگی است. پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم در این خطبه می فرماینـد: «در این ماه خداوند شـیطان را غل و زنجیر می کند. پس از خدا بخواهید که آن زنجیر را باز نکند» و این خواستن با زبان میسر نمی گردد، بلکه عمل نیز می خواهد.

شخصـی از عالمی مسئله ای پرسید. آن عالم جواب مختصری داد، ولی سؤال کننده قانع نشد و در حضور همان عالم، مسئله را از عالمی دیگر پرسـید. عالم دوم مسـئله را به تفصیل بیان کرد و پاسخ قانع کننده ای داد. عالم اولی گفت: حافظه بسیار خوبی داری که مسـئله را به این روشـنی شـرح دادی. عـالم دوم پاسـخ داد: چنین جـوابی علاـوه بر حـافظه قوی تلاـش بسـیار هم می خواهد.

## خندیدن در صحن امام رضا

مرحوم شیخ حسنعلی اصفهانی [۲۳۵] از علمای وارسته بود. در احوال او می گویند:

[صفحه ۱۷۷]

شخصی در هوای سرد و برفی او را در حال رکوع دید. پس از چهار ساعت که بازگشت دید شیخ هنوز در حال رکوع است و برف روی کمر او انباشته شده است. ولی با این حال از اطرافیان وی نقل شده است که در لحظات آخر به سختی جان داد. در عالم مکاشفه او را دیده

و پرسیده بودند: تو که انسان خوبی بودی، پس چرا آن لحظه آخر را به سختی گذراندی؟ گفته بود: من دو بار در حرم امام رضا علیه السلام با صدای بلند خندیدم. هیچ وقت از بچه نمی پرسند که چرا با پای کثیف وارد مجلس شدی، اما فرد بالغ، حتی اگر گوشه ای از لباسش کثیف باشد بازخواست می شود.

امام حسن مجتبی علیه السلام از دشواری حال احتضار با تعبیر «هول المطلع» یاد کرده است [۲۳۶] باید باور کنیم که هیچ گونه آمادگی برای رویارویی با آن لحظه نداریم. پهلوانانی که با زنجیر ماشین را مهار می کنند و با کشیدن زنجیر به طرف خود، مانع حرکت آن می شوند، خدا می داند چقدر تمرین کرده اند تا بتوانند برای چند لحظه این کار را انجام دهند. شیطان از ماشین بسیار قوی تر است و با کسی هم تعارف ندارد و اگر تمرین نباشد، زنجیرش انسان را راهی قعر جهنم می کند.

### ملاک اهل دنیا

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «اتخذوا الشیطان لأمرهم ملاکا [۲۳۷]؛ اهل دنیا شیطان را ملاک کار خود قرار دادند». هر کسی در هر حرفه ای برای خود ملاکی دارد. ملاک یکی پول است، دیگری ملاکش برای زندگی علم و برای آن یکی ریاضت بدن است، ولی ملاک دنیاپرستان، شیطان است. حضرت در ادامه گوشزد می فرمایند که شیطان نیز آنها را اغوا می کند و از آنها به عنوان طعمه استفاده می کند: «و اتخذهم له أشراکا؛ و شیطان نیز آنان را دام خود ساخت». برای شکار کبوتر کبوتری را که نخی به پایش بسته شده و سر نخ در

[صفحه ۱۷۸]

دست صیاد است، به پرواز در می آورند تا به وسیله آن، کبوترهای دیگری را صید کنند. شیطان نیز از

دنیاپرستان به عنوان طعمه استفاده می کند و دیگران را از راه آنها فریب می دهد. حضرت سرانجام تلخ چنین کسانی را این گونه تصویر می فرمایند: «فرخ فی صدورهم و دب و درج فی حجورهم [۲۳۸]؛ پس در سینه هایشان تخم گذاشت و جوجه برآورد». تنها افراد بی سواد گرفتار این طعمه ها نیستند، بلکه اهل علم نیز گرفتارند و چه بسا علم برای آنها زیان به همراه داشته باشد.

## عالمی که علم باعث گمراهی اش شد

ابوخطاب یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام بود. وقتی که عملش زیاد شد، ادعا کرد که جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله و سلم، خدا است و من نیز پیامبر اویم و با او به معراج رفتم. عده ای نیز از وی پیروی کردند. در بحارالانوار نقل شده است که به حضرت صادق علیه السلام گفتند: ابوخطاب در اعمال حج به شما لبیک می گوید. حضرت با شنیدن این سخن به گریه افتادند و فرمودند: «خدایا، من برائت می جویم از آنچه او درباره ی من ادعا می کند. خدایا، من بنده ی توام و پدرم نیز بنده ی تو است و تمام اعضا و جوارحم سرشار از بندگی تو است». زید بن نرسی می گوید: امام این جمله را می فرمود و اشک می ریخت و...، (تا اینکه) فرمود: «هرگز تلبیه ی انبیاء و مرسلین این گونه نبوده است و تلبیه ی من نیز این گونه نیست، تلبیه ی من این است: لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک، (سپس فرمود) ای زید، من اینها را به تو گفتم (از آنچه ابوالخطاب می گوید برائت جستم) لأستقر فی قبری [۲۳۹]؛ تا در قبرم آرامش داشته باشم» این در حالی است که گناه ابوخطاب ربطی به ایشان ندارد و امام صادق علیه السلام بهتر

از همه قرآن را می شناسد و بهتر از هر کس این آیه را خوانده است: «و لا تزر وازره وزر أخری [۲۴۰]؛ هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد».

[صفحه ۱۷۹]

## بازخواست از عیسی بن مریم

عده ای را عقده بر آن است که عیسی پسر خدا است. در قرآن آمده است که روز قیامت از حضرت عیسی علیه السلام سؤال می شود که: «ءأنت قلت للناس اتخذونی و أمی الهین من دون الله [۲۴۱]؛ آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟» حضرت عیسی علیه السلام پاسخ می دهد: «ان کنت قلته فقد علمته؛ [خدایا] اگر آن را گفته بودم قطعا آن را می دانستی». خدای سبحان در حالی چنین سؤالی از عیسی بن مریم می پرسد که خود می داند حضرت عیسی چنین ادعایی نکرده است، اما می خواهد عیسی این سخن را در مقابل اصحاب خود بر زبان آورد. امام صادق علیه السلام با این گریه و تضرع نمی خواست در این حد نیز در آن دنیا باز خواست شود. آری، باید عبادت و طاعت را از ائمه علیهم السلام یاد گرفت. هر چند مانند آنها شدن از عهده ما بر نمی آید، اما حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «أعینونی بورع [۲۴۲]؛ مرا با ورع خود یاری کنید «و ماه رمضان بهترین فرصت برای تمرین ورع است. اولین مرحله ورع ترک محرمات و ادای واجبات است و مقدمه آن نیز همان طور که گفته شد علم به هر دوی آنها است.

پس انسان باید تمرین کند که از دنیا دل بکند و در حالی که در دنیا زندگی می کند و حتی ثروتمند است، به پول وابسته و دلبسته نباشد. اینها را مانند بچه ای

که می خواهد راه رفتن یاد بگیرد باید آن قدر تمرین کنیم تا راه بیفتیم، و از زمین خوردن خسته نشویم. دنیا محل گذر است و انسان به همراه اعمالش در محضر عدل الهی حاضر می شود، یکی مانند ابوخطاب مورد لعن امامان قرار می گیرد و دیگری مانند فرزندش حسین بن خطاب از جمله ثقات حدیث و اوتاد می شود.

[صفحه ۱۸۱]

## پیروی از فرمانهای خدا

### اشاره

و اعلموا ان أحدا من خلق الله لم یصب رضا الله الا بطاعته و طاعه رسوله و طاعه ولاه أمره من آل محمد صلوات الله علیهم، و معصیتهم من معصیه الله، و لم ینکر لهم فضلا عظم أو صغر [۲۴۳]؛ و بدانید که هیچ کس به کسب رضای خدا نائل نمی شود، مگر با فرمانبرداری از خدا و فرمانبرداری از پیامبر او و فرمانبرداری از کارگزاران او که از خاندان محمد صلوات الله علیهم می باشند [و بدانید که] نافرمانی آنها نیز نافرمانی خدا است و نباید هیچ یک از فضایل آنان را - کوچک باشد یا بزرگ - منکر شود.

«أحدا» نکره در سیاق نفی، و نشان دهنده عموم است، و از جمله عام هایی است که تخصیص نشده و استثنا ندارد. معنای این فقره چنین است: هیچ کس بی پیروی از خدا و رسولش و اولی الامر که از خاندان اویند نمی تواند رضایت خدا را به دست آورد.

اگر این سه ویژگی (یعنی اطاعت از خدا، اطاعت از رسول، و اطاعت از اهل بیت) در کسی جمع شد «اصاب برضا الله» رضایت خدا را جلب کرده و اگر یکی از این خصوصیات نباشد رضای حق تعالی نیز حاصل نمی شود.

نمی توان قرآن را بدون رسول قبول کرد. هر کسی بخواهد براساس قرآن عمل نماید،

به ناچار باید رسول را نیز بپذیرد و پذیرفتن رسول و قرآن نیز بدون ایمان به نایبان رسول



بی فایـده است. البته، کسب رضای الهی با عفو مقام ربوبی تفاوت دارد. ممکن است خدا هر چند از کسـی راضـی نباشد او را ببخشاید اما آن که به دنبال کسب رضای خدا است، باید این سه ویژگی را در خود زنده نماید.

«من» در این عبارت نوشـته است، به این معنا که عبارت «معصـیتهم من معصیه الله» یعنی معصیت رسول و اولیای امر، در واقع از معصیت خدا ناشی می شود.

## انکار فضایل ائمه و رضای خدا

یکی از شروط به دست آوردن رضایت خدا این است که: «لم ینکر لهم فضلا عظم أو صغر». بنابراین، برای کسب رضای خدا، علاوه بر پیروی از خدا و رسول و والیان امر او، نباید فضایل آنها را منکر شد.

پس، کسـی که از خدا و رسول و والیان امر او پیروی کند، ولی از سوی دیگر بعضـی از فضایل آنها را انکار کند نمی تواند به رضای خدا دست یابد، فرقی نمی کند این فضـیلت بزرگ یا کوچک باشد. گناهان یا صغیره اند یا کبیره، اصرار بر صغیره نیز، کبیره محسوب می شود، انکار فضایل ائمه علیهم السـلام گناه کبیره است ولو این که فضـیلت کوچکی از فضایل آنان را انکار کند. چرا که مسئله، کسب رضای خدا و طاعت است که در گرو کسب آن سه ویژگی می باشد. در واقع رضای خدا محمول و طاعت موضوع است.

خـدای متعال می فرمایـد: «و مآ ءاتکم الرسول فخـذوه و ما نهکم عنه فانتهوا [۲۴۴]؛ آنچه رسول خـدا به شـما داد برگیرید و از آنچه نهی کرده است خودداری کنید». براساس این آیه فرمایش پیامبر صلی الله

علیه و آله و سلم هم در حکم آیه قرآن است و «علی مع الحق و الحق مع علی» [۲۴۵] و «کتاب الله و عترتی أهل بیتی» [۲۴۶] سخن رسول خدا است. بنابراین، این سخن ها نیز مانند آیه ی قرآن است.

[صفحه ۱۸۳]

## تصرف در دعای مأثور

عبدالله بن سنان [۲۴۷] روزی دعایی را که حضرت به او یاد داده بود نزد ایشان خواند و به جای آن که بگوید: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک [۲۴۸]؛ ای گرداننده دل ها قلب مرا بر دین خود ثابت گردان» گفت: «یا مقلب القلوب و الأبصار». حضرت فرمودند: خداوند «مقلب القلوب و الأبصار» هست، ولی این دعا را بدون کلمه «الأبصار» بخوان و همان گونه که ما گفته ایم عمل کن. آری، شرعا انسان ها می توانند حاجات خود را با هر زبانی که می خواهند از خدا طلب نمایند ولی دستکاری دعاهایی که از معصومین علیهم السلام رسیده بنابر نظر عده ای از فقها حرام است. حتی بعضی ساختن دعا را حرام دانسته اند و در این باب روایتی نقل کرده اند مبنی بر این که روزی یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام خدمت ایشان رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، من دعایی اختراع کرده ام. حضرت فرمود: «دعنی من اختراعک [۲۴۹]؛ ساخته خود را رها کن» البته، گاهی ممکن است شخصی یک فقره از دعایی را انتخاب کند و بخواند، این اشکال ندارد، اما اگر دعا را کم و زیاد کند کار حرامی مرتکب شده است.

حسین بن روح که نائب سوم ولی عصر (عج) در زمان غیبت صغرا است روزی دعایی برای مردم نقل کردند. چند روز بعد یکی از شیعیان نزد او رفت. می خواست بپرسد که آیا حسین

بن روح این دعا را خودش ساخته یا از امام نقل کرده است. قبل از این که چیزی بگوید، حسین بن روح گفت:

؛ لان أخر من السماء فتخطفنی الطیر أو تهوی بی الریح فی مکان سحیق أحب الی من أن أقول فی دین الله تعالی ذکره برأیی و من عند نفسی بل ذلک عن الأصل [۲۵۰]؛ اگر از آسمان سقوط کنم و پرندگان مرا بربایند یا باد مرا به دور دست ها بیاندازد، به مراتب برایم بهتر و دوست داشتنی تر از آن است که بخواهم مطلبی را به دروغ به امام و دین خدای متعال نسبت دهم و از پیش خود سخنی بگویم».

[صفحه ۱۸۴]

## بی دقتی در نقل احکام

امام صادق علیه السلام در جاهای مختلف ابن ابی خطاب را لعن کرده است. در یکی از این روایات حضرت می فرماید: من به او گفتم «مسوا بالمغرب قلیلا» [۲۵۱] ولی او گفته نماز را به تاخیر بیاندازید «حتی تشتبک النجوم» [۲۵۲] غروب با مغرب فرق می کند. هنگامی که خورشید در افق ناپدید شود غروب می باشد و چند دقیقه بعد وقتی حمره ی مشرقیه از بالای سر گذشت مغرب است.

بین فقها مشهور است که مغرب، غروب نیست و وقت خواندن نماز و افطار همان مغرب است. اما «تشتبک النجوم» در حدود نیم ساعت بعد از مغرب است. از نظر شرعی تأخیر انداختن نماز تا این وقت مانعی ندارد، اما امام او را به سبب تغییر دادن حکم خدا و تحریف قول معصوم، لعن می کند.

در روایات آمده است: «اول الوقت أبدا أفضل [۲۵۳]؛ نماز خواندن در اول وقت همیشه فضیلت بیشتری دارد». ولی ابن ابی خطاب با این سخن خود حکم شرعی را تغییر داد و آن را اشتباه

نقل کرد. امام فرمود: من به او گفته ام: غروب که شد، صبر کنید هوا مقداری تاریک شود، آنگاه نماز بخوانید. اما او گفته «حتی تشتبک النجوم».

## سبک شمردن دین

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: یک موش مرده در یک حلب روغن افتاده است، حکم این دروغ چیست؟ حضرت فرمودند: تمام روغن نجس است و باید آن را دور بریزی. عرض کرد: «ان الفاره أهون علی من أن أترک طعامی من أجلها؛ بودن موش در روغن بهتر از آن است که روغن را دور بریزم». امام به دلیل اهمیت مسئله و این که پای حکم

[صفحه ۱۸۵]

شرعی در بین بود، فرمود: «انک لم تستخف بالفاره و انما استخففت بدینک [۲۵۴]؛ تو نسبت به موش سهل انگار نیستی، بلکه در دین خود سهل انگار و مسامحه کاری». نجس بودن حکم خدا است و کم و زیاد ندارد، باید اوامر الهی را انجام داد و محرمات را ترک کرد؛ چرا که اینها مسائلی است که یا در قرآن آمده و یا از طریق جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته شده و یا از طریق ائمه علیهم السلام نقل شده است. بنابر اعتقاد ما این چهارده نور پاک گفته هایشان مطابق همدیگر است و سخنی که از یکی از آنها نقل شده باشد در واقع حکم خدا است. البته التزام به این سخنان یک مطلب است و عمل به آنها مطلبی دیگر. در این جا نیز مسئله التزام مطرح است. بلکه «ما من حادثه الا و لله فیها حکم [۲۵۵]؛ هیچ موضوعی نیست که از ناحیه دین درباره آن حکمی نیامده باشد». هر کس باید براساس شأنی که دارد احکام ضروری

خود را فرا گیرد.

در اطراف هر کس روزانه صدها واجبات و محرمات و مسائل مبتلا به هست که باید بیاموزد. مسائل شرعی را باید پرسید و یاد گرفت.

[صفحه ۱۸۷]

## نفس و سبک شمردن نماز

### اشاره

صبروا النفس علی البلاء فی الـدنیا فان تتابع البلاء فیها و الشـده فی طاعه الله و ولایته و ولایه من امر بولایته خیر عاقبه عندالله فی الاخره من ملک الـدنیا و ان طال تتابع نعیمها و زهرتها و غضاره عیشـها [۲۵۶]؛ خود را در دنیا بر بلا شـکیبا سازید؛ زیرا پی در پی رسیـدن بلاـ و سـختی در راه اطاعت خـدا و ولایت او و ولایت کسانی که خـدا به ولایت آنان فرمان داده، سـرانجام آن در آخرت نزد خدا بهتر از دارایی و پادشاهی دنیا است، هر چند نعمت و خرمی و جلوه و کام آن به درازا کشد.

نفس به خودی خود، چیزی به نام صبر نمی شـناسد و آتشـی شعله ور و زبانه کش است که هیچ چیز جز عقل جلو دار خواسته هـایش نیست. عقـل قـدرت مهـار کردن این اسب سـر کش را دارد و طوق صـبر بر گردن آن می انـدازد. آری، نفس تـاکنون میلیونهـا انسـان را جهنمی کرده و به راستی که «ان النفس لأمـاره بالسوء [۲۵۷]؛ قطعا نفس بسـیار به بـدی امر می کند». اماره، صیغه مبالغه و لام آن، لام قسم است. ان نیز مفیـد تأکیـد است. نفس از همه ی اعضای بـدن قوی تر است و تنها عقل است که قـدرت مقابله با آن را دارد. البته به شـرط آن که انسان ها از نیروی عقل اسـتفاده کرده؛ مهار امور را به دست او دهند. در غیر این صورت سرنوشتی به جز تباهی و هلاک در انتظار

انسان نخواهد بود. امام صادق علیه السلام در این

[صفحه ۱۸۸]

فقره از رساله می فرمایند: «صبروا النفس» یعنی از نیروی عقل که خدای مهربان به شما عطا کرده استفاده کنید و نفس خود را به صبر وادارید.

## شهوت های انباشته و دنیای آکنده از بلا

نفس متشکل از شهوت های گوناگون و خواسته های درونی فرد است. مؤمن باید این خواسته ها را تعدیل کند و افسار خود را به دست نفس ندهد.

حملات و خواهش های نفس صورت های گوناگون دارد. گاهی خواست او فلان امتیاز و فلان نعمت است و گاهی در برابر مصیبت های دنیوی مؤمن را بی تاب کرده، او را به اعمال خلاف شرع وادار می کند. باید دانست، دنیایی که انسان ها در آن زندگی می کنند آکنده از بلاهای نامتناهی و مستمر است و داستان آزمایش کما کان در این دار فانی تکرار شده است و هم چنان ادامه دارد. اما مؤمن باید با گوش دادن به کلام وحی و احادیث، تندی و تیزی خواهش ها را در درون خویش آهسته آهسته کم کند. خداوند حکیم دو نیروی متضاد یعنی بی تابی و بردباری را توأما در نهاد انسان به ودیعه گذاشته و البته اختیار هر دو را نیز در دست انسان نهاده است و انسان است که باید با تمرین و تلاش بسیار، سعی خود را معطوف کسب مقام صبر در برابر ناملایمات سازد و اگر از این مقام برخوردار است خدای را به پاس داشتن چنین نعمتی شکر گزارد.

همان طور که اشاره شد بلاهای دنیا نامتناهی است و هیچ گاه انسان خود را از تیرهای پی در پی بلا آسوده نخواهد دید، و امام این حالت را با عبارت «تتابع البلاء فی الدنیا» بیان فرموده و شیعیان را به صبر

در برابر این بلایا دعوت کرده است.

در این گیر و دار برخی اختیار خود را به مرکب سرکش نفس سپرده اند و بعضی عنان در دست عقل دارند و هر دو به سوی آخرت می روند، ولی منزل مقصود یکی دوزخ دائم و دیگری بهشتی سرشار از نعمت و رحمت است. آنان که مطیع نفس گشته اند، دست و پا می زنند تا هر چند با نافرمانی از خدا و فریب دیگران خود را از بلایا رهایی بخشند، ولی آنان که به سر منزل مقصود چشم امید بسته اند صبر پیشه کرده،

[صفحه ۱۸۹]

مصیبت های پی در پی را تحمل می کنند.

مؤمن باید بداند هیچ بلایی به طور کلی رفع نمی شود، بلکه مجددا و به شکلی دیگر گریبانگیر او خواهد شد و اگر بخواهد بر طاعت الهی اصرار ورزد، به تعبیر امام دچار سختی و شدت می شود؛ چرا که ادای واجبات و ترک محرمات همواره با سختی و مشکلات فراوان عجین است. این جا است که دیگر باید خدا را ولی و مالک خود دانست و خالق را بر تمام مخلوقات مقدم داشت.

## ولایت الهی و ولایت نفس

این جا است که مؤمن ولایت ولی حقیقی را بر ولایت خود مقدم می دارد و برای کسب رضای معبود بی همتا، به بلاهای دشوار و پی در پی گردن می نهد و همیشه سعی بر آن دارد که فرمان اولیای دین را نصب العین قرار داده، جام «خیر عاقبه عندالله فی الآخره» را بنوشد. مؤمن می داند که متاع تسلیم و صبر در بازار آخرت بهای بسیاری دارد و در مقابل تحمل چند صباحی سختی، آسایش جاودان به دست خواهد آورد.

نوع انسان ها در دنیا مالک چیزهایی هستند که به تناسب حال و موقعیت

هر کدام متفاوت است. یکی خانه دارد، آن یکی کمی هم پول پس انداز کرده است، دیگری فهم و درک بیشتری دارد و شخص دیگری از قدرت و مکنت برخوردار است، اما سرانجام پول و لباس و ملک و مکنت بر جای می ماند و انسان با دست خالی عازم سفر آخرت می شود.

## خانه ی هارون

هارون خانه ای ساخته بود که کامل ترین خانه ها در آن زمان به شمار می رفت. این خانه به قدری کامل بود که هیچ کس نمی توانست ادعا کند عیبی دارد. همه از خانه ی او تعریف می کردند و او را برای ساختن چنین خانه ای می ستودند. اما یک روز رهگذری عیب بزرگی به چشمش خورد و به هارون گفت: این خانه معیوب است. هارون با تعجب گفت: این عیب که می گویی چیست؟ گفت: یا تو به درون این خانه می روی و می میری و

[صفحه ۱۹۰]

دیگر بیرون نمی آیی، یا از خانه بیرون می روی و عمرت سر می آید و دیگر به این خانه بر نمی گردی. اگر می توانی این عیب را از میان بردار.

## تصمیم، رمز موفقیت

امام صادق علیه السلام در ادامه می فرمایند: «و ان طال تتابع نعیمها و زهرتها و غضاره عیشها» یعنی دنیا روزی تمام می شود، هر چند زندگی و عیش و نوش آن طول بکشد. پس باید دل در گرو کسب نعمت های آخرت نهاد، و این کار هم چنان که می دانیم تصمیم و عزم جزم می طلبد چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی، همیشه تصمیم کلید موفقیت بوده و هست. بارها دیده ایم که کسی با اندکی درآمد توانسته است خانه دار شود، اما دیگری با درآمدی چند برابر او نتوانسته خانه خریداری کند. چرا چنین اتفاقی می افتد؟ روشن است: آن که در ماه درآمد کمی دارد، عزم خود را جزم کرده که خانه بخرد. از این رو هزینه های جانبی زندگی اش را کاهش داده، مسافرت نرفته و سعی کرده است خرج خوراک و پوشاکش کم تر شود. با این تدابیر توانسته است مقداری پول پس انداز کند و کم کم با این پس انداز و البته با

مقـداری قرض، خـانه خریـداری کنـد. ولی آن کـه نسـبتا از درآمـد خـوبی برخـوردار است ولی خـانه دار نیست، در حقیقت، تصـمیم نداشـته خـانه بخرد. در نـتیجه اصـلا به فکر پس انـداز و کاسـتن مخـارج نیست و هر چه در می آورد، خرج می کنـد. روشن است که چنین فردی، در دراز مـدت قـدرت خریـد مسـکن نـدارد و تا وقتی این شـیوه در زندگی او ادامه داشـته باشد، خرید خانه ممکن نیست.

## شیخ اعظم و ماجرای مرجعیت

نقل شده است پس از وفات مرحوم صاحب جواهر، و با اشاره و سـفارش ایشان عده ای از بزرگان خدمت شـیخ اعظم انصاری رسـیدند و از ایشان تقاضا کردند امور مسـلمانان را بر عهده بگیرد و مرجع تقلید شود، اما شیخ جواب منفی داد. از ایشان دلیل این امتناع را پرسیدند. فرمود روزهایی که درس می خواندیم، از بین هم شاگردی هایم، یکی بهتر از من



مطلب را می فهمید. او از من اعلم است. او اکنون در شـمال ایران زندگی می کند و در آن جا به رتق و فتق امور مردم اشـتغال دارد. به سـراغ او برویـد و این وظیفه ی خطیر را بر عهـده ی او بگذارید. بزرگان راهی شـمال شدند و آن عالم را یافتند. وقتی ماجرا را برایش بازگو کردند، گفت: حق با شیخ است. من از ایشان بهتر درس خوانده ام، ولی اکنون مدتی است که از فضای درس و بحث کناره گیری کرده ام و قطعا حضور ذهن شـیخ را نـدارم. پس به شـیخ بفرمایید این لباس فقط زیبنده او است و با خیال آسوده این مسئولیت را بپذیرد.

بارها و بارها پیش آمده است که دو نفر هم زمان پای در عرصه کسب علم نهاده اند،یکی از خانواده ای بزرگ و اهل علم

و دیگری از خانواده ی معمولی، ولی پس از گـذشت مـدت زمانی دومی بهتر رشـد کرده و به مـدارج بالای علمی دست یافته است. چرا که صبر را نصب العین قرار داده و نفس خود را به بردباری فراخوانده است.

## استخفاف، مایه ی عقب افتادگی

نداشـتن پشـتکار و سـبک شمردن کارها هم در امور دنیوی زیانبار است و هم در امر دین. ابوبصیر از حمیده بربریه [۲۵۸] نقل می کند: امام صادق علیه السـلام لحظاتی قبل از شـهادت دستور دادند تمام خویشاوندانشان حاضر شوند تا آن حضرت وصیت نمایند. حمیده می گوید: همه ی بسـتگان آن حضـرت را فرا خواندیم. وقتی همه جمع شدند حضرت چشم خود را باز کردند. نگـاهی به افراد حاضـر در مجلس نمودنـد و فرمودنـد: «لا ینال شـفاعتنا من اسـتخف بالصـلاه [۲۵۹]؛ کسـی که نماز را سـبک بشـمارد به شـفاعت مـا نمی رسـد» این جمله آخرین سـخنی بود که از دهان مبارک آن امام خارج شـد، و پس از آن، جان به جـان آفرین تسـلیم نمودنـد. بایـد به این نکته نیز اشـاره کرد که اقوام امـام صـادق علیه السـلام نوعا انسان های خوبی بودنـد و بسـیاری از آنها از بزرگان دین به شـمار می آیند. بنابراین مخاطب این سـخن فقط حاضران نبودند، بلکه حضرت می خواستند این جمله را به گوش تمام پیروان این

[صفحه ۱۹۲]

مکتب و مسـلمانان رسانده باشـند. غرض از ذکر این روایت این بود که سـبک شمردن هر کاری همیشه با ناکامی انسان همراه است و داشـتن پشـتکار و دقت و تلاـش و به قول معروف کـار امروز را به فردا نینـداختن، بـاعث پیشـرفت در کارها و کامیابی انسان ها است.

## سیزده سال درس و یک جلسه غیبت

در احوال یکی از شاگردان آقا ضـیاء الدین عراقی نقل شده است که سـیزده سال در درس مرحوم عراقی حاضر می شد. ایشان در این سیزده سال فقط یک جلسه در درس ایشان حاضر نشد دلیل این غیبت نیز ذکر شده است. درس های آن روزها نیز مثل این زمان نبوده که تابستان تعطیل باشد.

در تمـام طول سـال درس ها برقرار بود و تعطیلی نـداشت. در نجف، کربلا و دیگر شـهرها همیشه درس برقرار بود. مسـلما این بزرگوار هم مثـل دیگران زن و بچه و گرفتـاری هـای روزانه داشـته است، ولی به درس اهمیت می داده و آن را بر تمام کارها مقدم می دانسته است.

## مراتب سبک شمردن نماز

مرحوم شـیخ عبـدالرحیم قمی می فرمود: چه بسـا انسـان روز قیـامت وقتی به نامه اعمال خود بنگرد، ببینـد یک نماز دو رکعتی کامـل در آن وجود نـدارد؛ چرا که هیـچ گـاه نتوانسـته دو رکعت نمـاز را با حضور قلب و حواس جمع از اول تا آخر بخوانـد. البته، اسـتخفاف در نمـاز مراتبی دارد و حـالت انسان ها در این مسـئله متفاوت است. گاهی ممکن است انسان برای قضا شـدن نماز صـبح آن قـدر اهمیت قائل باشـد که اگر روزی نماز صـبحش قضا شود تا پایان آن روز انـدوهگین باشـد و احساس کند بسیار زیان کرده است. این هم یک مرتبه از استخفاف است. اما ممکن است شخص دیگری همیشه اول وقت در نماز جماعت حاضر شود، ولی تا تکبیره الاحرام بگوید تفکر عمیق او درباره مشکلات روزمره اش آغاز شود.

در روایات آمـده است روز قیامت، هنگامی که نامه اعمال به دست انسان می رسد و در آن می نگرد، می بیند نماز ظهرش دو رکعت ثبت شده، نماز مغرب یک رکعت، و

[صفحه ۱۹۳]

گاهی فقط از یک نماز یک ذکر سـجده در نامه اعمال ثبت شـده است؛ زیرا فقط آن قسـمت از نماز را با توجه و حضور قلب خوانده است.

حال اگر نصف یا ثلث نماز ثبت شده باشد، امیدی هست، اما گاهی حتی یک کلمه هم ثبت نمی شود.

این هم یک مرتبه از استخفاف

است. بی توجهی در نماز موجب بطلان آن نمی شود و این خود نعمتی بس بزرگ است، و الا مؤمنان مصیبتی عظیم در پیش داشتید. چرا که این نمازها به هر حال مرتبه پایینی از نماز است.

در روایت آمده است که امام حسن مجتبی علیه السلام، هنگام وضو گرفتن و مهیا شدن برای نماز، رنگ رخسار مبارکشان تغییر می کرد و چهره آن حضرت زرد می شد. «ألا و ان لکل مأموم اماما؛ بدانید که هر مأمومی باید به امام خود اقتدا کند و اعمال خود را از او یاد گیرد». باید انسان آهسته آهسته از درجه استخفاف بکاهد تا بتواند تا اندازه ای سطح اعمال خود را بالا برد. نماز ستون دین است و در روایات از آن به عنوان «عمود الدین» [۲۶۰] تعبیر شده و قبولی دیگر اعمال بسته به قبولی نماز است. سرنخ قبولی نماز نیز در این فرمایش امام روشن شده است. آری، جدیت در طاعت الهی و استقامت در این راه باعث قبولی نماز در درگاه حق تعالی می شود.

## جنگ با شیطان

محراب در فرهنگ اسلامی به جایی اطلاق می شود که در آن، نماز خوانده می شود. این کلمه اسم مکان و به معنای مکان جنگ است؛ چرا که به هنگام نماز شیطان آماده می شود و به مجرد این که مؤمن نماز خود را آغاز نمود، او نیز دست به کار شده، شروع به تیراندازی می کند، به این صورت که اندیشه های گوناگونی در ذهن نمازگزار تداعی می کند و با این کار مانع توجه قلبی او می شود. از آن طرف مؤمن نیز با بی توجهی به القائات شیطان از خود دفاع می کند و با شیطان می جنگد.

[صفحه ۱۹۵]

## تلاش در راه طاعت خدا

### اشاره

و علیکم بهدی الصالحین و وقارهم و سکینتهم و حلمهم و تخشعهم، و ورعهم عن محارم الله و صدقهم و وفائهم و اجتهادهم لله فی العمل بطاعته، فانکم ان لم تفعلوا ذلک، لم تنزلوا عند ربکم منزله الصالحین قبلکم [۲۶۱]؛ شما را به راه و رسم صالحان و وقار و آرامش و بردباری و فروتنی آنان و پرهیزگاری شان از محرمات خدا و راستی و وفاداری و کوشش آنان برای طاعت خدا سفارش می کنم؛ زیرا اگر چنین نکنید به منزلتی که صالحان پیش از شما نزد خدا داشتند دست نخواهید یافت.

هدی الصالحین، یعنی سیره و سلوک رستگاران. هر فرقه و گروهی برای خود راه و رسمی دارند و صالحان و اولیای الهی نیز، دارای راه و روش خاصی می باشند. از ویژگی های این گروه ورع، وقار، سکینه، دوری از محارم، صدق، وفا و کوشش در راه طاعت خدا را می توان ذکر کرد. امام صادق علیه السلام مؤمنان را به پیش گرفتن راه و رسم صالحان فراخوانده و از آنها خواسته تا متخلق به اخلاق صالحان شوند.

همان طور که قبلا گفته شد وقار و سکینه با هم متفاوتند. وقار مربوط به ظاهر انسان ها، و سکینه و آرامش از خصوصیات درونی آنها است، از این رو در کلام امام از این دو صفت به طور جداگانه یاد شده است.

[صفحه ۱۹۶]

## وقار صالحان

هر کدام از انسان ها به فراخور حال و به تناسب موقعیت اجتماعی شان نوعی وقار دارند. پادشاهان، تجار و مؤمنان، همه وقار دارند، اما وقار هر یک به اقتضای حال و طرز تفکری که بر وجودشان حاکم است نمود پیدا می کند. بحث از وقار صالحان و مؤمنان است. مؤمن تمام اقوال و افعالش از جانب ایمان او و براساس فرمان های الهی است، بنابراین انسان ها با دیدن مؤمن به یاد خدای متعال می افتند و به گفته حضرت مسیح علیه السلام: «تذکرکم الله رؤیته [۲۶۲]؛ دیدار او خدا را به یادتان می آورد». تمام حرکات و سکنات مؤمن با غیر مؤمن متفاوت است: طرز نگاه کردن، نوع راه رفتن، شکل لباس پوشیدن، نوع سخن گفتن، همه و همه اینها مطابق با شخصیت معنوی او است. ناگفته نماند بین وقار و تکبر فرق بسیاری هست و این موضوع در جای خود بحث مفصلی می طلبد، ولی تمییز بین این دو مشکل است؛ چرا که تمییز بین مفهومات کار مشکلی است. با این که مفهوم آب بسیار واضح و روشن است بین فقها این بحث مطرح است که آیا آب های زاجیه [۲۶۳] و کبریتیه [۲۶۴] آب به شمار می روند یا نه.

در روایات آمده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی می خواستند به کسی نگاه کنند تمام صورت خود را متوجه او می کردند و سر مبارک را

به طرف مخاطب خود می چرخاندند. اگر می خواستند به کسی اشاره کنند هیچ گاه با انگشت این کار را نمی کردند، بلکه با تمام دست اشاره می کردند، و این از مظاهر وقار است. در واقع انسان با وقار، غوغای درونش را مهار می کند و نمی گذارد هیاهوی درون او ظاهرش را پریشان سازد، «المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه [۲۶۵]؛ شادی مؤمن در چهره او و اندوهش در قلب او است».

[صفحه ۱۹۷]

## صبر و حلم

خویشتن داری در برابر ناگواری های تکوینی، را صبر گویند، (منظور از ناگواری های تکوینی اموری چون فقر و بیماری است که انسان قدرت دخالت و تصرف دلخواه را در آنها ندارد). اما حلم این گونه نیست بلکه صبر در برابر اعمال ناخوشایند دیگران را (که از قضا راه چاره نیز دارد) حلم گویند؛ مثل صبر در برابر هتاکی دیگران، نقل است که یک اعرابی به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بی احترامی کرد، ولی حضرت در برابر گستاخی او فرمودند: «ان کنت جائعا أشبعناك ان کنت عریانا کسوناك [۲۶۶]؛ اگر گرسنه ای تو را سیر خواهیم کرد و اگر لباس نداری به تو لباس می دهیم». در واقع امام این جا از خود حلم نشان دادند.

شخصی در سامرا نامه ی بسیار تندی به میرزای شیرازی نوشت. مرحوم میرزا نیز به خدمت کارشان فرمودند: «مقداری هندوانه تهیه کن و برای این آقا بفرست. این بنده خدا گرمی اش شده!». این هم یک مصداق از حلم است.

## خشوع صالحان

تخشع از باب تفعل است و چنان که می دانیم یکی از معانی باب تفعل تصنع و ظاهر سازی و تحمیل کاری بر خویش است. گاهی انسان صبر می کند و گاهی تصبر؛ یعنی تظاهر به صبر می نماید. تحلم نیز یعنی تظاهر به حلم که یکی از صفات حسنه است بر همین قیاس تخشع نیز عبارت است از تظاهر به خشوع و تحمیل کردن آن بر خویشتن. خشوع، یعنی تذلل و حقیر شمردن خویش. باید در مقابل خداوند تذلل نمود، به این صورت که انسان خود را در برابر ذات اقدس الهی حقیر پندارد و با خود بگوید: من موجود ضعیف و ناچیزی هستم. این تلقین ها آهسته آهسته

درخت خشوع را در وجود آدمی بارور می سازد. خلاـصه این که تحلم، راه به دست آوردن حلم، تصبر راه کسب صبر، و تخشع راه آراسته شدن به خشوع است. برای به دست آوردن هر صفت پسندیده ای باید ابتدا

[صفحه ۱۹۸]

ظاهر خود را مانند کسانی سازیم که آن صفت را دارند.

## دوری از محارم

یکی دیگر از صفات رستگاران ورع آنها است. مؤمنان بایـد دوری از گناه را از صالحان بیاموزنـد و از ارتکاب حرام فردی، حرام اجتماعی، حرام اقتصادی و انواع حرام ها خودداری کننـد. خـدای حکیم برای انسان ها حـدودی قرار داده که تجاوز از آنها نافرمانی است. ورع به قدری برای انسان صالح اهمیت دارد که به دست آوردن آن در رأس تمام آمال و آرزوهایش قرار دارد. هم چنان که کاسب همیشه به دنبال کسب درآمد و سود است و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی کند، انسان صالح نیز فکر و ذهنش را معطوف ورع ساخته و همیشه مواظب است تـا در دایره ی حرمت قـدم ننهـد. البته، این راه نیز پر از فراز و نشیب و دارای مشکلات بی شمار است. اگر روزی پای انسان صالحی بلغزد و گناهی مرتکب شود پیوسته در این فکر است که چرا از او چنین غفلتی سر زد، و تن به این گناه داد، و به فکر جبران کرده ی خویش است. چنین کسی مواظب است که مبادا دوباره در گناه بیفتـد، درست ماننـد کاسبی که ضرر کرده و شش دانگ حواس خود را جمع کرده تا دیگر ضرر نکند. نکته ی ظریفی که در این قسمت آمـده این است که امام نفرموده انـد: «الورع عن محارم الله»، بلکه فرموده انـد: «ورعهم عن محارم الله»؛

یعنی آن گونه از حرام اجتناب کنید که صالحان می کنند. این نوع بیان تفصیل پس از اجمال است، به این صورت که ابتدا فرمود: «علیکم بهدی الصالحین» و در ادامه جزئیات را ذکر می کنند که یکی از آنها ورع از محارم الهی است.

## صدق و وفا

خصوصیات دیگر صالحان صدق و وفای آنها است. داشتن صدق گاه در دنیا با ضررهایی همراه است ولی با این حال گفته شده: «النجاه فی الصدق [۲۶۷]؛ رهایی در راستگویی است».

[صفحه ۱۹۹]

وفا نیز همچون صدق ممکن است، با ضررهایی همراه باشد، ولی وفای به عهد از خصوصیات بارز صالحان است. مؤمن به عهد خویش وفا می کند. طرف عهدش نیز هر کسی باشد مهم نیست، مهم پیمانی است که بسته است. خالق و مخلوق، محرم و نامحرم، دوست و دشمن، بزرگ و کوچک، همه برایش مهم اند و به عهدی که با آنها بسته پایبند است. یکی از کاسب های محترم برای بنده نقل می کرد که روزی شخصی آمد و فلان جنس را به صورت نسیه از من خرید. قرار شد دو ماه پس از معامله پول بیاورد، ولی چون که جایی برای نگهداری آن جنس نداشت از من خواست تا آن را در مغازه ام به صورت امانت نگه دارم. چند روز بعد مشتری دیگری پیدا شد که از همان جنس می خواست. به او گفتم: ندارم. مغازه را دیدی زد و متوجه وجود آن امانتی شد. گفت: تو که این جنس را در مغازه داری؟! گفتم مال نیست، آن را فروخته ام. پرسید: پس چرا هنوز این جا است؟ گفتم: صاحبش از من خواست به عنوان امانت آن را برایش نگه دارم. پرسید: آیا خریدار پول

تو را داده است؟ گفتم: نه، قرار است دو ماه دیگر بیاورد. گفت: من پول نقد دارم و با قیمت بهتری این جنس را می خرم. هر چه او داده من بیشتر هم می دهم. گفتم: نه برادر، من این جنس را فروخته ام و مال مردم است.

## اطاعت صالحان

خدای متعال بندگان تنبل را دوست نمی دارد، تا جایی که در بعضی از روایات، تعابیر تندی در مورد افراد کسل آمده است. کوشش و اجتناب از تنبلی شرط پیشرفت چه در باب مادیات و چه در باب معنویات است. گاهی انسان کتابی را می نگرد بدون آن که به زحمتی که برای نوشتن این کتاب کشیده شده بیندیشد، اما حقیقت آن است که تمام کتاب های قطور همچون: بحارالانوار، سفینه البحار، مستدرک سفینه البحار و موسوعه های دیگر، همه و همه حرف به حرف نوشته شده اند. این کتاب های عظیم با کنار هم نهادن حروف و اندک اندک به رشته ی تحریر در آمده اند، و چه خون دل هایی که نویسنده نخورده و چه رنجهایی که نکشیده است تا از به هم چسباندن ذره ها، دریای عظیمی پدید آورد که همگان از آن استفاده کنند. آنچه از پشت این نوشته ها خودنمایی می کند

[صفحه ۲۰۰]

تلاش و استمرار پیاپی نویسنده است.

آری، در طاعت الهی نباید کوتاهی کرد و در این معرکه کوشش بسیار لازم است. البته، این به معنای دست شستن از خواب و خوراک نیست. بلکه باید در کنار فعالیت، به اندازه ی لازم و به قدری که بدن لازم دارد استراحت کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «خادع نفسک [۲۶۸]؛ نفس خود را فریب دهید». در کلمه «خادع» نکته نغزی نهفته است، و آن این که باب مفاعله را جایی

به کـار می برنـد که فعلی دو سویه و متقابـل در میان باشـد و کاری از جانب دو نفر انجام شود؛ به عنوان مثال وقتی می گویند «قاتلا زیـد و عمر» یعنی زیـد و عمر در حال محاربه با یکدیگرنـد و هر کـدام کمر به قتل دیگری بسـته اند. چنان که می دانیم نفس دائما در حال نیرنگ زدن به انسان است. حضرت می فرمایند: در برابر این فریب نفس مقابله به مثل کنید و نفس خود را فریب دهیـد. آنان که صاحب نفس مطمئنه هسـتند، از این راه به چنین مقامی دست یافته اند. آنان آن قدر با نفس خود نیرنگ کرده اند تا توانسته اند نفس مطمئنه داشته باشند.

نفس عنصر خـوبی نیست، ولی قـابلیت خـوب شـدن را دارد. همـان طـور که خـود شـیطان هم این قـابلیت را دارد. آن که می خواهـد قـدم در راه سـعادت نهـد، باید تک تک این صـفات حسـنه را کم کم در خودش ملکه سازد. با خود بگوید: حال این یـک بار، راست می گویم تا ببینم بعـد چه می شود، یا یک بار فلان فعل حرام را مرتکب نمی شوم و همین طور ادامه دهـد تا آن جا که دیگر در خود رغبتی برای نافرمانی نبینـد. «الأجر علی قـدر المشـقه؛ پاداش به اندازه تحمل دشواری ها است». تظاهر به اعمال پسندیده دشوار است، ولی در هر صورت آن که پر تحرک تر است راحت تر و زودتر به سر منزل مقصود می رسد.

### طاعت چیست؟

در روایت صـحیحه ای از اباصـلت هروی نقل شده است که امام رضا علیه السلام فرمود: «رحم الله عبدا أحیا أمرنا؛ خدا بیامرزد کسی را که امر ما را زنده می کند» اباصلت پرسید:

[صفحه ۲۰۱]

یابن رسول الله، چگونه امر شما را زنده کنیم؟

حضـرت فرمودند: «یتعلم علومنا و یعلمها الناس [۲۶۹] آنان که علوم ما را فرا می گیرنـد و به دیگران نیز می آموزنـد، امر ما را احیا می کنند». خدا چنین افرادی را مورد لطف و رحمت خویش قرار می دهد؛ زیرا دعای فرزند رسول خدا در حق آنان قطعا مستجاب می شود.

طـاعت الهی در گرو کسب صـفات پسـندیده است و کسب این صـفات نیز رهین تلاـش و تمرین است. وقتی انسان خود را به عملی ملتزم نمایـد، مثلاـ تصـمیم بگیرد چهـل شب نماز شب او ترک نشود، یک سال درسـش تعطیل نشود، و یا یک هفته در خـانه اش بـدخلقی نکنـد، آن وقت است که متوجه می شود کسب فضایل اخلاقی آسان نیست. ماشـینی که در جاده آسـفالت حرکت می کنـد همیشه بـا دنـده چهـار و روی جاده صاف حرکت نمی کنـد، بلکه گاهی به دست انـداز بر می خورد و ناچار سرعتش کم می شود. گـاهی نیز ممکن است میـخ یـا شـیشه ای چرخ ماشـین را پنچر، و حرکت آن را متوقف سـازد. عمـل به طاعت الهی نیز گاهی با موانعی برخورد می کند.

## حکایت

نقل شـده است که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی می فرمودنـد: بسـیاری از اوقات اول شب که مشـغول مطالعه می شـدم تا اذان صـبح نمی خوابیـدم. تـا صـبح نخوابیـدن و به مغز خود فشـار آوردن و بعـد بـا فکری خسـته لحظاتی استراحت کردن کار آسانی نیست. این چنین عمل می کرد که بروجردی شد، یک مسئله را که دیگران در حل آن عاجز بودند با پنج راه حل، ذکر می کرد که هیچ کدام از آنها در کتاب های قدیمی وجود نداشت.

یکی از علما وارد مجلس عقدی شد و همه به احترام او برخاستند. اهل مجلس از علما و مراجع بودند

و او نیز در بین بزرگان فرد شناخته شده ای بود. حاضران از ایشان خواستند که بالای مجلس بنشیند، اما ایشان نپذیرفتند و دم در نشستند. لحظاتی بعد صاحبخانه از ایشان خواست به بالای مجلس بروند. ایشان پذیرفتند و جای خود را عوض کردند.

[صفحه ۲۰۲]

حاضران پرسیدند: چرا بار اول که اهل مجلس از ایشان خواستند این کار را نکردند؟ صاحبخانه خواب داد: ایشان بسیار فرد متعبدی است. بار اول که آن جا نشست به دلیل استحباب این کار بود. بار دوم که من از او خواستم، از باب امتثال امر صاحبخانه که کاری مستحب است جایش را عوض کرد. آری، چنین انسان هایی طاعت در تار و پودشان رسوخ کرده است.

## طاعت و عبادت

کوشش در راه طاعت در صورتی مقبول است که برای خدا باشد و انسان کارش به جایی نرسد که کاسه داغ تر از آش شود. باید ملاک، خواست خدا باشد نه خواست بنده، و این خود نکته دقیقی است. روزی در ماه رمضان به همراه عده ای به دیدن مریضی رفتیم که به علت بیماری نمی توانست روزه بگیرد. یکی از عیادت کنندگان گفت: ان شاء الله، تحمل این سختی ها برای شما اجر داشته باشد. آن بیمار عصبانی شد و گفت: من اجر نمی خواهم آجر می خواهم! چرا من نباید بتوانم روزه بگیرم؟! این قبیل سخنان وجهی ندارد، چرا که کوشش و طاعت باید در چارچوب خواست و اراده ی خدا باشد. نمی شود شخصی که در نماز ظهر حال خوشی پیدا کرده به جای چهار رکعت، پنج رکعت نماز بخواند و بگوید دیدم اگر در رکعت چهارم نمازم را سلام دهم حال خوشم را از دست می دهم. درست است که اقبال

در نماز شرط قبولی آن است، ولی باید در چارچوب خواست خدا باشد. مرحوم والد ما می فرمود: «شخصی ادعا می کرد که من در طول عمرم هیچ گاه با تیمم نماز نخوانده ام». باید گفت عبادت و اخلاص خوب است، اما این آقا اگر در طول عمرش هیچ وقت وضیعتی برایش پیش نیامده که وظیفه اش تیمم باشد که هنری نکرده و به وظیفه اش عمل کرده، اما اگر چنین حالتی برایش پیش آمده ولی تیمم نکرده باشد (مثل آن که غسل برایش ضرر داشته باشد، ولی با این حال تیمم نکند)، کار حرامی مرتکب شده است. ملاک در طاعت، خواست خدا است و اگر کسی پایش را فراتر از این حد بگذارد، مخالفت کرده است. باید کارها را «قربه الی الله» انجام داد. شخصی می گفت: من دیگر فلان کار خیر را انجام نمی دهم. پرسیدم: چرا؟ گفت: بعد از چهل سال که با فلان آقا این

[صفحه ۲۰۳]

کار را انجام می دادم، چند روز پیش گفته بود مرا نمی شناسد. گفتم: شما کار خیر را برای آن آقا انجام می دادی یا برای رضای خدا بوده؟ خدا که نگفته من فلانی را نمی شناسم. حال که از دست این آقا ناراحتی از او دست بردار و با شخص دیگری همکاری کن. همکارت را عوض کن، ولی از کار خیر دست برندار.

حضرت امام صادق علیه السلام در این فقره شیعیان را به اقتدای صالحان فراخوانده و ویژگی های صالحان را نیز بر شمرده است. در پایان می فرمایند: اگر در به جا آوردن این اعمال به صالحان اقتدا نکنید، به مقام و منزلتی که صالحان قبل از شما در نزد خدا یافتند، دست نخواهید یافت.

[صفحه ۲۰۵]

## دنیا و ارزش آن

### اشاره

و اذا

لم یرد الله بعبـد خیرا و کله الی نفسه و کـان صـدره ضـیقا حرجا، فان جری علی لسانه حق لم یعقـد قلبه علیه و اذا لم یعقـد قلبه علیه لم یعطه الله العمـل به، فـاذا اجتمع ذلک علیه حتی یموت و هو علی تلک الحال کان عنـدالله من المنافقین، و صار ما جری علی لسـانه مـن الحـق الـذی لـم یعطه الله أن یعقـد قلبه علیه و لم یعطه العمـل به حجه علیه [۲۷۰]؛ هر گاه خـدا خیر بنـده ای را نخواهـد او را به خودش واگـذار می کنـد و سـینه اش گرفته و پریشـان می شود. در این حال اگر سـخن حقی بر زبانش جاری شود دل بـدان نمی بندد و چون بدان دل نمی بندد خدا توفیق عمل کردن به آن سـخن را به او نمی دهد. چون این وضع در او ایجاد شود و بر همان حال بمیرد در پیشـگاه خـدا از منافقان خواهـد بود و آن سـخن حقی که بر زبانش جاری شـده ولی خـدا توفیق به او نداده که بر دلش بنشیند و آن را به کار بندد، علیه او حجتی می گردد.

## ارزش دنیا از نگاه امام علی

امیرمؤمنان علیه السلام درباره دنیا تشبیهی به کار برده اند که تا جایی که در کتاب ها مطالعه

[صفحه ۲۰۶]

کرده ام قبـل از ایشـان کسـی این نوع تشبیه را به کـار نبرده است. البته امیرمؤمنـان و ائمه اطهـار علیهم السـلام مطالب ابتکاری بسـیاری دارنـد. حضـرت می فرمایند: «و الله لدنیاکم هذه أهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم [۲۷۱]؛ به خدا سوگند که دنیـای شـما در چشم من بی ارج تر از پاره ی اسـتخوان خوکی است که در دست شـخص جـذامی باشـد.» در نهـج البلاغه کلمه عراق با کسر عین ثبت شده است، و

علامه مجلسی در بحار دو وجه (عراق و عراق) را ذکر کرده اند که هر کدام معنای خاصی دارد و به قول مرحوم مجلسی هر دو در منتهای پلیدی است. عراق به استخوان بی گوشت و عراق به روده شکم خوک می گویند. حضرت می فرمایند: «دنیاکم» چون دنیا برای حضرت نیست. ممکن است کسی از دنیا بدش بیاید اما طلاقش ندهد؛ مانند کسی که زن بدی دارد ولی طلاقش نمی دهد. حضرت از دنیا جدا شدند و آن را سه طلاقه کرده اند و زن سه طلاقه قابل رجوع نیست. البته، دنیا فقط محرمات نیست، بلکه حلال هم در این دنیا وجود دارد، اما دلبستگی مسئله ای است و بهره مندی از نعمت ها بدون دلبستگی مسئله ای دیگر. عراق استخوان خوکی است که حیوانات گوشت آن را خورده اند. اگر عراق باشد، یعنی روده. آن هم روده درون شکم خوک که انسان از تصور آن نیز حالش به هم می خورد. انسان ها از دیدن شکمبه حیوانات حلال گوشت دوری می کنند چه رسد به شکمبه خوک، آن هم در دست انسان جذامی. اگر یک سینی غذا در جلو شخص جذامی گذاشته شده است مردم از آن می گریزند، چه رسد به این که غذا در دست جذامی باشد. در اسلام سفارش شده است همان طور که از شیر فرار می کنید از شخص جذامی فرار کنید آن وقت با این اوصاف حضرت فرمودند: دنیای شما از این هم پست تر است.

این دنیا فقط پول، جوانی، ریاست، خوش اندامی و غیره نیست. قرآن کریم جزئی از دنیا را اولاد و تفاخر و غیره ذکر کرده است. پول فقط یکی از مظاهر دنیا است. در منتهی الآمال آمده است حضرت

امام باقر علیه السلام می فرمایند: اگر انسان از خودش واعظ نداشته باشد وعظ دیگران فایده ای به حالش ندارد. انسان اگر پا نداشته باشد با صد تا عصا هم

[صفحه ۲۰۷]

نمی تواند راه برود، باید پا داشته باشد تا بتواند به کمک عصا راه برود. باید انسان خودش اقدام به اصلاح نفس کند تا موعظه های دیگران برایش سودمند باشد. وقتی که انسان «و کله الله الی نفسه» شد، یعنی خدا او را به خویش واگذار کرد برای پول و مانند آن آدم هم می کشد. یکی از کارهایی که ابن زیاد نسبت به حضرت مسلم انجام داد این بود که با حیله های مختلف از جمله پول وضعیت دشوار و غریبی را بر آن حضرت تحمیل کرد. او به کسانی پول داد و گفت پرچمی را بردارید و اعلام کنید هر کس زیر پرچم قرار گیرد جان و مال او در امام خواهد بود. او هم چنین عده ای را با ریاست و عده دیگری را با پول تطمیع کرد و کوفه را به چندین قسمت تقسیم کرد تا نقشه خود را پیاده کند. در نهایت وضع چنان شد که دوستان حضرت مسلم بن عقیل هم از اطراف او پراکنده شدند. این همان دنیایی است که امام ما درباره آن می فرمایند از استخوان خوک در دهان شخص مبتلا به خوره بی ارزش تر است.

خیلی از امثال من بعضی از محرمات و واجبات را نمی دانند. اسحاق بن عمار [۲۷۲] به حضرت عرض کرد: «یابن رسول الله، بچه ای دارم که اذیت می کند. چقدر حق دارم که او را بزنم؟» خیلی ها ممکن است اهل نماز و روزه باشند، اما نمی دانند که پدر تا چه حدی حق دارد بچه اش

را تنبیه کند؟ حضرت فرمودند: چقدر او را می زنی؟ گفت: خیلی شیطان است شاید روزی صد مرتبه او را بزنم. حضرت فرمودند: نه، جایز نیست. عرض کرد: یابن رسول الله، چقدر بزنم؟ گفت: یک مرتبه. عرض کرد: فایده ندارد. فرمودند: دو مرتبه. عرض کرد: یابن رسول الله، به خدا قسم، اگر بداند او را بیش از دو بار نمی زنم زندگی ام را تباه خواهد کرد. حضرت فرمودند: سه مرتبه بزن. گفت: یابن رسول الله، فایده ندارد. نقل می کنند که حضرت صورتشان سرخ شد و غضب در صورت مبارکشان ظاهر شد و فرمودند: «اگر حکم خدا را بلدی برو و خودت عمل کن».

انسان اگر «و کله الله الی نفسه» شد تمام فکر و ذکرش معطوف خوراک و لباسش می گردد و از امور معنوی و دینی باز می ماند. از سوی دیگر اگر بخواهد بداند که واجبات

[صفحه ۲۰۸]

و محرمات چیست خیلی وقت پیدا نمی کند که به دنیا برسد، فقها می فرمایند: ظلم مطلقا حرام است. اما قبل از آن باید بدانیم ظلم چیست؟ هر چیزی که عرفا ظلم بر آن صدق کند، ظلم است مثلاـ اگر پدری بچه کوچکش را بترساند تا به این طرق موجبات تفریح پدر فراهم شود، این هم ظلم است اگر عرف می گوید ظلم است این حرام است. البته، شاید از محبت این کار را انجام بدهد، اما اگر محبت مصداق ظلم باشد حرام است. این بچه می ترسد و اشکش جاری می شود این ظلم نیست؟ انسان بچه اش را به هوا پرتاب می کند و او می ترسد این ظلم نیست؟ ظلم تنها مال مردم خوردن و شهوات نیست، اینها هم مصادیق ظلم است. آن وقت این خود انسان

است که زمینه «لم یرد الله بعبـد خیرا» را فراهم می کنـد. «ان الله لاـ یظلم مثقال ذره [۲۷۳]؛ خدا به اندازه ذره ای به کسـی ستم نمی کند». من در جایی غیر از قرآن ندیدم که از ذره به مثقال تعبیر شده باشد. ذره چه مقدار است که وزن آن را هم بخواهیم حساب کنیم؟ این طور نیست که خداونـد خودش اراده کنـد بنـده ای را به نفس خود واگـذارد، بلکه جزای این انسان و نتیجه اعمال او همین است و زمینه ساز آن خود ما هستیم و کلید آن در دست ما است.

[صفحه ۲۰۹]

## دوستی خدا

و من سره ان یعلم ان الله یحبه فلیعمل بطاعه الله و لیتبعنا ألم یسمع قول الله عزوجل لنبیه صلی الله علیه و آله و سلم: (قل ان کنتم تحبون الله فـاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم) [۲۷۴] [۲۷۵]؛ هر که دوست دارد که بدانـد خـدا او را دوست دارد یا نه، بایـد در طـاعت خـدا بکوشـد و از مـا پیروی کنـد. آیـا این گفته خـدای متعـال را نشـنیده ایـد که به پیـامبرش فرمود: بگو اگر دوستدار خدایید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد.

حضـرت در آخرین بخش نامه ی خود می فرمایند: کسـی که می خواهد بداند خدا او را دوست دارد، یا نه، باید از فرمان خدا اطاعت کند و از اهل بیت علیهم السلام پیروی نماید. علامت دوستی خدا این دو چیز است.

کسـی که این دو کار را انجام دهد. بنابر فرمایش حضـرت صادق علیه السلام خدا او را دوست می دارد. سپس حضرت به آیه ی شریفه استشهاد می کنند و می فرمایند: آیا این آیه به گوش شما نخورده است؟

در زبان عربی یک «استماع» و یک «سماع» هست.

گاهی کسی قرآن می خواند و شما با توجه، به آن گوش جان می سپارید این کار شما را «استماع» می گویند، اما وقتی انسان مشغول کاری است و مثلا دارد می نویسد یا مطالعه می کند، و همزمان این صدا به

[صفحه ۲۱۰]

گوشش می خورد این را «سماع» می گویند. بین فقها اختلاف هست که اگر کسی آیه ی سجده ی واجب را خواند و دیگری سماع کرد نه استماع، آیا سجده بر شنونده واجب است. اگر استماع می کرد، یعنی گوش فرا می داد فقها اجماع دارند که سجده واجب است. و در این فرع، اختلافی نیست، اما آیا در سماع هم سجده است یا نه؟ فتوای عده ای از علما بر وجوب و نظر عده ی دیگر بر عدم وجوب است. در نامه امام صادق علیه السلام، تعبیر سماع آمده، نه استماع. نفرمودند: «ألم یستمع»، بلکه فرمودند: «ألم یسمع»؛ یعنی آیا این آیه به گوشش نخورده است؟ لازم نیست به این آیه گوش جان سپرده باشد، بلکه همین قدر که به گوشش خورده باشد برای درک رابطه حب الهی با آن دو کار کافی است. «ألم یسمع قول الله عزوجل لنبیه: قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله؛ آیا این گفته خدای متعال را نشنیده اید که به پیامبرش فرمود: بگو اگر دوستدار خدایید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد».

[صفحه ۲۱۱]

## پیرامون واقعه غدیر

### اشاره

لازم به ذکر است که شرح فراز آخر نامه ی امام صادق صلی الله علیه و آله و سلم مصادف با روز عید غدیر بوده، لذا معظم له این گفتار را درباره ی عید غدیر در ادامه مطلب بیان فرموده اند. (ویراستار).

امروز روز غدیر است و چنین روزی به فرمایش معصومین علیهم السلام عظیم ترین عید در اسلام است.

در بیشتر تفاسیر قرآن و کتاب های روایی ماجرای غدیر آمده است [۲۷۶].

غـدیر واقعه سـرنوشت ساز و مهمی در تاریـخ پیامبر خـدا است. کم و بیش انسان ها اسم غدیر را شـنیده اند. اما باید بدانیم که بسـیاری از جمعیت جهان هنوز اسم غدیر را نشـنیده اند، و ماجرای غدیر را نمی دانند. بزنطی که از خوبان اصـحاب معصومین علیهم السـلام است از حضـرت رضا علیه السـلام نقل می کنـد که فرمودند: «لو عرف الناس فضل هذا الیوم بحقیقته لصافحتهم الملائکه فی کل یوم عشـر مرات [۲۷۷]؛ اگر مردم حقیقت این روز را چنان که باید می شـناختند، هر آینه فرشـتگان روزانه ده بار با آنان مصافحه می کردند».

غیر از روز غدیر در جایی یا مناسـبتی نیست که ملائکه با انسان ها مصافحه کنند. روایت دیگری نداریم که ملائکه به مناسبتی روزی ده بار با انسان مصافحه کنند، مگر در مسئله غدیر.

ملائکه موجودات معمولی نیسـتند. و قرآن دربـاره ی ملائکه فرموده است: «لا یعصون الله [۲۷۸]؛ مرتکب معصـیت خدا نمی شوند».

[صفحه ۲۱۲]

ملائکه عصـمت دارنـد، ولی مرتبه عصـمت آنهـا پـایین تر از مرتبه عصـمت چهـارده معصـوم علیهم السـلام است. این که این موجودات به دور از پلیـدی و گناه، با غدیر شـناسان مصافحه، و از آنان تجلیل می کنند به این دلیل است که محبت خود را به آنان اعلام کننـد. اگر این اتفاق برای ما ماهی یک بار یا سالی یک بار یا حتی در طول عمرمان فقط یک بار بیفتـد، مایه بسـی افتخار است، چه رسـد به روزی ده بار. ارحام و بسـتگان شایـد سالی یک بار به دیـدن شـما بیایند و با شـما مصافحه کنند. اگر علاقه بیشتر باشد ماهی یک بار، هفته ای یک بار، و در نهایت اگر

علاقه خیلی بیشتر باشد روزی یک بار؛ اما این چه علاقه فوق العاده ای است که فرشتگان را وامی دارد تا روزی ده بار غدیریان و غدیر شناسان را تحیت بگویند.

از سوی دیگر این تکریم و بزرگداشت در برابر عمل نیست بلکه به پاس نوعی معرفت و دانستن ارج و فضیلت غدیر صورت می گیرد. عمل مرتبه ی بعد از معرفت قرار می گیرد. این مقدمه ی عمل است. ما چرا به مرجع تقلید احترام می گذاریم؟ برای این که شخص عالم ارزش دارد. هر چند به او احتیاج نداشته باشیم و مقلد او نباشیم، چون عالم دین است ارزش دارد.

در بعضی از زیارتنامه ها آمده است کسی که امام حسین را زیارت کند ارواح انبیاء با آن شخص مصافحه می کنند، اما مصافحه ملائکه آن هم روزی ده بار یک استثنا است.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «و انا لأمراء الکلام [۲۷۹]؛ ما [ملک] سخن را امیرانیم». حضرت رضا علیه السلام اینجا نفرموده اند: «ان عرف الناس» یا «اذا عرف الناس»، بلکه فرمودند: «لو عرف الناس». در کتاب های ادبیات می گویند «لو» حرف شرط است و در جایی به کار می رود که نسبت به انتفاء شرط قطع داشته باشیم. هم چنین قید «بحقیقته» نیز در کلام حضرت آمده است. فضیلت غدیر یک حقیقت فوق العاده ژرف است و شاید جز خدا و کسانی که خدا بخواهد از حقیقت بلند غدیر آگاهی نداشته باشند.

این روایت را با روایات دیگر جمع می کنیم تا معنای غدیر روشن تر شود. به عنوان

[صفحه ۲۱۳]

مثال در روایت آمده است که اگر مانع امیرمؤمنان علیه السلام نمی شدند، و آن حضرت می توانستند در این سی سال از عمر مبارکشان درست کار کنند «أقام کتاب الله کله و الحق کله [۲۸۰]؛

تمـام کتاب خـدا و تمام حق را برپا می داشت». یک جزء از کتاب خـدا «أقیموا الصـلاه» است یک جزء آن «آتو الزکاه» است. یـک قسـمت آن حـج است و یـک قسـمت هم «خلق لکم مـا فی الأرض جمیعا [۲۸۱]؛ تمـام آنچه روی زمین است برای شـما آفریـد». همه اینها را امیرمؤمنان علیه السـلام اقامه می کردنـد. در آیه شـریفه آمده است: «لأکلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم [۲۸۲]؛ در آن صورت از روی سر و زیر پاهایشان روزی می خوردند». آن وقت دیگر روی کره ی زمین حتی یک گرسنه و یا بیچاره پیـدا نمی شد. ۲۵ سال امیرمؤمنان علیه السـلام را که غـدیر متعلق به او است خانه نشـین کردنـد و با این کار در گنجینه های زمین و آسمان را بر مردم بستند.

پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر از جانب خدا مأموریت یافتند که علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان مولاـی مردم معرفی کننـد: «یاأیهـا الرسول بلغ مآ أنزل الیک من ربک [۲۸۳]؛ ای رسول، آنچه از جـانب خـدا بر تو نازل شـده (یعنی مسـئله غدیر) را به گوش همه برسان.» کنار نهادن امیرمؤمنان علیه السـلام ظلم تاریخ است که از روز غدیر شروع شده و تا به امروز ادامه دارد. اگر یک نفر شب را گرسـنه به صبح رساند برای آن است که آن ظلم هم چنان ادامه دارد. حضرت امیر علیه السـلام چهـار سـال حکومت کرد و اگر آن چهـار سـال بـا حکومت های امروزی مقایسه شود معلوم می شود که عـدالت چیست و علی کیست. امروزه در دنیای شـرق و غرب به دروغ شـعار آزادی می دهند، ولی هزاران نفر بی گناه کشته می شوند و میلیون ها

نفر در زنـدان های حاکمان بی هیـچ گناهی هم چنان اسـیرند و میلیون ها انسان تشـنه و گرسـنه و بیمارند. علت العلل همه این نابسامانی ها و پریشانی ها آن است که مسیر غدیر در ۱۴۰۰ سال پیش عوض شد.

[صفحه ۲۱۴]

یکی از خوارج نزد امیرمؤمنـان علیه السـلام آمـد و به حضـرت عرض کرد: «اتق الله فانـک میت [۲۸۴]؛ از خـدا بترس، چرا که روزی می میری». در آن زمـان امـام علی علیـه السـلام ریـاست بزرگ تریـن کشـور را دارا بـود، ولی بـا این قبیـل معترضـان با مهربانی برخورد می کرد. این آموزه ناب را بایـد با ارزش ها و هنجارهای حاکمان امروز مقایسه کرد. یکی از خلفا اعلام کرد اگر کسـی به من بگوید: «اتق الله» گردنش را می زنم! به نام خلیفه رسول خدا این گونه با مردم عمل می کردند. حضـرت امیر «مع القرآن» است ولی آنها ضد قرآنند. امروزه در دنیا چه کسـی می تواند چنین سـخنی را به یک مسئول کوچک بگوید، چه برسـد به مسـئول بزرگ؟ در دنیـا قانونی وضع می شود که اگر به فلان کس اهانت کردنـد جرم دارد. اینها کجا و آن روش و سلوک حضرت کجا؟ از زمین تا آسمان بین این دو روش فاصله هست.

«لاقـام کتـاب الله کله» در این کلمه ی «کله» یـک دنیـا مطلب نهفته است. قسـمت هایی از قرآن هست که همه به آن عمل می کنند و در مقابل، بخش هایی از آن مورد اهمال و بی مهری قرار گرفته است. قرآن یهودی ها را به این دلیل که گفتند: «نؤمن ببعض و نکفر ببعض [۲۸۵]؛ بعضـی را می پـذیریم بعضـی را نمی پـذیریم». نکـوهش کرده است. وقـتی همه اجزای بـدن این انسان، اعم از قلب، خون، اعصاب و غیره سالم باشد انسان می تواند

راه برود و کار کند، اما اگر بعضی از اجزای بدن سالم باشد نه فقط مفید نیست بلکه وبال هم هست. اگر چشم زیبا و سالمی را درآورند و آن را روی میزی بگذارند بعد از دو روز فاسد می شود. چشمی خوب و مفید است که ضمن مجموعه اندام و متصل به اعصاب و دارای روح باشد دین خدا نیز چنین است. زمانی می توان از دین نهایت بهره را برد که همه آن به عنوان یک مجموعه ی کامل (کل مرکب) مورد استفاده قرار گیرد.

حضرت امیر علیه السلام با اینکه خلیفه رسول خدا است در عین حال تابع محض پیامبر اسلام است. در تاریخ آمده است موقعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ریاست عامه مسلمانان را داشت و علی علیه السلام خلیفه او بود چادر فاطمه زهرا علیهاالسلام سیزده وصله داشت. امیرمؤمنان با بیت المال مسلمانان همان گونه رفتار کرد، که رسول خدا رفتار می کرد، ولی عمر اموال مردم

[صفحه ۲۱۵]

را از سالی به سال دیگر نگه می داشت. در تاریخ نوشته اند خمس آفریقا را که آوردند عثمان همه را یک جا به مروان داد. از این مبلغ که شاید میلیون ها درهم و دینار بوده چیزی به دست مسلمانان دیگر نرسید. و این کار مورد اعتراض ابوذر و عمار واقع شد که در پی آن ابوذر را به ربذه تبعید کردند و عمار را آن قدر شکنجه دادند تا مریض شد. فرق غدیر و غیر غدیر این جا معلوم می شود.

غدیر چشمه جوشان مهر و عدالت است. علی علیه السلام که خود ملاک حق است، در خصوص شخصی که به او ناسزا گفته است به این آیه عمل

نمی کنـد: «فمن اعتـدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم [۲۸۶]؛ هر کس به شـما تجاوز کرد بر او همان گونه تعـدی کنید». علی نمی گوید به من توهین شده و در نتیجه به اسـلام و پیامبر توهین شده است، چون من اولی الامر هسـتم، بلکه بنا به سفارش قرآن او را عفو می کنـد. «و أن تعفوا أقرب للتقوی [۲۸۷]؛ اگر عفو کنید به تقوا نزدیک تر است». اگر امیرمؤمنان بعد از پیامبر سـی سال حاکم می شـد و راهنمایی مسـلمانان را به دست می گرفت، این اخلاق به عنوان اخلاق حاکمان رواج پیـدا می کرد و ما امروز گرفتار این حاکمان نبودیم.

نوشـته انـد مسـاحت خـانه هـارون عباسـی شـانزده کیلومتر مربع بود، در حـالی که دختران امام موسـی بن جعفر علیهماالسـلام، دختران پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم، یـک چـادر نماز بیشتر نداشـتند و بایـد صبر می کردنـد و یکی یکی نماز می خواندند.

شخصـی به کوفه آمد و به یکی از مسـلمان ها گفت: رئیس شـما چه کسـی است؟ خانه ی امیرمؤمنان را نشان دادند. خانه امام علی علیه السـلام را که از نزدیـک دیـد گفت: اثـاث و خـانه شـما همین است؟ امـام فرمودنـد: اثـاث هـای دیگر را به آن خانه فرستادم [۲۸۸] آن شـخص بیرون آمد و از مردم پرسـید: خانه دیگر امیرمؤمنان کجا است؟ گفتند: خانه ی دیگری ندارد. خانه اش همین است که دیدی. گفت: خودش فرمود: وسائل و اثاثیه را به خانه

[صفحه ۲۱۶]

دیگر فرسـتادم. گفتنـد: مقصودش خانه ی آخرت است. ولی در تاریخ مدینه [۲۸۹]، که قبل از طبری نوشـته شده، آمده است که ابوبکر وقتی که مرد سه باب خانه داشت.

## غدیر و نفی ظلم و دروغ

در روایتی آمده است حضرت امیر علیه السلام در زمان حکومتشان از

محله ای عبور می کردند که عده ای از کودکان مکتب خانه با حضرت برخورد کردند، و نوشته های خود را به حضرت نشان دادند و گفتند: یا امیرمؤمنان، کدام یک از اینها زیباتر است؟ فرمود: «أما انها حکومه و الجور فیها کالجور فی الحکم [۲۹۰]؛ همانا این کار قضاوت است و ستم کردن در آن مانند ستم کردن در داوری است. حضرت از ما می خواهد که وقتی بین دو کودک قضاوت می کنیم، مانند یک قاضی عادل با ملاحظه و به گوش باشیم تا مبادا پا از حق فراتر گذاریم. این است منطق غدیر. آن بچه ها فقط می خواستند آقا امیرالمؤمنین علیه السلام بگوید کدام یک زیباتر است، ولی حضرت می فرمایند: این مثل دادگاه است و باید در آن دقت کرد و خدا را در نظر داشت. اگر چنین کسی سی سال مردم را تربیت می کرد و دستش را باز می گذاشتند دنیا وضع دیگری داشت.

## غدیر و مسئولیت ما

ما دو مسئولیت در برابر غدیر داریم: یکی آن که غدیر را به دنیا بشناسانیم؛ و این یک ارشاد است و ارشاد گمراه واجب کفایی است، اگر من فیه الکفایه بود از دیگران ساقط می شود، ولی اگر نبود به گردن همه است و به واجب عینی تبدیل می شود. البته، خیلی کار می خواهد تا غدیر در همه جا شناخته شود.

مسئولیت دیگر این است که انسان سعی کند خود را با تعالیم قرآن و با امیرمؤمنان علیه السلام و با روح غدیر تطبیق دهد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

## پاورقی

[۱] کافی، ج ۸، ص ۲.

[۲] بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۱۰.

[۳] متن نامه.

[۴] فرقان، آیه ۷۷.

[۵] بحارالأنوار، ج ۲ ص ۶۲.

[۶] آیت الله میرزا مهدی شیرازی قدس سره.

[۷] بحارالأنوار، ج ۶۵، ص ۳۱۶.

[۸] کافی، ج ۲، ص ۴۵۳.

[۹] محمد بن مسلم بن عبدالله بن شهاب الزهری (۱۲۴ – ۵۸ ق) از اعیان فقها و محدثین و تابعین بوده است. مالک بن انس،

سفیان ثوری، سفیان بن عیینه و جمع دیگری از محدثین از وی روایت کرده اند، وی احادیث بسیاری از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده است. بعضی از علمای رجال او را از اصحاب امام صادق علیه السلام نیز شمرده اند. علمای اهل سنت بیش از اندازه او را ستوده اند و جلال الدین سیوطی او را اولین کسی می داند که حدیث را تدوین نموده است. (ریحانه الادب، ج ۲، ص ۳۹۸ و ۳۹۹.).

[۱۰] زهیر بن قین از جمله اصحاب امام حسین علیه السلام است، امام بعد از شنیدن خبر شهادت مسلم در صحرای کربلا سفیری به اردوی زهیر فرستاد و از او طلب یاری کرد. زهیر ابتدا امتناع کرد ولی با

تشویق زنش هر دو به یاری امام شتافتند و سرانجام شهد شهادت نوشیدند.

[۱۱] علی نمازی شاهرودی (۱۳۶۳ – ۱۲۹۳ ش)، عالم دینی، فقیه، محدث و متکلم. در شاهرود به دنیا آمد پس از فراگیری مقدمات نزد پدرش، به مشهد مهاجرت نمود و مدارج عالی سطح را نزد استادان مشهد فرا گرفت. در معارف و اخلاق از محضر میرزا مهدی غروی اصفهانی بهره مند گشت. وی علاوه بر امامت جماعت یکی از مساجد مشهد به کار تألیف و تصنیف نیز اشتغال داشت. از آثار وی می توان مستدرک سفینه البحار، ابواب رحمت، تاریخ فلسفه و تصوف، ارکان دین، مقام قرآن و عترت در اسلام، فهرست منتهی الجمان، اثبات ولایت و آثار دیگری را نام برد.

(اثر آفرینان: زندگینامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ شمسی، ج ۶، ص ۶۴).

[۱۲] ابوالنضر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش، معروف به عیاشی؛ فاضل، ادیب، مفسر، محدث، و از اعیان شیعه در عهد محمد بن یعقوب کلینی است. در فهرست ابن ندیم ۱۵۷ کتاب به وی نسبت داده شده است که مهم ترین آنها تفسیر عیاشی است. (ریحانه الادب، ج ۴، ص ۲۲۰ و ۲۲۱).

[۱۳] ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز (م: حدود ۳۴۰ ق) از ثقات علما و محدثین امامیه است. از شاگردان محمد بن مسعود عیاشی بوده و از وی روایت نموده است. وی در علم رجال تبحر داشت و کتاب رجال او معروف است، نام اصلی این کتاب معرفه اخبار الرجال یا معرفه الناقلین عن الأئمه الصادقین است. رجال کشی به دست شیخ طوسی تلخیص شده و اختیار الرجال یا اختیار الکشی نامیده شده است آنچه امروز

در دسترش است همین خلاصه است و اصل کتاب وی بنابر قولی موجود نیست. (ریحانه الادب ج ۵، ص ۶۳ - ۶۲.).

[۱۴] ابوالخیر ابوالحسن (ابوالعباس) احمد بن علی بن احمد نجاشی اسدی کوفی، صاحب رجال مشهور، از علمای امامیه در قرن پنجم، از شاگردان سید مرتضی است و از شیخ مفید، هارون بن موسی تلعکبری، احمد بن نوح سیرافی و احمد بن حسین ابن الغضائری روایت کرده است از آثار وی می توان رجال وی را نام برد. (ریحانه الادب، ج ۶، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.).

[۱۵] متن نامه.

[۱۶] غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۵۷، ح ۵۴۷۳.

[۱۷] عده ای از زوار براساس اعتقاد یا نذر اموالی را در حرم پخش می کنند.

[۱۸] بحارالأنوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹.

[۱۹] عبدالله بن عباس بن مطلب بن هاشم، (سه سال قبل از هجرت - ۶۸ ق) معروف به ابن عباس، از اکابر صحابه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از شاگردان خاص امیرمؤمنان بود و رسول خدا بارها در حق او دعا کرد.

[۲۰] نهج البلاغه، خطبه ۳۳؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۷۶.

[۲۱] نهج البلاغه، نامه ۴۵.

[۲۲] طمرین به لباس دو تکه ای می شود که یک تکه ی آن از شانه تا کمر را می پوشاند و نصف دیگر آن از کمر تا ساق پاها را می پوشاند. مطمار به ژنده پوش گفته می شود.

[۲۳] نهج البلاغه، نامه ۴۵.

[۲۴] همان، نامه ۶۹.

[۲۵] همان، خطبه ۱۶.

[۲۶] سمره بن جندب (م: ۶۰ ق) از جنایت کاران عصر بنی امیه است. بسیاری از مفسران شأن نزول آیه ی «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رءوف بالعباد (بقره ۲۰۷) «را حادثه ی لیله المبیت می دانند و برآنند که آیه در شأن حضرت علی علیه السلام

و جان فشانی ایشان در شب هجرت رسول خدا نازل شده اما سمره بن جندب با گرفتن چهارصد هزار درهم حاضر شد که نزول این آیه را درباره ی حضرت علی علیه السلام انکار کند و در مجمعی عمومی بگوید که آیه درباره عبدالرحمان بن ملجم نازل شده است. وی نه تنها نزول آیه را درباره ی علی علیه السلام انکار کرد، بلکه آیه ی دیگری را که درباره ی منافقان است مربوط به علی علیه السلام دانست. آیه یاد شده این است: «و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوه الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو ألد الخصام (بقره ۲۰۴)؛ و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وا می دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد، و حال آنکه او سخت ترین دشمنان است.» آن ملعون در دوران استانداری «زیاد» در عراق، فرماندار بصره بود و به سبب دشمنی با خاندان پیامبر، هشت هزار نفر را به جرم ولایت و دوستی با حضرت علی علیه السلام کشت. وقتی زیاد از او بازجویی کرد که چرا و به چه جرئتی این همه آدم را کشته است و هیچ تصور نکرد در میان آنان بی گناهی باشد، با کمال بی شرمی پاسخ داد: «لو قتلت مثلهم ما خشیت؛ من از کشتن دو برابر آنان نیز باکی نداشتم.» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳؛ تاریخ طبری، ج ۲، حوادث سال پنجاهم هجری).

[۲۷] مستحب است شخص طلب کار، وقت بدهی خود را از بدهکار دریافت می کند از او بپرسد که پول را از کجا آورده است این مطلب از آن رو نیست که

از حلال بودن پول اطمینان حاصل شود، بلکه حتی اگر طلبکار یقین داشته باشد از راه حلال بوده مستحب است سؤال کند تا مطمئن گردد بدهکار ضروریات زندگی اش را برای پرداخت دین نفروخته است.

[۲۸] نهج البلاغه، نامه ی ۳۱.

[۲۹] علی بن حسین (۴۳۶ - ۳۵۵ ق)، معروف به سید مرتضی و ملقب به ثمانین ذوالمثانین، ابوالمثامنین و علم الهدی، نسبش به امام موسی کاظم علیه السلام می رسد، از استادان وی می توان شیخ مفید، خطیب ابن نباته، و شیخ حسین بن بابویه را نام برد. شیخ طوسی، قاضی ابن براج، ابوالصلاح حلبی، ابوالفتح کراجکی و سلار بن عبدالعزیز از شاگردان وی بوده اند. (ریحانه الادب، ج ۴، ص ۱۹۰ - ۱۸۳.).

[۳۰] ابوجعفر محمد بن حسن بن علی معروف به شیخ طوسی (۴۶۰ - ۳۸۵ ق) مؤلف دو کتاب از کتب اربعه شیعیان به نام تهذیب و استبصار و بنیان گذار حوزه علمیه نجف است. شاگردان بسیاری از شیعیان و عامه داشته است. (اثر آفرینان، ج سوم، ص ۳۷۹ و ۳۸۹).

[۳۱] سید محمد مهدی طباطبایی بروجردی (۱۲۱۲ - ۱۱۵۵ ق) فقیه، محدث، مفسر، مجتهد، و از شاگردان وحید بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی است در پانزده سالگی به درجه اجتهاد نائل آمد. از آثار وی می توان مصباح و الدره البهیه را نام برد (اثر آفرینان، ج ۲، ص ۳۵).

[۳۲] ملا ـ احمد بن محمد معروف به مقدس و محقق اردبیلی (م: ۹۹۳ ق) از محضر اساتیدی همچون شهید ثانی بهره مند گردید و پس از شهید ثانی مرجعیت شیعه به وی رسید او معاصر شیخ بهائی و میرزا محمد استر آبادی صاحب رجال بوده است. از شاگردان او می توان صاحب معالم و امیر فیض الله

تفرشی، و از آثار وی می توان حدیقه الشیعه، زبده البیان فی براهین آیات أحکام القرآن را نام برد (اثر آفرینان، ج ۵، ص ۲۷۰).

[۳۳] شیخ عبدالکریم حائری یزدی (۱۳۵۵ – ۱۲۷۵ ق)، بنیانگذار حوزه علمیه قم، از محضر استادانی همچون سید محمد طباطبائی فشارکی، آیت الله محمدتقی شیرازی و ملا محمد کاظم خراسانی بهره مند گردید. و با اصرار علما در قم رحل اقامت افکند و حوزه علمیه ی این شهر را بنیان گذارد، از شاگردان وی می توان، آیات عظام مرعشی، شریعتمداری و گلپایگانی را نام برد (اثر آفرینان، ج ۲، ص ۲۵۹).

[۳۴] متن نامه.

[۳۵] رحمن، آیه ی ۶۰.

[۳۶] رعد، آیه ۲۲.

[۳۷] وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۴۶: «عن أبی جعفر علیه السلام (فی حدیث) قال: أوحی الله الی شعیب النبی علیه السلام انی معذب من قومک مأه الف، اربعین ألفا من شرارهم و ستین ألفا من خیارهم، فقال علیه السلام: یا رب، هؤلاء الأشرار، فما بال الأخیار؟ فأوحی الله عزوجل الیه: داهنوا اهل المعاصی و لم یغضبوا لغضبی.».

[۳۸] قلم، آیه ۹.

[۳۹] آل عمران، آیه ۱۵۹.

[۴۰] بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۸.

[۴۱] وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

[۴۲] نحل، آیه ی ۹۰.

[۴۳] محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۱۱۰ – ۱۰۳۷ ق)، محدث و فقیه بزرگ امامی، از محضر استادانی همچون شیخ عبدالله بن جابر آملی، شیخ علی جبل عاملی و ملا محسن فیض کاشانی بهره مند گردید. پس از فراگیری علوم عقلی به علم حدیث روی آورد و آثار بسیاری در این زمینه من جمله کتاب عظیم بحارالانوار به رشته تحریر درآورد. از زمان شاه عباس دوم تا زمان سلطان حسین دارای مقام و قدرت دینی بود و عنوان شیخ الاسلامی از جانب سلاطین صفوی به وی عطا

گردید.

[۴۴] رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر (۶۶۴ - ۵۸۹ ق) معروف به سید بن طاووس، فقیه، متکلم، محدث و مورخ، مادرش دختر شیخ ورام بن ابی فراس حلی و مادر پدرش دختر شیخ طوسی است، با دو خلیفه عباسی مستنصر و مستعصم معاصر بوده و با آنها رابطه خوبی داشته است. پس از تصرف عراق توسط مغولان تلاش فراوانی جهت جلوگیری از ویرانی انجام داد. مقام نقابت علویان را با اکراه قبول کرد و تا آخر عمر در این مقام بود. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۴ و ۵۵).

[۴۵] مسعود بن ابی فراس (ورام) متوفای ۶۰۵ ق فقیه و محدث امامی، نسبش به مالک اشتر نخعی می رسد و جد مادری سید بن طاووس است کتاب تنبیه الخواطر و نزهه النواظر که به مجموعه ورام شهرت یافته از آثار اوست. (ریحانه الادب، ج ۶، ص ۳۱۳ و ۳۱۴).

[۴۶] بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۸.

[۴۷] نمل، آیه ی ۱۴.

[۴۸] یوسف، آیه ی ۸۹.

[۴۹] هود، آیه ی ۱۱۹.

[۵۰] متن نامه.

[۵۱] در اصطلاح، قدرت استنباط احکام شرعی از ادله ی آنها را اجتهاد گویند.

[۵۲] روم، آیه ی ۱۰.

[۵۳] حجر، آیه ی ۱۹.

[۵۴] بحارالأنوار، ج ۷۹، ص ۱۴۸.

[۵۵] زمر، آیه ۴۷.

[۵۶] بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۳۶۶.

[۵۷] طور، آیه ۲۱.

[۵۸] نجم، آیه ی ۳۹.

[۵۹] زیارت مخصوصه حضرت امیر علیه السلام در روز عید غدیر، مفاتیح الجنان، ص ۶۰۸، چاپ دارالثقلین، قم.

[۶۰] در شورائی که بعد از عمرو به دستور وی تشکیل شد به حضرت علی علیه السلام پیشنهاد شد که در صورت عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ی ابوبکر و عمر ما با تو بیعت می کنیم حضرت فرمود کتاب خدا و سنت پیامبر

را قبول دارم اما سیره ی آن دو را نه نمی پذیرم و به رأی و اجتهاد خودم عمل می کنم.

[۶۱] بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۳۹۸.

[۶۲] همان.

[۶۳] کافی، ج ۱، ص ۵۹.

[۶۴] در بعضی از نسخه ها تزلقوا آمده است. (متن نامه).

[۶۵] کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، باب الصمت و حفظ اللسان.

[۶۶] بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۱۹۷.

[۶۷] همان، ج ۳۳، ص ۱۶۹، باب ما ورد فی معاویه.

[۶۸] احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷، احتجاج زینب بنت علی بن ابی طالب.

[۶۹] نهج البلاغه، حکمت ۳۸۶.

[۷۰] بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۹۹ و ۲۶۲؛ مصباح المتهجد، ص ۷۱۹.

[۷۱] غررالحکم، ص ۴۷.

[۷۲] برای نمونه: فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه (بقره، آیه ۱۷۳)؛ فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه (بقره، آیه ۲۰۳)؛ و من یفعل ذلک عدوانا و ظلما (نساء، آیه ۳۰).

[۷۳] برای نمونه: و یتناجون بالاثم و العدوان و معصیه الرسول (مجادله، آیه ۸)؛ و تری کثیرا منهم یسارعون فی الاثم و العدوان (مائده، آیه ۶۲).

[۷۴] مرحوم طبرسی در تفسیر آیه ۶۲ از سوره ی مائده آورده است:

«الفرق بین الاثم و العدوان ان الاثم الجرم کائنا ما کان و العدوان الظلم» یعنی فرق بین اثم و عدوان این است که ارتکاب هر جرمی را اثم می گویند، اما عدوان به ظلم گفته می شود. (تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۳۴).

[۷۵] متن نامه.

[۷۶] کافی، ج ۴، ص ۱۲، باب کفایه العیال و التوسع علیهم؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۴۲.

[۷۷] بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۱۴۰.

[۷۸] اختیار معرفه الرجال، ص ۵۹۲ – ۵۹۱.

[۷۹] شیخ عباس قمی فرزند محمدرضا معروف به محدث قمی (م: ۱۳۵۹ ق) از شاگردان و ملا زمان میرزا حسین نوری بود

و دارای آثار بسیار پر ارزشی همچون: بیت الأحزان فی مصائب سیده النسوان، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، الکنی و الألقاب، منازل الآخره، منتهی الآمال فی مصائب النبی و الآل و مفاتیح الجنان می باشد (ریحانه الادب، ج ۴، ص ۴۸۷ و ۴۸۸).

[۸۰] سید حسین طباطبائی قمی فرزند محمود (۱۳۶۶ - ۱۲۸۲ ق) فقیه و مرجع تقلید، در قم به دنیا آمد. پس از فراگیری مقدمات و دوره ی سطح در زادگاه خود، به سامرا عزیمت نمود و از محضر میرزای بزرگ شیرازی به مدت سه سال بهره مند گردید. سال ۱۳۰۶ ق به تهران رفت و نزد استادانی همچون میرزا ابوالحسن جلوه و حسن آشتیانی تلمذ نمود. سال ۱۳۱۱ ق راهی نجف گردید و در درس زندگانی همچون میرزا حبیب الله رشتی، آخوند خراسانی، سید میرزا محمدتقی شیرازی حاضر شد و میرزای شیرازی نیز او را پس از خود به عنوان مرجع تقلید معرفی نمود. سال ۱۳۳۱ ق به مشهد رفت و در آن جا علاوه بر عهده دار شدن مرجعیت، حوزه درس و بحث تشکیل داد. در سال ۱۳۱۴ ش به تهران آمد و از آن جا به عراق تبعید شد که این تبعید ده سال به طول انجامید. سال ۱۳۲۱ ش به قصد زیارت مشهد عازم ایران گردید و در این زمان بود که موفق شد آزادی حجاب در ایران را رسمیت بخشد، پس از این ماجرا به کربلا بازگشت (اثر آفرینان: زندگی نامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ ش، ج ۴، ص ۳۵۸).

[۸۱] سید شهاب الدین مرعشی نجفی (۱۳۶۹ - ۱۲۷۹ ش) اصولی، فقیه، محدث، رجالی، ادیب و مورخ معاصر که

از مراجع تقلید بودند.

[۸۲] بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۹۸، باب ۷.

[۸۳] تحریم، آیه ۶.

[۸۴] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۸۶.

[۸۵] شیخ محمود عراقی فرزند محمود، معروف به صاحب قوامع (م: ۱۳۱۰ ق، تهران) از اکابر علمای امامیه در اوائل قرن چهاردهم هجری بود. او پس از فراگیری مقدمات در سال ۱۲۵۵ ق جهت ادامه تحصیل عازم بروجرد گردید. پس از آن به مدت ده سال به شهرهای سلطان آباد، تهران، مشهد و آذربایجان مسافرت کرد و عاقبت به نجف رفت و در درس شیخ مرتضی انصاری حاضر شد. با وفات شیخ به ایران آمد و در همدان اقامت گزید. سال های پایانی عمر خویش را در تهران به سر برد و همان جا نیز رحلت کرد و جنازه ی وی به نجف اشرف انتقال داده شد.

[۸۶] شیخ مرتضی انصاری فرزند محمد امین شوشتری (م: ۱۲۸۱ ق) فقیه و اصولی بزرگ امامیه و معروف به شیخ اعظم و خاتم الفقهاء و المجتهدین بود. او در دزفول متولد شد و ابتدا نزد پدر و عموی خویش به تحصیل پرداخت. سال ۱۲۳۲ ق به همراه پدر به عتبات عالیات رفت و به مدت چهار سال نزد سید محمد مجاهد و شریف العلمای مازندرانی درس خواند. پس از آن به نجف رفت و نزد شیخ موسی بن جعفر کاشف الغطاء تلمذ نمود. سال ۱۲۴۰ ق پس از مراجعه به زادگاهش رحل اقامت افکند و از ملا احمد نراقی اجازه ی اجتهاد دریافت نمود. برای بار دوم سال ۱۲۵۰ وارد عراق شد و پس از فوت مرحوم صاحب جواهر در سال ۱۲۶۶ ق مرجع تقلید شیعیان گردید. (اثر آفرینان: زندگی نامه نام آوران فرهنگی ایران

از آغاز تا سال ۱۳۰۰ ش، ج ۱، ص ۳۲۰).

[۸۷] ملا احمد نراقی فرزند ملا مهدی (م: ۱۲۴۴ یا ۱۲۴۵ ق) از فحول علمای امامیه، فقیه، اصولی، محدث، رجالی، منجم، ریاضی دان، حکیم، فیلسوف و شاعر می باشد. او استاد شیخ مرتضی انصاری بود و از پدر خود و سید بحرالعلوم و شیخ کاشف الغطاء روایت می کرده است. (ریحانه الادب، ج ۶، ص ۱۶۲ - ۱۶۰).

[۸۸] مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۸.

[۸۹] متن نامه.

[۹۰] تضرع به معنای تواضع و زاری و گاه حتی به معنای فروتنی و کرنش نیز آمده است.

[۹۱] سید عبدالله شبر فرزند محمدرضا (م: ۱۲۴۲ ق) از محدثین و فقهای بزرگ امامیه در کاظمین بود.

[۹۲] ص، آیه ۳۵.

[۹۳] بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۱۶۶.

[۹۴] جمعه، آیه ۱.

[۹۵] اسراء، آیه ۴۴.

[۹۶] هیچ عامی نیست مگر این که تخصیص می شود، هر قانونی کلی استثنائاتی دارد.

[۹۷] بقره، آیه ۱۰۶.

[۹۸] جمعه، آیه ۱.

[۹۹] بحارالأنوار، ج ۲۴، ص ۲۱۰.

[۱۰۰] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸.

[۱۰۱] مؤمنون، آیه ۱۴.

[۱۰۲] روم، آیه ۱۴.

[۱۰۳] خواب به خودی خود حجت نیست، اما در روایت آمده است که اگر خواب منطبق با خارج باشد درست است، و در کل دو نوع خواب صحیح است: خوابی که با خارج انطباق دارد و دیگری خوابی که با ادله و روایات، موافق باشد. (شیرازی).

[۱۰۴] سید محمد کاظم یزدی.

[۱۰۵] ابوعلی جمیل بن دراج بن عبدالله نخعی از محدثین ثقه امامیه و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام بوده و از آن بزرگواران بدون واسطه روایت می کرده است. کتابی نیز دارد که ظاهرا یکی از اصول اربعمأه است. وی در عهد امام رضا علیه السلام وفات یافت

(ریحانه الادب، ج ۷، ص ۵۱۶).

[۱۰۶] متن نامه.

[۱۰۷] بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۱۴۰.

[۱۰۸] بحارالأنوار، ج ۶۳، ص ۳۳۶.

[۱۰۹] حدید، آیه ی ۱۳.

[۱۱۰] بحارالأنوار، ج ۸، ص ۳۴۵.

[۱۱۱] همان.

[۱۱۲] متن نامه.

[۱۱۳] بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۳، باب ۵ (باب دخوله الشعب و ما جری بعده الی الهجره و عرض نفسه علی القبائل و...).

[۱۱۴] همان، ص ۶.

[۱۱۵] همان، ص ۱۸.

[۱۱۶] مراسم حج قبل از اسلام و از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام در میان عرب ها مرسوم بوده است. مشرکان قبل از اسلام نیز حج به جا می آوردند و خانه خدا را طواف می کردند، اما در حین طواف مرتکب اعمال زشتی می شدند. (شیرازی).

[۱۱۷] عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب الجمحی، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، قبل از اسلام از حکمای عرب بود. وی سیزدهمین مردی است که اسلام آورد و دوبار به حبشه مهاجرت نموده، در جنگ بدر حاضر شد و به سال دوم هجری درگذشت. پس از بازگشت از حبشه در پناه ولید بن مغیره وارد مکه گردید و از آزار دشمن در امان بود. اما با چشمان خود می دید که سایر مسلمانان در آزار و زیر شکنجه قریش به سر می بردند و سخت ناراحت بود. لذا از ولید خواست که در مجمعی عمومی اعلام کند که از این لحظه به بعد عثمان دیگر در پناه او نیست تا او نیز مانند دیگر مسلمانان باشد. ولید نیز اعلام کرد که از این لحظه به بعد عثمان بن مظعون در پناه من نیست. عثمان نیز با صدای بلند گفت، تصدیق می کنم چیزی نگذشت که شاعر و سخنور معروف عرب «لبید» بر آن جمع وارد

شـد و شـروع به خوانـدن قصـیده معروف خود نمود: «ألاـ کـل شـی ء مـا خلا الله باطل؛ هر موجودی جز خـدا پوچ و بی اساس است». عثمان با صـدای بلند گفت: «راست گفتی». لبید مصـراع دوم را خواند «و کل نعیم لا محاله زائل؛ تمام نعمت های الهی ناپایدار است». عثمان بر آشـفت و گفت اشـتباه می کنی، نعمت های سـرای دیگر ناپایدار نیست. اعتراض عثمان، بر لبید گران آمد و گفت ای قریش، وضع شـما عوض شده است. این فرد کیست؟ یک نفر از حضار گفت: این ابله از آیین ما بیرون رفته و از شخصـی مثل خودش پیروی می کند. گوش به سـخن او نده. سپس برخاست و سیلی محکمی به صورت او نواخت. و چهره او را سـیاه کرد. ولید بن مغیره گفت: اگر در پناه من باقی می ماندی هرگز چنین آسیبی به تو نمی رسید. عثمان گفت: در پناه خدای بزرگ هسـتم، ولید گفت، حاضـرم بار دیگر به تو پناه دهم. گفت: هرگز نخواهم پذیرفت. (لغت نامه دهخدا؛ فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۳۵ و ۱۳۶).

[۱۱۸] مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۳۷.

[۱۱۹] احزاب، آیه ۲۱.

[۱۲۰] انفال، آیه ۴۲.

[۱۲۱] نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن حسـین بن یحیی بن هذلی حلی، معروف به محقق حلی (۶۷۶ – ۶۰۲ ق) از فحول علمای امامیه در قرن هفتم و معاصر خواجه نصیر طوسی بوده است. از شاگردان پدر و جد خود و نیز سید فخار بن معد موسوی و سید ابن زهره بوده است. از آثار وی می توان اسـتحباب التیاسـر لاهل العراق، تلخیص الفهرست، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام و نهج الوصول الی علم الاصول را نام برد (ریحانه

الادب ج ۵، ص ۲۳۱ و ۲۳۶؛ لغت نامه دهخدا).

[۱۲۲] شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.

[۱۲۳] محمد حسن بن باقر شریف اصفهانی (م: ۱۲۶۴ یا ۱۲۶۸ ق) از فحول علمای امامیه از شاگردان سید جواد عاملی صاحب مصباح الکرامه، شیخ جعفر کاشف الغطاء و پسرش شیخ موسی کاشف الغطاء می باشد نسبت کتاب معروف وی (جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام) به فقه جعفری، مانند نسبت بحارالانوار مجلسی است به اخبار اهل بیت علیهم السلام. او در این کتاب فروع فقه را به همراه ادله آنها آورده است. تألیف این کتاب شریف بیشتر از سی سال به طول انجامیده است (ریحانه الادب ج ۳، ص ۳۵۷ و ۳۵۸).

[۱۲۴] جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۲۱.

[۱۲۵] احزاب، آیه ۲۱.

[۱۲۶] ابوعبدالله محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید (م: ۴۱۳ ق) فقیه، اصولی، محدث، رجالی و متکلم و از شاگردان جعفر بن محمد قولویه، شیخ صدوق، ابوغالب رازی، احمد بن محمد بن حسن بن ولید بوده است. سید رضی، سید مرتضی، شیخ ابوالفتح کراجکی، شیخ طوسی و سلار بن عبدالعزیز دیلمی، از شاگردان مبرز شیخ بوده اند. وی دارای تألیفات بسیار از جمله: احکام أهل الجمل، الاختصاص، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، الاستبصار فی ما جمعه الشافعی من الأخبار، الانتصار، التمهید، کشف الالتباس، المقنعه می باشد. (ریحانه الادب ج ۵، ص ۳۶۵ - ۳۶۱).

[۱۲۷] انفال، آیه ۴۲.

[۱۲۸] احقاف، آیه ی ۳۵.

[۱۲۹] صدر آیه مربوط به سوره فاطر، آیه ۴ و ذیل آن مربوط به سوره انعام، آیه ۳۴ است. ممکن است قرائت امام، قرائت دیگری غیر از قرائت مشهور باشد.

[۱۳۰] قصص، آیه ی ۴۱.

[۱۳۱] متن نامه.

[۱۳۲] حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت

موسی، حضرت عیسی، و حضرت محمد صلوات الله علیهم.

[۱۳۳] هود، آیه ی ۴۶.

[۱۳۴] ضرب المثلی عربی است، معادل فارسی آن: «به در می گوید تا دیوار بشنود».

[۱۳۵] حجرات، آیه ی ۶.

[۱۳۶] آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید.

[۱۳۷] نساء، آیه ۳۴.

[۱۳۸] عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که هیچ وقت چیزی از غنائم برای خود بر نمی داشتند.

[۱۳۹] بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۰۲، باب غزوه بدر الکبری.

[۱۴۰] عثمان بن مظعون.

[۱۴۱] محمد جواد بلاغی (۱۳۵۲ - ۱۲۸۳ ق) از شاگردان آقا رضا همدانی، شیخ محمد طه، ملا کاظم خراسانی و استاد آیهالله خویی بود.

[۱۴۲] ایشان کتاب های دیگری نظیر انوار الهدی و نصائح الهدی نیز دارند که با کتاب پیش گفته تشابه اسمی دارند.

[۱۴۳] پدر آیهالله العظمی سید صادق شیرازی و شاگرد مرحوم بلاغی.

[۱۴۴] انعام، آیه ۳۴.

[۱۴۵] در بین اعراب ضرب المثل است.

[۱۴۶] نمل، آیه ۱۴.

[۱۴۷] یس، آیه ۳۰.

[۱۴۸] متن نامه.

[۱۴۹] نجم، آیه ۳۹.

[۱۵۰] نجم، آیه ۴۰.

[۱۵۱] فرقان، آیه ۷۷.

[۱۵۲] بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۵؛ تأویل الآیات، ص ۴۳۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۱۶.

[۱۵۳] احمد بن محمد بن فهد حلی (۸۴۱ - ۷۵۷ ق).

[۱۵۴] بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۲.

[۱۵۵] همان.

[۱۵۶] بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۴۰.

[۱۵۷] مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۱۷.

[۱۵۸] همان.

[۱۵۹] همان.

[۱۶۰] وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۶۰.

[۱۶۱] مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۹۳.

[۱۶۲] غافر، آیه ۶۰.

[۱۶۳] مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶۸، باب وجوب ترک الداعی الذنوب.

[۱۶۴] فاطر، آیه ی ۶.

[۱۶۵] مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶۹.

[۱۶۶] کافی، ج ۲، ص ۴۴۸.

[۱۶۷] لقمان، آیه ۱۵.

[۱۶۸] بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۱.

[۱۶۹] همان.

[۱۷۰] این شاعر کمیت بن زید است

که از ستایندگان اهل بیت علیهم السلام و از شاعران خوب است. در بعضی از متون تاریخی آمده است که شاعر جواب داد: «قد قلت ذلک فوالله ما رجعت عن ایمانی و انی لکم لموال ولکنی قلته علی التقیه؛ بله من آن را سروده ام، ولی به خدا قسم از عقیده ام نسبت به شما بر نگشته ام، و البته از پیروان و موالیان شمایم، و آنچه را (در این شعر) گفته ام از روی تقیه بوده است (و نه از روی عقیده)».

[۱۷۱] مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۲۷.

[۱۷۲] بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۱.

[۱۷۳] همان، ج ۹۰، ص ۳۵۱.

[۱۷۴] متن نامه.

[۱۷۵] اسراء، آیه ۷.

[۱۷۶] تغابن، آیه ۱۶.

[۱۷۷] آل عمران، آیه ۹۷.

[۱۷۸] وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۷؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵۸.

[۱۷۹] سید محمد حسین طباطبائی بروجردی (۱۳۴۰ - ۱۲۵۲ ش) از جمله عالمان و مراجع بزرگ کم نظیر عالم تشیع است که در عمر با برکت خود بزرگ ترین و بیشترین خدمات را به اسلام و مسلمانان کرده است.

[۱۸۰] کافی، ج ۶، ص ۳۵۰.

[۱۸۱] متن نامه.

[۱۸۲] فصلت، آیه ۴۶.

[۱۸۳] ذاریات، آیه ۵۸.

[۱۸۴] نجم، آیه ۳۹.

[۱۸۵] منیه المرید، ص ۱۶۰.

[۱۸۶] در آن روزگار در عراق «روپیه» پول رایج بوده است.

[۱۸۷] مادر شوهر؛ در عراق به مادر شوهر، عمه می گویند ولو اینکه خواهر پدر نباشد.

[۱۸۸] نساء، آیه ۷۹.

[۱۸۹] بحارالأنوار، ج ۲۸، ص ۳۲۸، گوینده اشعار «متلمس» است.

[۱۹۰] متن نامه.

[۱۹۱] نساء، آیه ۶۵.

[۱۹۲] خواب حجیت شرعی ندارد، مگر در صورتی که منطبق با خارج یا بر ادله شرعیه و بر حسب فرمایش کسانی باشد که از غیب خبر دارند، مثلا اگر کسی در خواب دید که پولی دستش رسید و همان روز نیز مقداری

پول به دستش رسید، یا خواب دید که به حج رفته و در همان سال نیز به حج مشرف شد معلوم می شود که رؤیایش، رؤیای صادقه بوده چرا که خوابش با خارج منطبق بوده است، یا اگر کسی در خواب یزید را در جهنم یا سلمان فارسی را در بهشت دید رؤیایش صادق است چرا که این خواب مطابق ادله و فرمایش بزرگان دین است غیر از این دو مورد خواب حجیتی ندارد، مگر خواب کسی که عصمت دارد و خواب و بیداری اش مانند هم است. در قرآن کریم به رؤیای صادقه و غیر صادقه اشاره شده است و از خواب های صادقه به «رؤیا» تعبیر شده است.

[۱۹۳] بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۷۶، این جمله در ضمن وصیت رسول الله به اباذر آمده است. و این وصیتنامه از سوی حضرت آقای سید صادق شیرازی تدریس شده و از نوار استخراج و پس از نگارش و ویرایش به صورت کتابی با عنوان «ای ابوذر این گونه باش» به چاپ رسیده است. (ویراستار).

[۱۹۴] زلزله، آیات ۷ و ۸.

[۱۹۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۲.

[۱۹۶] همان، ج ۲۲، ص ۴۸۴.

[۱۹۷] همان، ج ۹۲، ص ۳۸۴.

[۱۹۸] متن نامه.

[۱۹۹] کافی، ج ۶، ص ۵۳۲؛ بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۷۷.

[۲۰۰] در این زمینه نک: وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۳؛ بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۳۷۶ و نیز ج ۸۷، ص ۳۶۲؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۶۸.

[۲۰۱] شیخ طوسی می فرماید: اسماعیل بن جابر می خواست نوافل روز را در شب قضا کند که با این کار به فرائضش صدمه می خورد، و امام او را از این کار بر حذر داشتند (تهذیب الاحکام، ج ۲،

ص ۱۶).

[۲۰۲] بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۸۹.

[۲۰۳] نهج البلاغه، حکمت ۳۹.

[۲۰۴] همان، حکمت ۲۷۹.

[۲۰۵] سجده، آیه ۱۷.

[۲۰۶] نساء، آیه ۸۲؛ محمد، آیه ۲۴.

[۲۰۷] تحریم، آیه ۶.

[۲۰۸] یکی از کتـاب هـای درسـی حوزه های علمیه که موضوع آن علم اصول است و طلاب علوم دینی به عنوان اولین کتاب درسی اصول، آن را می خوانند.

[۲۰۹] بقره، آیات ۲۰ و ۱۰۶؛ و نیز جاهای دیگر.

[۲۱۰] وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۴۸.

[۲۱۱] بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۳۹۰.

[۲۱۲] مائده، آیه ۱۰۳.

[۲۱۳] انعام، آیه ۳۷.

[۲۱۴] کهف، آیه ۱۰۴.

[۲۱۵] همان، آیه ۱۰۳.

[۲۱۶] تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۶۹.

[۲۱۷] متن نامه.

[۲۱۸] مانند سوره مبارکه توحید: «قل هو الله احد» که در آن احدیت در الله منحصر شده است.

[۲۱۹] نساء، آیه ۶۵.

[۲۲۰] کافی، ج ۱، ص ۳۹۰.

[۲۲۱] کنیز.

[۲۲۲] کمال الدین، ص ۹۳.

[۲۲۳] مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۱۸.

[۲۲۴] نهج البلاغه، خ ۱۹۳ (خطبه همام).

[۲۲۵] متن نامه.

[۲۲۶] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۵.

[۲۲۷] نهج البلاغه، خطبه ۲۰.

[۲۲۸] جمال السالکین، سید جمال الدین گلپایگانی در گلپایگان متولد شد و در اصفهان و نجف درس خواند و از جمله شاگردان به نام حکیم عارف جهانگیر خان قشقایی است.

[۲۲۹] بحارالانوار، ج ۴، ص ۴۳.

[۲۳۰] همان، ج ۸۴، ص ۶۸.

[۲۳۱] در این رابطه ذکر حکایتی از ابوهریره که به گمان خود می خواست بین بهشت و جهنم جمع کند خالی از لطف نیست. در جنگ صفین نمازش را پشت سر حضرت علی علیه السلام می خواند، و در وقت خوردن غذا با معاویه همسفره می شد، و در هنگام جنگ روی یک بلندی می ایستاد و می گفت «الصلوه خلف علی أتم و اللقمه مع معاویه أکثم و وقوف علی التل أسلم»، و این در حالی است که

بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود «علی مع الحق و الحق مع علی». بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۴۳۲.

[۲۳۲] متن نامه.

[۲۳۳] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وصف علی علیه السلام می فرماید: «و کل علم علمنیه قد علمته علیا (الیقین، ص ۳۵۰)؛ هر چه خدا به من یاد داده، من نیز به علی یاد داده ام». لذا پرسیدن سؤال در این مقام از رسول خدا، سؤال عارفی است که برای فهم دیگران می پرسد؛ مثل آن که عالمی در حضور جمع مطلبی از یک مرجع تقلید بپرسد و هدف او از سؤال این باشد که حاضران چیزی یاد بگیرند و خود بر آن مسئله واقف است (شیرازی).

[۲۳۴] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۴.

[۲۳۵] شیخ حسنعلی اصفهانی معروف به نخودکی در سال ۱۲۴۱ در اصفهان متولد شد و از کودکی تحت نظارت حاج میرزا ملا محمدصادق به تحصیل علم پرداخت. سپس در نزد حکیم الهی ملا محمد کاشانی فلسفه و حکمت و عرفان آموخت و بعد از این مرحله به نجف رفت و نزد سید مرتضی کشمیری به ادامه تحصیل پرداخت، پس از مراجعت از نجف در مشهد مقدس رحل اقامت افکند از محضر حاج آقا حسین قمی بهره جست و سرانجام در سال ۱۳۲۰ ش رخ در نقاب خاک کشید.

[۲۳۶] وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۳۱.

[۲۳۷] نهج البلاغه، خطبه ۷.

[۲۳۸] همان.

[۲۳۹] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۷۸.

[۲۴۰] این جمله در چهار جای قرآن آمده است: سوره های انعام، آیه ۱۶۴؛ اسراء، آیه ۱۵؛ فاطر، آیه ۱۸؛ زمر، آیه ۷.

[۲۴۱] مائده، آیه ۱۱۶.

[۲۴۲] نهج البلاغه، نامه ۴۵.

[۲۴۳] متن نامه.

[۲۴۴] حشر، آیه ۷.

[۲۴۵] الغدیر،

ج ۳، ص ۱۷۷؛ بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۴۳۱.

[۲۴۶] کافی، ج ۲، ص ۴۱۵.

[۲۴۷] در بعضی از روایت ها این مسئله را به عبدالرحیم قیصر نسبت می دهند.

[۲۴۸] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۸.

[۲۴۹] کافی، ج ۳، ص ۴۷۶.

[۲۵۰] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۴.

[۲۵۱] تهذیب، ج ۲،ص ۲۵۹.

[۲۵۲] همان.

[۲۵۳] کافی، ج ۳، ص ۲۷۴.

[۲۵۴] تهذیب، ج ۱، ص ۴۲۰.

[۲۵۵] وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۵۲.

[۲۵۶] متن نامه.

[۲۵۷] یوسف، آیه ۵۳.

[۲۵۸] حمیده بربریه کنیز و در عین حال از زنان دانشمند خاندان اهل بیت علیهم السلام بود. او مادر امام موسی بن جعفر علیه السلام است.

[۲۵۹] کافی، ج ۳، ص ۲۷۰.

[۲۶۰] تهذیب، ج ۲، ص ۲۳۷.

[۲۶۱] متن نامه.

[۲۶۲] بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۸۴.

[۲۶۳] ماده ای است که به وسیله آن طلا۔ را صاف می کنند و در اصطلاح یک نوع آب را گویند که همان اسید نیتریک است.

[۲۶۴] نوعی آب است که در صنعت گوگرد استفاده می شود.

[۲۶۵] همان، ج ۶۴، ص ۳۰۵.

[۲۶۶] همان، ج ۴۳، ص ۳۴۴.

[۲۶۷] بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۳.

[۲۶۸] نهج البلاغه، نامه ۶۹.

[۲۶۹] وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۱.

[۲۷۰] متن نامه.

[۲۷۱] نهج البلاغه، کلام ۲۳۶.

[۲۷۲] از جمله ثقات است.

[۲۷۳] نساء، آیه ۴۰.

[۲۷۴] متن نامه.

[۲۷۵] آل عمران، آیه ۳۱.

[۲۷۶] به غیر از صحیح بخاری، در بقیه صحاح سته اهل سنت مسئله غدیر آمده است.

[۲۷۷] بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۱۸.

[۲۷۸] تحریم، آیه ۶.

[۲۷۹] نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳.

[۲۸۰] وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۹۷.

[۲۸۱] بقره، آیه ۲۹.

[۲۸۲] مائده، آیه ۶۶.

[۲۸۳] مائده، آیه ۶۷.

[۲۸۴] بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۱۹۵.

[۲۸۵] نساء، آیه ۱۵۰.

[۲۸۶] بقره، آیه ۱۹۴.

[۲۸۷] بقره، آیه ۲۳۷.

[۲۸۸] مقصود حضرت خانه آخرت بود.

[۲۸۹] مؤلف تاریخ مدینه، «ابن شبه» می باشد و استاد طبری است.

[۲۹۰] کافی، ج ۷، ص ۲۶۸.

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹